





بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بید حکمته ازمّة الاختیار و بقبضة قدرته
الاقتدار و الصلوة علی نبیه و حبیبه محمد ابن المختار
المبعوث بالرسالة من بین خلق ما افشا زمام المختار و السلام
علی آله الامجاد الاطهار و صحبه الاخیار الابرار ما دار
الفلک الدوار و سار اللامع السیار ازادای
ثنا قادر مختار جلت عظمته و علت کلمته که دست
اختیار از مقلد اعمال کارخانه ابداع و مشیت و تصرف
در خزانه اراده و قدرت و ادوات ارکان اوست که
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بر صنایع قدرت
و بدایع اوکراه ان فی ذلک لذکری لمن کان له
قلب او القی السمع و هو شهید ارسال صلوات بر احمد

مکتوب

در خم چوگان سیمین ماه نو در آورد و از یک حرف حکمتش
مسیح خواجان مرکز شمس و قمر ایام بر صحایف انتظام و محاسبات
دیوان دهور و دور روزنامچه شهور در ثبت ایام و لیالی
در آورند یکی از انظار عنایت لطف بی نهایت اوست اورید
کاردی که تحریک اجسام دوار و اجرام کواکب ثوابت و سیار
بیرامن این مرکز با سکون و فرش بوقلمون عنوان صحیفه
قدرت اوست و مخلوق ماء مهین و سلاله طین بر انواع
دقایق افلاک و حقایق اجرام مرکز خاک اطلاع داده و
بر اسرار کیفیت و کمیت حرکات نیرات و حالات ثوابت
و سیارات از قرانات و مجاسدات و غیر آن واقف گردانید
یکی از مقدمات برهان کمال حکمت اوست پادشاهی که آفتاب
جلال او زوال کسوف نپذیرد و ماه کمالش محاق مخسوف [illegible]

دانایی که بکمال حکمت و وفور قدرت روی زمین را مورد فرمان
کن فیکون بانواع بدایع و اصناف صنایع محلی و مزین گردانید
و از مواد عناصر و موالید وجود انسان را برگزیده رقم
اختصاص لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر صفحه
حال او کشیده بدرجه علیا و لقد کرمنا بنی آدم رسانید
و بموجب تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ردای فضیلت
بر دوش منقبت صاحب رسالتی که آستین بزرگیست
بطراز لولاک لما خلقت الافلاک مطرز است انداخته
و اولاد و احفاد و اصحاب و احباب او که نجوم سمای امامت
و شموس جهان کرامت اند حلل امامت و خلافت مخصوص
ممتاز ساخته یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
از ابتدای آفرینش افلاک و انجم که سیاحان
بالا و سیاحان این نیلگون دریا بسرعت قدم و عدم ماندگی

کرد

قبل از مقصود تمهید مقدمه کردن که در زمان فاید
مفید باشد بدانکه حکیم بطلمیوس در ثمره آورده است
که انما ینتفع بالاختیار اذا کانت قوة الوقت زایدة علی
فضل من القوانین فاما اذا کانت مقصرة عنه فلیس یظهر
اثر الاختیار و القوانین و ان کان ما یستعمل فیه مؤدیا
الی الصلاح و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در شرح
این کلمه میفرماید که هر طالع که همه دلایل او مسعود و قوی
بود صاحب آن طالع را نظیر نبود در همه سعادات و خیرات
و هر طالع که همه دلایل او منحوس بود و ضعیف باشد خداوند
آن طالع را مانند نبود در شقاوت و این هر دو یا غیر مرجح
باشد یا نادر الوجود پس اکثر طوالع را از هر دو صنف بود
بعد از تکافؤ دلایل خیر و شر هر حال که بر آن تقرا اگر د آن را
قوا از آن دلایل خواهند و جهد جهت شخصی اختیاری کنند

دلا

طالع اصل باشد و طالع تحویل یا دلایل حاضره را یابی که اختیار در آن
کنند و هر یک را قوتی باشد پس اگر قوامین یعنی قوام طالع اصل و تحویل
در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار بآن موافق
منضم شود انتفاع آنکس باختیار در غایت قوت باشد و اگر قوامین در
همین طرف متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت زیاده
باشد همچنانست که اول اما اگر سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت
از آن اختیار اثر سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد همچنین اگر چه
در هر دو صورت استعمال اختیار موجب اصلاح حال باشد چه وجود آن حال
فایده فی نفس الامر خالی نبود بدین قیاس باید کرد آنجا که یک قوام در طرف
بود و دیگر قوام در طرف دیگر یا هر دو در طرف نحوست باشد حکیم
احمد مهندس در شرح این کلمه ایراد کرده که چون دلایل طالع شخص
و قوت اختیار متفق باشند در اصلاح حال صاحب اختیار بیفزاید
و اگر مختلف باشند بر یکدیگر غلبه کنند و آنچه قوی تر بود وجه او
ظاهر گردد زیرا که صاحب اختیار بر تن ماند و اختیار بدان چیز

سودمند که بتن در آید از اغذیه و ادویه چنانکه دارو به تن در آید و تن را
صحیح یابد صحت در وی نگاه دارد و اگر صحیح نباشد بدن را باعتدال آرد
و اگر تن بر وی غلبه کند اندر وی تن هیچ بدید نیاید اگر چه اندکی از بیماری بشکند
همچنین طالع وقت اختیار با طالع اصل مولود یا برج انتها یا طالع تحویل
از سه قسم بیرون نبود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس یا یکی سعد و دیگر
نحس اگر هر دو سعد باشند هر آینه سعادتی عظیم حاصل آید و اگر هر دو
نحس باشند بیشک نحوستی بزرگ پدید آید و اگر یکی سعد و یکی نحس
این نیز بر سه قسم بود یا سعد غالب بود یا نحس یا هر دو متساوی باشند
اگر سعد غالب باشد آنچه از وی بازای اسباب نحوست بود دفع
آن نحوست بکند و آنچه فاضل آید سبب حصول سعادت شود
و اگر نحس غالب و آنچه از وی با اسباب سعادت مساوی
باشد منع آن سعادت بکند و آنچه زیادت بود سبب حصول

نحوست گردد و اگر هر دو متساوی باشند آن
شخص را نه سعادت حاصل آید و نه نحوست و چون
این قاعده معلوم گشت ظاهر شد که اختیار نیک
سودمند است زیرا اگر طالع اصل یا برج انتها نا
طالع نیک باشد و طالع اختیار که در غایت سعادت
بود بدان بپیوندند هر آینه سعادت زیادت گردد
و اگر آن طالعها بد باشد طالع اختیار که بغا
مسعود بود آن نحوستها را زایل گرداند
و باشد که سبب مزید سعادت گردد پس
اختیار کردن نزدیک عقلا هم روا است و هم مهمات
بود والله اعلم بالصواب

مقالهٔ اولی در بیان شرایط کلیهٔ اختیارات و آنچه احتراز
از آن لازم باشد و آنچه سبب کمال اختیار بود و این مقاله بر سه فصل
اشتمال دارد فصل اول در شرایط کلیهٔ اختیار و آن شش آید
بدانکه شرایط کلیهٔ اختیارات هشت است چنانچه سلطان الحکما
استاد البشر خواجه نصیر الحق والدین محمد الطوسی روح الله روحه
آنرا بدین نسق نظم فرموده اختیار هر چه خواهی هشت شرط آور بجای
تا بود کار تو نیکو در همه احوال مقتضی ماه مسعود باید حال بیت صاحب حجتش
حال طالع صاحبش صاحب غرض بیت الغرض و این هشت شرطست
چون وقت ساعت نگه کنند رعایت مجموع لازم است اول اصلاح
حال قمر و این بر شرایط دیگر مقدمست در جمیع اختیارات از برای آنکه
او نزدیکترین ستارگانست بزمین و تاثیر او زودتر و بسیارتر است
از دیگر ستارگان اما آنکه گفتیم آنکه تاثیر او زودتر است درین شبهه
نیست که حرکت قمر اسرع از حرکات دیگر کواکب و حوادث عالم بسته

متجدد میگردد بس اضافت این حوادث بحرکات سریعهٔ قمر بودن انسب
بود دیگر آنکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار ستارگان یکدیگر
آمیخته گرداند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث
گردد بعد ازین اما آنکه گفتیم که تأثیر قمر درین عالم زیادت است آن نیز
از غایت وضوح احتیاج بشرح ندارد مثلا رنگ گرفتن میوه از
شعاع او و تأثیرش در کتان و سبب کم شدن و پر شدن دماغ
رسد بسیار ظاهر است و دیگر از تأثیرات او آنست که چون از
اجتماع روی باستقبال نهد درین محل بعضی از آبهای شور گریند
تا رسیدن باستقبال جای یا غلبه که بدر روند یا پیرند در می
جانند بدر آید اندک مدتی و آنرا از یکدیگر بر خیزانند چون ماه
از استقبال باز گردد تا اجتماع درین اوقات غلبه بدر رود
و بجا خود بیرون آید و چند هم در آن حال بماند و این تجربت و دیگر
روز اجتماع و استقبال آب دریاها و آب رودها در اضطراب

افتد اما آنگاه که ماه از آفتاب برگردد ساکن شود و جزر
و مد دریای محیط از طلوع و غروب قمر ظاهر است و گروهی بعد
اخری مشاهده کرده اند که وسط السماء رسد باز چون بمیان آسمان
درگذرد آب باز پس شدن گیرد و بتدریج میرود تا چون قمر با فق مغرب
منحط شود باز بر آمدن گیرد و چون قمر از وتد الارض درگذرد آب دیگر باز
گردد و باز پس شود تا چون قمر با فق مشرق رسد باز آب آمدن گیرد و
دیگر چون قمر از ستاره برگردد و بستاره دیگر پیوندد که طبیعتش برضد
آن ستاره اول باشد در هوا تغییر پدید آید و بخارهای رطب و یابس
بجنبش در آید و از آن باد و باران و آنچه مقتضای وقت باشد ظاهر
گردد پس بچندین دلیل روشن باشد که تأثیر قمر درین عالم اسرع و اکثر
از تأثیرات کواکب است لاجرم صلاح حال او در اختیارات اولی باشد
و در روضة المنجمین آورده است که صلاح قمر معتدل در اختیار که بود

چون ماه افق ...
ظاهر شود آب دریا
با حال بر آمدن ...
تا آنکه قمر

دیگر

ضرورتیست چه دلالت بر احوال جزئیها از همه بیداتر و سریعتر است
و مراد از لفظ صلاح علی الاطلاق یا حصول سعادتست یا عدم نحوست
اما سعادت قمر از بیست وجه است آ آنکه شمالی صاعد باشد و آن بعد از
تجاوزات از نقطه راس تا وصول بنقطه ذنب ظاهر است اما بین ذنب و راس اگر
ذنب صاعد است و بعد از آن تا ذنب هابط لکن باصطلاح گر کوکب را طرف دیگر
شمال مطلق صاعد گویند و در طرف جنوب مطلقا هابط ب آنکه
در برج مستقیم الطلوع باشد و آن از سرطانست تا جدی ج آنکه در
وتدی از اوتاد اربعه الا طالع و در مایل الاوتاد نیز نیکو باشد
و حکیم اسمعیل باخرزی گوید که ماه و خداوند خانه او نشاید که در
اوتاد افتد که کار بفساد انجامد و در اکثر این اختیارات ملاحظه باید
کرد و این سخن از غرابتی خالی نیست و احتمال دارد که بدخواه احوال
اکثر بزرگان خلافت اینست د آنکه خداوند خانه وی بوی ناظر بود

چه اگر در میان ایشان نظر نبود دلیل دشواری و رنج بود در ان
عمل و با تمام نرسد مگر سعدی او را مدد کند و نظر خداوند خانه بوی از
ودّ باید تا آسانتر و تمامتر باشد ه آنکه از سعدی برگشته بود
و بسعدی دیگر متصل بود و آنکه اثنی عشریه موضع او با سعدی
بود که آن سعد مراعی اتصال باشد یا اثنی عشریه موضع ان سعد با وی
بود ح آنکه منتقل باشد از سعدی بعلوی یعنی از ستاره بر ستاره بود
و ستاره دیگر که فلک ستاره متصل الیه اعلی فلک ستاره
منصرف عنه باشد الا در هبوط و مستعمل این حال بر عکس باشد
ط آنکه در خانه سعدی بود یا در شرف وی یا در حد وی ی آنکه
شمس بوی ناظر باشد بنظر مودت یا آنکه در درجات مضیئه
و نیره باشد یب آنکه سریع السیر باشد یعنی سیر بیش از سیر
وسط که آن یج با سیزده است زیاده باشد یج آنکه زاید النور بود
و زیادتی نور قمر وقتیست که از تربیع اول شمس درگذشته باشد

و به تربیع دویم رسیده باشد و نقصان نور وقتیست که از
تربیع دویم درگذشته باشد و به تربیع اول رسیده و بعضی
گفته اند که قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور است
و از استقبال تا اجتماع ناقص النور بود یه آنکه زاید الحساب بود
و آن وقتیست که در نطاق سیوم و چهارم باشد از خارج و در
نطاق اول و دویم بود از تدویر و نقصان حساب وقتی بود که در
نطاق سیوم و چهارم از تدویر و در نطاق اول و دویم باشد
از خارج یو آنکه زاید بود در عدد و آن وقتی باشد که
در نطاق اول و دویم باشد هم خارج و هم از تدویر و نقصان
عدد وقتی بود که نطاق سیوم و چهارم باشد هم خارج و هم تدویر
یز بهتر آنکه یا در خانه یا در شرف یا در مثلثه یا فرح خود باشد
یح آنکه یا مقارن سعود یا کوکبی مسعود بود یط آنکه در سیر وسطی باشد
ک آنکه از نحوس پاک بود کا آنکه متصل بود بکوکب [illegible]

چه در احوال وی را قوتی عظیم باشد چنانکه اتصال آفتاب بکواکب
مذکوره موجب قوت مرو را اما نحوست قمر از بیست و دو وجه
است آ آنکه تحت الشعاع بود یعنی میان وی و آفتاب کمتر از
دوازده درجه باشد از درجه سوات ب آنکه منخسف باشد ج
آنکه در مقابله آفتاب بود د آنکه در تربیع آفتاب بود
ه آنکه در مقابله و تربیع و مقارنه نحوس باشد و آنکه
بین الحنبین بود ز آنکه در میان او و ذنب دوازده درجه یا
کمتر و بعضی مطلق عقدتین گفته اند و آن محمول است ح
آنکه در طریقه محترقه باشد ط آنکه در بیوت و حدود نحوس باشد
ی آنکه با ثانی عشر نحوس باشد یا در مقابله آن یا آنکه یا در زایل
الاوتاد بود و مگر در سیوم آن که فرح اوست و از همه بدتر آنکه
در ششم بود یا آنکه بطی السیر بود یعنی سیر او از سیر وسط کمتر

بود یح انکه وحشی السیر بود یعنی به برجی در آید و بیرون آید و با
هیچ کوکب اتصال نکند و بدتر آنکه در برج قوس بود وحشی باشد
بجهت انکه قمر از برجهای غریب در قوس یا دلو یعنی [illegible] دارد
چه از هبوط بیرون آمده و بوبال میرود اگر در جوزا وحشی السیر
بود ضررش کمتر بود چه از خانهای غریب جوزا قمر را امتیاز
تراست که از سرعت بیرون آمده متوجه خانه سعد یو انکه جنوبی
هابط باشد یعنی از نقطه ذنب تجاوز کرده باشد و بنقطه راس
نرسیده بود یه انکه در جزوی بود که وبال اوست یو انکه
در ششم یا هشتم یا دوازدهم یا از سهم السعادة یز انکه ناقص
النور بود یح انکه ناقص العدد بود یط انکه ناقص الحساب بود
ک انکه در درجات مظلمه وقتمه و درجه آبار بود کا انکه
خالی السیر بود یعنی در اوایل برج بکوکبی نپیوندد و در آن برج دیگر
بعد کوکبی اتصال نکند کب آنکه الا اتصال باشد یعنی در برجی در آید

و در اوایل برج بکوکبی راه نبرد و در اواخر بپیوندد و آن دلیل
تعویق و تعطیل کارها بود شرط دویم صلاح آن بیت که قمر در وی
است و آن از سه وجه است آ باید که سعدی که دران موضع بود
یا بعد ناظر ب باید که صاحب آن خانه ناظر بود بماه و اگر نحس بود
باید که از اوتاد ناظر نبود ج باید که از نحس و نظر نحس سلیم بود
شرط سیوم صلاح حال صاحب آن خانه که قمر در وی است آن نیز
از سه وجه باشد آ باید که در موضعی نیک حال بود و سعدی بوی ناظر
و نحس از وی ساقط که گفته اند که چون قمر مجهول باشد و صاحب خانه نحس
[illegible] تمام آن کار بسته بود و اخرش نکو نیست ب باید که بقوت تمام
ذاتی حصه بودن در خانه یا شرف یا مثلثه یا حد یا وجه یا در عاشر
که شاید باشد یا باوج یا صعود در شمال یا استقامت و سرعت سیر
و زیادت یا آراسته باشد یعنی نهایت عروج بودن در اوتاد
و مایل و فرح و خیره مانند آن مزین باشد ج باید که قمر بوی

ناظر باشد و این اصل تمامست در همه عملها شرط چهارم
صلاح حال طالع و آن هشت وجه است ا آنکه مناسبتی او مر غرض را
چنانکه کارهای ثابت را بروج ثابت و کارهای منقلب را بروج منقلب
و آنچه میان دو تن باشد و کارها را که بنوبت کنند بروج
ذوجسدین ب باید که بطبع موافق عمل مقصود باشد چنانچه
کارها را که تعلق بآتش دارد بروج آتشی و اعمال آب را بروج آبی
وقس علی هذا ج آنکه مراعات زمان کرده شود چنانکه کاری
که در روز خواهد کردن بروج نهاری اختیار کنند و کارها لیلی را
بروج لیلی و از برجهای دوازده گانه اول نهاریست دویم لیلی
تا آخر و گفته اند برجهای ناری کارهای روز را نیکست و برجهای
آبی شب را د آنکه مراعات طبقات خلائق کنند چنانکه کارها
کارهای ملوکی را بروج ملوکی و علی هذا القیاس نسبت بسایر
مردمان و دیگر کارها که تعلق بر دارن بروج مذکر اختیار کنند

و مهمات اناث بروج مونثه بروج از مذکر و تانیث و نهاری
و لیلی و طبایع و جهات هریک بشرح مستوفی در رساله مواهب زحل
مسطور شده از انجا تحقیق توان نمود ه آنکه طالع از برجهای مستقیم
الطلوع باشد تا آن کار بر مراد باتمام رسد و آنکه سعود را
در طالع حظی تمام باشد چنانکه طالع بیت یا شرف یا حد ایشان
باشد ز آنکه سعود همه ناظر باشند و نحوس از وی ساقط
که نظر نحوس بطالع دلیل دشواری و سعود دلالت بر کمال آن
کار کند و اگر هم سعود ناظر باشند و هم نحوس دلیل توسط
ح آنکه اوتاد او بسعود آراسته باشد نحس از او ساقط
و رعایت این معنی بعد از طالع اعلی بعاشر باشد پس سابع پس رابع
مگر در امور سلطان که اول بعاشر نگرند پس بطالع پس سابع
و رابع شرط پنجم صلاح حال صاحب طالع و آن از پنج وجه
است ا آنکه ناظر بود بطالع و بهیچ وجه ساقط نباشد چه اهل

خداوند شر

ابو صنعت متفق اند بر آنکه طالع اختیار بمنزله بدن است و
بمنزله روح پس باید که روح ببدن متصل باشد تا اسم
حیات اطلاق توان کرد و ما نوشته که طالع را بیت الحیوة
خوانند و بطلیموس گفته است هر آن ستاره که ناظر نباشد
بخانه خویش همچنان باشد که کسی از منزل خود دور مانده باشد
و در محافظت خانه قیام باید کرد متعسر بلکه متعذر
بود پس باید که صاحب طالع ناظر باشد بطالع بهر نظر که
باشد و اگر نحس بود باید که بنظر مودت بطالع نگرد چه نظر
نحوس از تثلیث و تسدیس و نظر سعود از مقابله و تربیع
بد باشد ب آنکه سعود بوی ناظر باشند ج آنکه سهم السعاده
متادن وی باشد د آنکه بقمر ناظر باشد اما اگر نحس بود باید
که بنظر مودت بطالع نگرد چه نظر نحوس از تثلیث و تسدیس
و نظر سعود از مقابله و تربیع بد باشد ب آنکه سعود بوی

ناظر باشند ج آنکه سهم السعاده متادن وی باشد د
آنکه بقمر ناظر باشد اما اگر نحس بود باید که نظر او بقمر از او
طالع نبود ه آنکه قوی حال باشد بنوعی ذاتی یا عرضی شرط ۹
صلاح حال کوکب غرض یعنی ستاره که بمطلوب تعلق
دارد مثلا کارهاء سلطانی آفتاب و شغل دهقنت را
زحل و تجارت عطارد و باقی بدین قیاس و او از شش وجه است
ا آنکه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود باید که از مقابله یا
تربیع ناظر نبود ب آنکه ناظر باشد بخانه حاجت چنانکه
آفتاب بعاشر و عطارد بسابع ج آنکه ناظر باشد بصاحب طالع
که در روضه آورده است که بنظر خداوند حاجت که ابرا
کوکب الغرض بخداوند طالع بهتر باشد از نظر او بطالع و حکیم
ماشاء الله مصری نیز برین رفته است د آنکه قوی حال بود
در حظوظ خویش باشد ه که از نحوست و ضعف سلیم بود

بود که مانع چیزی محمود بود میانه خداوند خانه حاجت و
خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع اختیار
که دلیل حسن عاقبت باشد شرط ششم صلاح بیت الغرض
یعنی خانه که تعلق بمهم مطلوب داشته باشد چنانچه
چهارم و هفتم را و نهم سفر و دهم اعمال و اشتغال را
و مانند این و آن از سه وجه است اول آنکه در خانه صاحب سعدی یا
قوی حال بود یا ناظر باشد بوی دوم باید خانه حاجت از طالع
اصل صاحب اختیار ساقط نباشد و در صلاح حال بیت
الغرض و بیت الغرض خداوند او استقصا باید نمود که حکما گفته اند
چون خانه او تباه باشد صلاحیت دیگر دلیلها هیچ سود ندارد
و فایده ندهد والله اعلم فصل ۲ دویم در آنچه از و احتراز
لازم باشد در آنکه چیزها که در اختیارات از آن اجتناب باید
نمود و آنرا محذورات کلیه گویند چنانچه شرایط فصل سابق بود

را مشروطات کلیه و آن سی و هشت چیز است اول احتراز
باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد و این معنی رد نمایند داشته
و حکیم فایق یعقوب بن اسحاق کندی هیچ وجه جایز ندارد
بودن قمر در طالع و گوید قمر مضاد طالع است و بعضی
از حکما گفته اند چون ماه در غایت تربیت و قابلیت قبول
اثر دارد و سرعت اثر سعادت و نحوست زود در وی
پدید آید پس وقتی که طالع باشد تغییرها عظیم در مزاج
آنکس ظاهر گردد و بعضی گفته اند بودن قمر در طالع جایز
است چه او در طالع طبیعت قابلیت قبول زهره داده
و زهره در طالع مذموم نیست و ابومعشر در احتیاط
سفر خاصه قمر در طالع جایز ندارد و در بودن شمس در
طالع نیز خلاف کرده اند اکثر منجمان روا داشته اند بودن
شمس در طالع و بعضی جایز ندارند و حق آنست که بودن

را
که بود نه هیچ بهره طالع اختیار مناسب نیست و این بیتی
که نتیجه یکی ز فضلاست بدین حال اشارتی دارد از قول حکیمان
بجهان در ثمراست بیت که بود بطالع اندر عطارد است
این کار جهان از آن چنین باخطراست کاندر برج
طالع هر روز مخطراست ب حذر باید کرد از انکه ماه
از طالع ساقط باشد ج حذر باید کرد از نمازجت ماه
با مریخ در اول ماه و اول روز د حذر باید کرد از نمازحت ماه
با زحل در آخر ماه و اخر روز ماه ه حذر باید کرد از انکه
ماه را با خداوندان او نظر عداوت باشد چه انواع
مضادت و خصومت برد در آن کار و در کارها
زنان سهل تر باشد و حذر باید کرد از انکه ذنب در
طالع باشد یا در خانه حاجت یا آفتاب یا ماه یا کوکب
الغرض ز حذر باید کرد از انکه خداوند طالع باستاره

حاجت

حاجت راجع بود یا محترق یا مقصور بین النحسین یا مجاسد
کید با مغرب ط حذر باید کرد از انکه خداوند منحوس
در اوتاد باشند خاصه در طالع اگر چه ستاره حاجت باشد
که نحوست و بدی صاحب اختیار را از مطلوب باز دارد ط
حذر باید کرد از انکه خداوند هشتم در وتد باشد که صاحب
اختیار را آفت رسد ی حذر باید کرد از انکه خداوند
خانه قمر از وی ساقط باشد و منحوس بود که دلالت بر فساد
اختیار کند و صلاح حال قمر در این باب سود مند نباشد
یا حذر باید کرد از نحوست سه وجه که باشد یب حذر باید کرد
که صاحب بیت الغرض در اوتاد اگر نحس بود اما باید که
ناظر باشد از حادی عشر یا تاسع یا ثالث یا خامس کره و تمنی
طلب شر یا فتنه کنند یج حذر باید کرد از انکه اگر خداوند طالع

نحس بود ازو نند بطالع نکرد و آن دلیل فساد اختیار بود
و صاحب اسرار النجوم آورده است که نظر صاحب طالع
که نحس بود بطالع از عیوب ند باید و سقوطش از طالع بهیچ
وجه نشاید ند حذر باید کرد از انکه طالع یکی از دو بیات
ابار باشند یا صاحب طالع نیز یکی از دو چهار ابار باشد ید
حذر باید کرد از دو چهار شور بیده و ان بوقت راجع شدن
ستاره کان باشند یا هبوط یا احتراق ایشان یا دو نا
که در وقت تغییر کلی باشد چون بلای عظیم یا حیلی یا
ان یو حذر باید کرد از انکه طالع برجی باشد از بروج
معوج الطلوع خصوصا در بیمهات فلک که آنکار بد
سیر استقامت نبود ۱۷ حذر باید کرد از انکه
قمر در برجی معوج باشد مکروه که از نظر سعود حظی تمام

داشته باشد و نباید النور باشد چه اگر ناظر بنحوس باشد
رنج مضاعف کرده و کار دراز شود چنانکه مشقت
دوری نماید یح حذر باید کرد از ایام نحس و آن هفت روزست
قبل از کسوف و هفت روز است بعد از وقوف باید
بیش از خسوف و سه روز بعد پس از و یط حذر
کرد از ساعات بسته آفتاب که منسوبست باهل بابل
و حکیم اسمعیل یا جریر ب در اختیارات خود ساعات
بسته را ساعات محترقه گوید و آورده است که
استادان این صناعت آورده اند که اعاد هیچ کار را
نتوان نهاد از ملکی و مالی درین ساعات محترقه و حکیم
ابو معشر را درین باب مبالغه تمام است و میگوید
که هر که آغاز کاری کند از کارها بزرگ درین ساعات
چون برکت نشستن و دوی حرب آوردن و علم بستن

در دست وزارت نشستن و غیر آن جز پشیمانی بار نیارد
و چون خواست دوری نماید و مهمتر چیزی اختیار کننده را
که حال این ساعات را بتحقیق بداند تا ناشناخته کاری
آغاز ننهد که عاقبت بوخامت انجامد و کیفیت استخراج
این ساعات و احوال آن در رساله میامن المشتری
ببسطی کامل سمت ثبت یافته بالجمله حذر باید کرد از آنکه
ماه از کوکبی علوی منصرف باشد و بکوکب سفلی
متصل که آن دلیل بزیان آمدن مطلوب باشد و
انصراف او از کوکب صاعد و اتصال او بکوکبی هابط
همین حکم دارد و اگر از کوکبی برگردد دنبد باشد
و بکوکبی پیوندد که از طالع ساقط باشد همین معنی
دهد و اگر این صورت در اختیارات حرب بود (و
باشد چه دلیل قوت صاحب و ضعف خصم او باشد

حذر باید کرد از آنکه طالع اختیار ششم و هشتم
و دوازدهم طالع اصل صاحب اختیار بود که از سبب بیماری
و خوف و غلبه اعدا و در طالع تحویل و انتها نیز همین حکمست
و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله بدل آن بکار دارد ۲۲ و اگر ست
حذر باید کرد از نحوست طالع اجتماع مقدم که حکما گفته اند چون طالع
اجتماع مقدم تباه و نحس را مستولی باشند پرهیز باید کرد از
کارها که دوام او مطلوب باشد ۲۳ حذر باید کردن از قیاسیات
که در آن ساعت قمر بدان درجات رسیده بغایت نحس و مذموم
و ناشایسته است و قیاسیات مراکز بحران باشد و عرب
قیاسیات را هشت قیاس باشد قیاس اول از اجتماع
در بعد دوازده درجه است و قیاس ثانی چهل و نحو و ثالث
نود و رابع صد و سی و پنجم و خامس صد و هشتاد و ان سقط
استنباط — استقبالست اجتماع بان رسد و تفصیل قیاسیات و کیفیت آن
از رساله میامن المشتری وضع کرده آمد ۲۴ حذر باید کردن از ایام ناقصه

و آن از اول روز بیست و سیوم ماه عربی است تا نیمه چهاردهم از ماه
دیگر و بعد از آن تا تمام یازده روز اما در زیادت بود پس
از ابتدای روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم اما در نقصان بود
و بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام زیادت باشد لهذا ۲۶
حذر باید کردن از ایام مکروهه و آن اتساع ماه عربی بود که نهم
و هیژدهم و بیست و هفتم است ۲۷ اگر حذر باید کردن از ایام منحوس
و آن اسباع ماه عربی بود و آن روزهای بحران ماه بود حد
هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و هشتم و بابلیان در این چهار
روز احتیاط روا نداشتند ۲۷ اگر حذر باید کرد از ایام منحوس در
ماههای فارسی و آن هفت روز است که از برای همه کارها
بد است و چهار روز دیگر است که در هر عملی کاری
معین ممنوع است و خواجه نصیر الحق والدین اینها در رساله
نظم کشیده اند بقول جعفر صادق خلاصه سادات

ز ماه پارسیان هفت روز نحس است نخست روز سیوم
پنجم و پس از آن چو روز سیزدهم روز شانزده است
دگر روز بیست و یکم بیست و یک چو بیست و چهار چو بیست و پنج که
آنهم بنحس مقرون است بجز عبادت کاری مکن در این ایام ز
اگرچه نیک و بد به حکم رزاق مقسوم است بماند بیست و سه روز
نحسه مختار که در عموم حوائج بنحیمت است ولد
جادم و هشتم سفر مکن زنهار که خوف هلاک در این هر
نفر محتوم است بروز پانزدهم نزد پادشاه مرو
اگرچه سنگ دلش بر تو نرم چون موم است کردن
بنا در این روز ناپسند آمد که ده محوف هوای خلاص است
مکن دوازدهم با کسی مناظره که در خصومت این دو صلح معدوم است
ز روزهای سه گانه چنان چهار است اگر در این حاجت سلک
سخن منظوم است ۲۸ اگر حذر باید کرد از وقت انصراف ماه از

محاق از شهادت مریخ واتصال بعد خاصه از مقارنه یا تربیع الط
حذر باید کرد از نحوست قران یعنی چون اجتماع در جزو قران
علویین واقع شود تا اجتماع دیگر گفته اند تا وقت استقبال
از جملگی ابتدات حذر باید واگر ضرورت باشد قوت ان
اختیارات از نحوس باید جست اما قران سعدین دران
جزو بوده باشد محوس مستولی باشد از نحوست زایل شود
وان ماه کار را شایسته باشد لا حذر باید کرد از انکه خداوند
یا کوکب الغرض یا صاحب بیت الحاجة یا خداوند قمر راجع باشند
عاقبت ان کار وخیم بود لب حذر باید کرد از آنکه قمر در مقابله
زحل بود یا ماه در تربیع مریخ یا در تثلیث مشتری بد حال یا در
تسدیس زهره بدحال از برای آنکه در وضع بروج این کواکب را
با قمر همین نظر است بس بوقت اختیار نشاید که چون ان کواکب
منحوس بود قمر را با او همان نظر باشد نحوست مضاعف گردد

وبعضی نظر سعدین را در زحل جایز داشته اند وحکیم سنجری
این قول را پسندیده و حق اینست که چون در اصل وضع
با سعدین همین نظر است در اختیارات نیز همین نظر بود و
سعدین چون قوی حال باشد در سعادت بیفزاید واگر بد
حال باشد هنوز از سعادت چیزی باقی ماند و حال طالع
لج حذر کند از اتصال ماه بنحوس مگر ان نحس قوی حال باشد
وآن شهادتی باشد نزدیک ماه چنانچه خداوند خانه وی بود
که آنگاه دلیل حصول مراد باشد اما بس از خصومت و رضای
خداوند حاجت لد حذر باید کرد از نحوست اجتماع در طریقه
محترقه یعنی چون در اجتماع از نوزده درجه میزان گذر کرد باشد
تا [illegible] درجه عقرب دران ماه از ابتدا کارها حساب باید
که آن بلای نزدیک آرد له حذر باید کرد از ابتدای امر چون اجتماع
در اول روز یا اول سال بوده باشد با شهادت مریخ لو حذر باید کرد

از افتتاح اعمال چون استقبال در آخر روز تا آخر سال
بوده باشد با شهادت زحل که حذر باید کرد از شهادت
زحل و سهم مریخ و نظر خداوندان ایشان بسهم و خداوند
او اینست آنچه در باب اختیارات که از ان حذر کردن لازم است

فصل ششم در آنچه سبب کمال اختیارات باشد

و آن هفده نوع است نوع اول آنچه تعلق با ابتداآت و
و انتهاآت دارد و درین باب اصل تمام ملاحظه اجتماع امور
و استقبال است یا احوال قمر و لختان بود که جزو مقدم
در طالع اختیار از سه حال بیرون نیست یا در اوتاد
باشد یا در مایل یا در زایل اما چون جزو مقدم در
یکی از اوتاد باشد حالی از ان نیست که قمر در ان اجتماع
یا استقبال با سعدی بوده است یا نحسی یا فارغ بوده
سعد و نحس و اگر با سعدی بوده و بعد از انصراف از و

بسعدی دیگر پیوسته دلیل بود بر خوبی آنکار هم در ابتدا و هم
در انتها و اگر بنحسی پیوسته دلیل خوبی ابتدا و تباهی انتها
بود و اگر با نحسی بوده باشد و چون از و برگسسته بود و بسعدی
متصل شده باشد دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود و اگر هم
بنحسی پیوسته بود دلیل تباهی آنکار باشد هم در ابتدا هم
در انتها و اما اگر جزو مقدم در یکی از بیوت مایل اوتاد
بود اقسام چهارگانه مذکور میانه باشد و اگر در زایل
الوتد بود اقسام چهارگانه ضعیف باشد الا در شرف زیرا
که اولاد سعادت هرچند بدحال تر باشد نحوست ایشان
بیشتر بود و اگر قمر بعد از انصال فارغ بوده باشد و جزو
مقدم در وتد دلیل توسط آن کار باشد مایل به نیکویی
و اگر در مایل بود آنکار در درجه توسط و اگر جزو در زایل
بود اندک ضعف مایل باشد و گفته اند که طالع و صاحب

وسهم سعادت وخداوند ساعت و آن ستاره که قمر بدو
می پیوندد دلیل اسرار کارها بود و بروج چهارند و صاحب حیش
واثنی عشریه ماه وخداوند خانه قمر وخانه چهارم از درجه
قمر وصاحب سهم السعادة دلیل ابتداء کارها بود پس اگر خواهی
ابتدا وانتها خواهد ملاحظه این بکند و ایشان را مسعود
سازد و در مواضع نیکو نهد و در کتاب سر النجوم آورده که در
اختیارات از اصلاح ارباب عواقب غافل نباید شد از برای
آنکه اعمال تمام نگردد الا بعواقب و صاحب سر السرائر آورده است
که صلاح حال دلایل ابتدا و صلاح دلایل عاقبت سبب تلف
صاحب اختیار بود در جامع مذکور است که حکما متفق اند که ماه
دلیل ابتدا است و خداوند خانه او دلیل عاقبت پس در اسرار
کارها حال ماه با صاحب بیت او یکی از چهار قسم تواند بود اول
آنکه قمر در وتدی بود از اوتاد طالع و خداوند خانه وی ناظر بود

باشد
و این دلیل خوبی ابتدا و انتها بود دویم آنکه قمر در وتدی
و صاحب بیت از وی ساقط بود این دلیل خوبی ابتدا و تباهی
انتها باشد سویم آنکه قمر در وتدی نباشد سعد اما خداوند خانه
بوی ناظر باشد این دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود
چهارم آنکه قمر نه در خانه بود و نه خداوند خانه بوی
ناظر این دلیل تباهی ابتدا و انتها باشد نوع دویم
آنکه تعلق باحوال دلایل طالع اختیار دارد بباید دانست
که دلیل طالع کوکبی باشد که مستولی بود بر طالع و شهادت او
بیشتر شد و در برهان الکفایه آورده است که دلایل طالع
نه اند برین ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب
حد پس صاحب مثلثه اولی پس صاحب وجه پس صاحب بهر پس صاحب
اثنی عشریه طالع پس کوکبی که در درجه طالع بود متصل باشد پس کوکبی

که در طالع بود ازین جمله که هر کدام را شهادت بیشتر بود
وی دلیل بود اولاد عاشر و سابع و رابع و سایر بیوت برین
بدین دستور پیدا توان کرد و این اولاد را بهر وجهی که مقتضای
مقام باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود نوع سیوم
آنکه تعلق بملاحظهٔ طالع اصل دارد با طالع اختیار و حکما گفته اند
که اگر ممکن بود طالعی اختیار باید کرد که طالع اصل باشد یا
عاشر اصل بشرطی که از نحوس پاک بود و بسعود مزین و اگر
میسر نشود حادی عشر اصل را طالع اختیار باید کرد و طالع
تحویل را بدل طالع اصل توان بکار داشت و بروج انتها توان
و اگر ششم و هشتم و دوازدهم اصل نباشند و پاک باشند
از نحوس و بعضی خامس و تاسع و ثالث طوالع ثلاثه را هم روا
داشته اند که طالع باشد و گفته اند که بباید نگریست تا کوکب
که والی یکی از طوالع ثلثه است سعد است یا نحس و اگر ستاره

سعد بود باید که در یکی از طالع اختیار بود یا در مایلی بهتر آن
بود که فوق الارض باشد مسعود و قوی حال و سالم از نحوس
و اگر ستاره نحس بود در مایلی باید کرد اگرچه در وتد افتد
حاجت معوق بماند و در زایل خود نشاید و گفته اند باید که
میان طالع اختیار و طالع صاحب اختیار هم از جهتی محبت و مشاکلت
مسعود باشد و اگر در تحویل طالع تحویل هم معزز دست دهد
موجب زیادتی سعادت گردد نوع چهارم آنکه
تعلق به دلایل حاجات دارد بدانکه دلیل حاجت کوکبی بود
که در خانهٔ حاجت باشد یا او را در ان خانه حظی باشد و گفته اند
دلیل حاجت قمر است و سهم الحاجت و صاحب ساعت اختیار
و کوکبی که دلالت بر آن کار دارد چون شمس در امور سلاطین
و زحل در کارهای دهقانی و واضع اقوال آنست که نزدیکترین
دلیل خداوند بیت حاجت بود پس صاحب شرف او پس صاحب

خداو پس صاحب سهم حاجت پس قمر پس سهم الحاجت
پس کوکبی که در بیت الحاجت بود پس کوکبی که در بیت الحاجت
ناظر بود پس صاحب ساعت پس کوکبی که با الطالع دلیل آنست
و چون اولا مسعود باشند در مواضع نیکو افتند از حاجت
بر وفق مطلوب میسر گردد و گفته اند که خداوند بیت حاجت
از طوالع ثلاثه و از طالع اختیار باید در برجی که طالع
اصل بوده باشد نکنند که حاجت تمام نشود و ببرجی
نبود و گفته اند که اگر در برجی کنند که طالع تحویل بود
حاجت تمام گردد اما کم نفع بود و در برج انتها میانه باشد
در نفع و در جامع شاهی آورده است که اگر در طالع اصل
دلیل فساد حاجت باشد باید که عنایت بر اصلاح حاجت
حاجت از اختیار مصروف داری و خداوند او را
قوی حال گردانی و گفته اند که در طالع اختیار مراعات

اصلاح کوکبی باید کرد که در طالع اصل دلالت کند بر حصول
آن حاجت که اختیار جهت اوست و این از جمله ارکان احتیاط است
مثلا اگر طالع سنبله است و صاحب طالع و صاحب شرف
عطارد و خانه هفتم حوت است و صاحبش مشتری و خداوند
شرف زهره و مشتری در طالع و عطارد از قوس که [illegible]
طالعست بطالع ناظر این طالع دلالت میکند بر وقوع تزویجی
در اختیارات تزویج بعد از صاحب طالع اصلاح مشتری
باید کرد که صاحب سابع است و ممازجت محمود میان مشتری
و عطارد نگاه باید داشت و عطارد باید که مجهولی بود
از مشتری و اصلاح زهره نیز درین باب انهماتست
که کار تزویج منسوب بدوست و باقی برین قیاس
نفع بخشد آنچه تعلق بمقصود اختیار کننده دارد باید
که در اختیاری که بکنند غرض و مقصود اختیار کننده را حظ

کند تا اختیار نیکو آید مثلا در اختیار عقد و نکاح
چند صورت متصور است شاید که این عقد برای عزیمه
می بندند که هرگز زفاف دست ندهد و شاید که خواهد
زفاف زود فراهم نیاید و روا است که میخواهد
که زفاف زود باشد و ممکنست که غرض از این نکاح فرزند
باشد و شاید که خواهد فرزند نشود و مانند این پس باید در میان
که تفحص غرض او کند تا اختیار ملایم مقصود وی بود و دیگر
چنانچه جماعتی مختلف الاغراض در یک سفر دارند و هر یکی را
دران سفر مقصدی و مقصودی دیگر است پس اگر همه را یک
وقت اختیار کنند آن اختیار مناسب اغراض ایشان
نیفتد نوع ششم آنچه تعلق بسهام دارد بدانکه اعتبار
احوال سهام از ارکان اختیار است حکما گفته اند بهترین
اختیاری آنست که سهم السعادة با وی ناظر باشد و خداوند

سهم السعاده قوی حال بود و آن سهم که منسوب بدان
حاجت که مطلوب اختیار کننده است مسعود باشد و
رعایت حال سهم الغیب و خداوند او نیز باید کرد و از
ملاحظه سهم المشتری و سهم الزهره و خداوندان
ایشان غافل نباید بود و گفته اند که اگر خداوند سهم
السعاده ساقط باشد از طالع هیچ مضرتی حاصل
نشود چون سهم السعاده بماه ناظر باشد و اگر سهم السعاده
را از طالع اصل با تحویل در طالع اختیار با در یکی از اوتاد
نهند بغایت ستوده باشد اما بشرطی که آن کوکب مسعود
بود و اگر منحوس بود در مایل بهادن اولی بود نوع هفتم
آنچه تعلق بقرانات دارد و انتهاآت و تحویلات باید که یار
خواهد از خداوند دورها و انتهاآت که شهادات
ایشان در اختیار اثری تمام است و باید که هر کوکبی

که بوقت قران صغری قوی بوده باشد در اختیار نیز قوی
حال باشد در موضع محمود و کوکبی که در تحویل سال قوی
حال بوده باشد اینجا نیز همچنان باید غلام زحل گوید که صاحب
تحویل سال را نصیب در طالع اختیار و اگر طالع سال را
خانه حاجت سازی زودتر مقصود حاصل گردد

نوع هشتم آنچه تعلق باجتماع و استقبال دارد

بدانکه اجتماعات و استقبالات در اختیارات
اثر بسیار است تا حدی که گفته اند آن برج که اجتماع
یا استقبال دروی اتفاق افتد بمثابه طالع باشد
و خانه دوم بجای بیت المال و هم برین قیاس بیوت
دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهی که بعد از
اجتماع یا استقبال اختیار کاری کنی جهد کن تا حال
قمر با طالع وقت بر وجهی باشد که لایق آن کار باشد چنانکه

از برای کاری اختیار کرده شود باید که موضع قمر با طالع وقت
خانه چهارم باشد از جزو اجتماع یا استقبال مقدم و
باقی برین قیاس و گفته اند باید ادلای فلکی در وقت اختیار
موافق باشد با ادلاء فلکی در وقت اجتماع یا استقبال مقدم
بر آن دلالت کند بر کمال آن کار و باید که سعدی اگر چه در
اختیارات رعایت میکنند سعدی باشد که در وقت اجتماع
یا استقبال مقدم مستولی بوده باشد و اگر چنانچه آن سعد
خداوند حد که اجتماع یا استقبال دروی واقع بود باشد
بهتر باشد و در جامع شاهی آورده که بهترین اجتماعها آن باشد
که با شهادت سعود بتخصیص مشتری چه این وضع دلالت کند
بر صلاح کارها در آن و گفته اند که بهتر آنست که اجتماع یا استقبال
در برجی بوده باشد که طالع صاحب اختیار بود در اختیارات

باید که خداوند حد اجتماع با استقبال در موضعی نیکو بود از
طالع و بطالع ناظر و باید که خداوند حرف مقدم در وتدها
طالع اختیار باشد یا در خانهٔ شرف خود یا در حدود سعود
که آن دلالت بر خوبی آن کار کند احمد بن عبد الجلیل گوید
که هرگاه نیرین مجتمع باشند در درجهٔ شرف شمس تا دیگر
اجتماع در تمامی اختیارات سعادات عظیمه روی نماید
اما بشرطی که چون قمر از آفتاب منصرف رسد و بدرجهٔ
نور رسد ابتدا کنند نوع نهم آنچه تعلق باسابیع دارد
در جامع شاهی آورده که هفتهٔ اول ماه موافقت هر
کارها که براستی و عدالت کنند و هفتهٔ دویم مناسب
خصومت و مباحثه و محاربه و هفتهٔ سیوم شاید سفر و
سیر دادن بکارها و دشوار قیاد نمودن و هفتهٔ چهارم
لایق بود مر کارهای پوشیدن و پنهان داشتن در هر هفته

که اختیار لایق باشد باید کرد و بعضی این معنی را از ضعفا
تعالی نبوده اند نوع دهم آنچه تعلق باوقات دارد
از فصول و انسان باید که در اختیار هر کاری ملاحظه
اوقات بکنند چنانچه مثلاً اختیار فصد و مسهل
بوقت غلبهٔ حرارت و برودت نشاید در ایام باحوره
خون نباید گرفت و بیست و دو قبل از طلوع شعری
یمانی بعد از آن مسهل نشاید خوردن برین قیاس در رعایت
دقیقه تا می‌توان نباید گذاشت مگر یکی ازین مهمات ضرورت
باشد و آن وقت مقصود شود که اختیار درین اوقات بجهت
دفع ضرر جایز باشد نوع یازدهم آنچه تعلق بساعات
بدانکه ساعات را در اختیار اثری تمام است پس باید
ملاحظهٔ آن کرده شود چنانچه کارهای خیر را ساعت مشتری
اختیار کنند و اعمال سلطان را ساعات آفتاب و علی هذا القیاس

ورها باید ساعتی نیز که بعد از ساعت بیست آفتاب
بود باید کرد و آن چنانست که بعد از ساعات بیست
دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است و از بیست
بود و علما از هر یکی او بعد از آن دوازده ساعت دیگر
نصیب عطارد است و پسندیده بود کارها عطارد درا
و همچنین حال باقی کواکب را و اختیار ساعات علی حده در
خاتمه این اد خواهد یافت نوع دوازدهم آنچه بروج دارد
مراحله کیفیات بروج را مدخل تمامست در اختیار امور
برای آنکه کاری که میکند اگر از آن قبیل است که بزودی
سپری خواهد شد چون بیع و شری و سفرها مانند آن
بروج منقلبه باید اختیار کردن جهة موضع قمر جهة طالع وقت
و از برجهای منقلب قوی جدیست پس سرطان و میزان
با اعتدال نزد دیگرانست ثابته تمام از همه حلیست و اگر کار ثابت
بود که باید او برپا شاید چون بنا نهادن و کم ثبات مطلوب
قمر در بروج ثابته باید و اسد از همه ثابت تر بود و دلو تره

و ثور خوش حالتر و شایسته تر و عقرب سبکتر و اگر این کار ثابت
که بین اثنین باشد چون شرکت و مانند آن قمر در برج جسده
باشد و حکما گفته اند که چون بوقت اختیار قمر در بروج منقلب
بود بزودی فساد در آن کار که مطلوبست بدید آید خصوصا
چون نحسی نظر او کند و چون بضرورت قمر در یکی از این بروج
افتد باید جهد کند تا خداوند طالع در برجی ثابت بود
افتد چون قمر در بروج ثابته بود کار بخلاف منقلبه
یا آنکه بزودی فساد کند امید خیر در وی بیشتر بود و چون قمر
در بروج جسده بود در میان کار نوعی از تلون پدید آید
و آخر الامر بهمان باز گردد که بوده باشد و گفته اند کارهای
عظیم را برجهای کواکب علوی باید و کارهای حقیر را برجهای کواکب
سفلی و کارهای سلاطین را بروج ملوکی بکار باید داشت
و برجهای ملوکی مثلثه ناریست و ضد این مثلثه آبی

وگفته اند سهم بزرگ را بروج امره باید یعنی مستقیمه وکارهای
خورد را بروج مطیعه شاید یعنی معوجه نوع سیزدهم
آنچه تعلق بحدود دارد در باب اختیارات اعتباری عظیم است
پس باید که درجه طالع و مواضع نیرین و کوکب الغرض حدود
مسعود باشند و ارباب حدود موافق آن کار باشند و خداوند
آن حدود بیکدیگر به نیرین ناظر بنظر سعد تا آنچه موجب بخواه
باتمام رسد نوع چهاردهم آنچه تعلق به نیرین دارد
چون مدار علیه اختیارات قمر است و بعد از آن شمس
پس موضع ایشان از طالع نیکو باید و باید که در حدود
سعد باشند و بیکدیگر ناظر بمودت و باقی حالات
ایشان گفته شده است نوع پانزدهم آنچه تعلق ثابته
بثوابت دارد باید که در اختیارات معدل سیاره
کنند و برای آنکه حد کوکب الغرض مسعود خود و بصلاح
آوردن او متعذر است می شاید که درجه یکی از ثوابت

بمزاج آن کوکب بود بمزاج سعدی بود درجه طالع
یا عاشر یا آنجا که خواهد نهند تا آن غرض بسعد و با تمام
رسد و مطالع درجه طلوع او سست اگر در طالع بود
و درجه اگر در عاشر افتد و درجه غروب او اگر در
سابع و درجه تقویم او اگر در رابع باشد و این درجات
را در هر تاریخی بقانونی که در زیجات مسطور است
استخراج باید و در اتصال قمر و سهام درجات بیکی
از ثوابت که در قدر اول و ثانی باشد و بودن ایشان
در وتد عاشر یا سابع او را خاصیتی عجب و فایده
عظیمست احمد بن عبد الجلیل گوید که چون اجتماع واقع
شود در جزوی که یکی از کواکب ثابته که در عظم اول
باشد آنجا بود تا دیگر کواکب اجتماع هر اختیار که مناسب
طبع آن کوکب باشد در غایت قوت و کمال بود نوع (۶

آنکه تعلق بنحوس دارد باید که نحسها باری خواهد در وقت
احتیاج جناب خواجه نصیر الحق والدین در شرح ثمره
بطلمیوس می آورد در کلمه دوازدهم که استعمال النحوس
في الاختيارات والاستعمال المواضع التي ينبغي بها كما
يستعمل الطبيب الحاذق من المسمومات في الادوية المقدار الكافي
میگوید که اطبا در ادویه مسهله محذورات بکار دارند
و دفع ایلام را بروجهی تا مقارن چیزی که دفع مضرت
محذورات کند اگرچه محذورات را از سموم میشمرند همچنین
منجم باید که در اختیارات نحوس را بکار دارند در مواضعی که
شان لایق بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و خصم
در دفع خصوم و انرا از دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند
و از اوتاد ساقط کردانند تا در حصول مقصود خلل نیفتد
[illegible] هر هم آنکه تعلق باصلاح [illegible] ارکان

معظم اختیار است چه شاید که تاخیر بسیار نشود تا وقتی
که دلایل بصلاح آید پس حکما آنرا اجاره کرده اند و گفته اند که
چون سعدین در طالع یا در وسط السما باشند دفع فساد
دلایل بکنند و این سخن نزد حکیم عمرخان طبری پسندیده نیست
و وی گوید این اختیار در کارها درست باشد که در وی طلب
ثبات دوام نکند چه در چند روز معدود اثر اختیار باطل
کرده اما آن کارها که دوام ان مطلوب باشد تمام نکرده
الا وقتی که قمر انحوستها پاک کرده و در بیوس مکرر که چون
تا خیر اختیار ممکن نبود تا وقت صلاح ماه ماه را از طالع
ساقط کنند و سعدی در طالع بنهند تا ازین نکته عاقل
نباید بود که چون قمر را نیکو حال نتوان کرد او را از طالع
و سایر اوتاد و از صاحب طالع و خانه حاجت و حد او نیز
ساقط باید کرد که از دهم و یازدهم ساقط شد عاصمی

که یکی از علماء این فن نبشته که چون در طالع اختیار
بعضی از دلایل بصلاح نتوان آورد باید که هر دو نیّر را
آن بیکدیگر نظری باشد که آن دلیلست بر کمال قوت اختیار
خصوصا که قمر با راس باشد ابو علی خیاط گوید که چون اصلاح
قمر متعذر بود و نحوست او دفع پذیر نباشد نحسی نیکو
حال را خداوند طالع باید کرد و در طالع باید نهاد و حق
آنست که اگر قمر نیکو حال باشد بطالع و صاحبش ناظر باید
و اگر بد حال است ساقط و نظر نیرین بیکدیگر و بصاحب
طالع بودن مصلحی قویست و بودن سهم السعاده در موضع
مطلوب بغایت نیکوست و بودن سعدی در طالع یا
بیت الحاجه اصلاح بسی فسادها بکند و ابن عزرا در اختیارات
مهمات کلی غلط کرده که چون سعدی در طالع بوده باشد خود
بسیاری از دلایل مفسده نتایج نیک [illegible] ظاهر

ظاهر بر آن مرتب نبود والله اعلم بحقایق الاحوال این بود
آنکه سبب کمال اختیار باشد و از این جمله که در فصول ثلاثه
ازین مقالات ذکر کرده شد کسی را که خاطر قوی و طبع راست
بود استنباط اختیارات جزوی تواند کرد و مرجع در اختیارات
جزوی کننده میشود فرع این اصول است صاحب کفایة التعلیم
گوید که مرجع اختیارات جزویه دلایل کلیه است و هر کس نسبت
که هر کس دلایل کلیه بشرط نگاه دارد از دلایل جزویه مستغنی گردد
اما چون اوقات بعضی باستخراج این دلایل و استنباط این مسایل
وفا نکند لاجرم در مقاله اختیار بعضی از جزویات که احتیاج
بدان بیشتر است آورده میشود بر ترتیب بیوت طالع بعطف
از کتاب فاضل چون کتاب المغنی و رساله اتصالات و
اختیارات المتعلمین و جامع شاهی و مجمل الاصول و کفایة التعلیم
و روضه المنجمین و اختیارات علائیه و کتاب نکت و شرح ثمره

نصیری و شرح کاتب و اختیارات امام محمد ابن معوذ و اختیارات باخرزی و تحفة الملوک و اختیارات طبری و غیر آن از رسایل متفرقه و اتوای التوفیق مقاله ثانیه در اختیارات جزویه که بر ترتیبی لایق کرده میشود در جدول نهاده آمد تا باز یافتن آسان

ا	افتتاح و ابتدای کارها	ب	بگرمابه رفتن
ج	موی سر باز کردن	د	نوره نهادن
ه	ناخن چیدن	و	موی لب باز کردن
ز	آهن بر اندام بردن	ح	کشتی ساختن و بریدن
ط	کشتی در آب افکندن	ی	روی بکسی که بجهت مقصد بروند
یا	صیاغت زر و سیم	یب	صنعت اکسیر
یج	خریدن چیزها	ید	فروختن چیزها
یه	شرکت کردن	یو	مال بتجارت فرستادن

وام خواستن	وام دادن بکسی
نگاه داشتن مال و باز بستدن از مدیون	فروختن غلها
نگاه داشتن آنچه بگریزند	وقت خوردن نها
عمل محبت و عزیمت دوستی	عمل عداوت و عزیمت دشمنی
تعویذ نوشتن	عقد اللسان کردن
گریختن و پنهان شدن	پوشیدن کارها
پیدا کردن کارها	زیارت اخوان و احباب
تعلیم فقه و امور دینی	تعلیم ادب و دبیری
تعلیم سرود و اغانی	تعلیم سباحت
نامه نوشتن	رسول فرستادن
کبوتر بنامه دریکی فرستادن	فرزند بمکتب دادن
ابتدا به پیشها آموختن	نقل و تحویل کردن
اخراج موزونات با نسوت و ودایع	بنیاد افکندن بنا نهادن

بنای شهرها و حصار — ویران کردن بناها
خریدن باغ و بوستان و ضیاع — خریدن آنچه مسکن را شاید
کندن کاریز و جوی و حوض و چاه — آب راندن در جویها
درخت نشاندن — تخم افکندن
تخم فرو بردن — اجارت دادن زمینها
دفینه نهادن — دفینه بیرون آوردن
ودیعت نهادن و امانت سپردن — ناودان و راه آب ساختن
وقت مباشرت — طلب فرزند کردن
بیرون آوردن طفل مرده از رحم — شیر دادن کودک
فرزند بدایه سپردن — از شیر باز گرفتن کودک
کودک بگهواره نهادن — نو بریدن و پوشیدن
بمهمانی رفتن — نرد باختن
شطرنج باختن — چهارپای خریدن جهت سواری

چهارپای خریدن جهت بار کشیدن — تماشا کردن بر خشکی
تماشا کردن بر اسب — تماشا کردن بر آب
شراب ریختن — شراب خوردن
چوگان زدن — تطیب و عطر آمیختن
هدیه فرستادن — خضاب و زینت کردن
ابتدای علاج — علاج اعضا
علاج اجسام امراض — علاج بیماریهای قدیم
علاج دست و پای از وجع المفاصل — داروی مسهل خوردن
داروی که قی و غیره آورد — داروی که صفرا آورد
داروی که بلغم آورد — داروی که اسهال عظیم آورد
داروی که کار مسهل کند — داروی که اخلاط کلی آورد
داروی که علت از سر و جمیع بدن ببرد — حب خوردن
مطبوخ خوردن — جوارش خوردن

قی و غرغره کردن
دارو در گوش و بینی چکانیدن
دست کار جستن ماهی
داغ نهادن
حجامت کردن
ختنه کردن
بنده خریدن
بنده آزاد کردن
زفاف کردن
بجنگ رفتن
صلاح حرب ساختن
فرستادن لشکرها
مناظره و مباحثه کردن

دارویی که علت برقی نهاد
علاج سده و ورم چشم
حقنه کردن
فصد کردن و دندان کندن
خون بسیار برداشتن
چهارپای خصی کردن
بنده فروختن
نکاح کردن
قباله زن و جز آن نوشتن
تاختن و شبیخون بردن
ویران کردن حصارها
طلب دزد و بنده گم شده و گریخته کردن
وصیت بیمار نوشتن

سفر کردن بر خشکی
کشتی در آب روان کردن
بیعت و قبول تخت و تاج
لوا گشادن
طلب عمل کردن
رفتن بعمل
عرضه کردن نامه بر سلطان
بحکومت و امارت نشستن
قصه و حکومت بسلطان رفع کردن
ابتدای اعمال و اشغال دیوانی
حاجت خواستن از اکابر و بزرگ
بیرون شدن بصید
صید بهایم و سباع

سفر کردن در آب
در شهر شدن
لوا بستن
استفتاح خراج و جبایت
ولی عهد ساختن
دیدن ملوک و اکابر
بار دادن و عرض لشکر
نظر کردن در کار رعایا
محاسبه وکلا
اوقات دعا کردن
دوست گرفتن و عهد مودت بستن
صید مرغان
صید در دریا

مرغان شکاری جویدن و آموختن — سگ و یوز جوئیدن و تعلیم کردن
گرو بستن و اسب تاختن — اسب را ریاضت دادن
طرح عداوت و نزاع افکندن — بند نهادن و در حبس کردن
طلب صلح کردن — والله اعلم بالصواب

باب افتتاح و ابتدا کارها مشروطات وی نخست ۱
باید که طالع و جای ماه برج مستقیم الطلوع باشد تا آن کار
آسان برآید ۲ باید که قمر شمالی صاعد باشد ۳ باید
که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا آن شغل بود با تمام رسند
۴ باید که قمر در طالع یا خانه حاجت باشد ۵ باید که
خداوند حاجت در وتد باشد و مسعود بود تا آن کار
بد بر آید و نیک بود دویم وی چهار است ۱ آنکه نشاید
که نحسی در طالع تا در یکی از اوتاد بود ۲ نباید که صاحب طالع
راجع و منحوس و محترق باشد ۳ چون صاحب حاجت ستاره

نحسی بود روا نبود که در وتد افتد که آن حال دلالت
بر تعویق و تاخیر مهم کند ۴ حذر کند از آنکه ذنب در طالع
باشد یا در خانه حاجت یا در جا سده بود که آن
بغایت ناپسندیده است والله اعلم — تسلیم
مشروطات وی ده است ۱ باید که قمر یا در برج
آبی یا آتشی باشد خصوصا حمل و عقرب و صاحب
سر السها بر ده در بهوج بادی بند و داشته است
و حکیم سمردانی الجیلی آورده است که قمر در جاهای
مریخ ناشتی باید بغایت پسندیده است اما نظر
که بر حمل متصل نباشد ۲ بهتر آنست که اگر قمر در سرطان
باشد بیکی از سعدین نگرد بنظر مودت که آن دلیل
دادن آسایش بود ۳ باید که قمر در سیم طالع وقت
باشد

باشد ٤ اگر قمر در حوت بود بزهره بپیوندند تا کمال مطلوب حاصل آید ٥ باید که طالع وقت یکی از بروج آبی یا آتشی باشد
اگر ماه در عقرب بود باید که متصل باشد بمریخ بنظر مودت و مریخ نیز در یکی از اوتاد باشد که آن دلیل زیادتی حال بود ٦ باید که سعدین در اوتاد باشند ٧ باید که صاحب طالع و قمر از نحوستها پاک بوند ٨ باید که سعدی در طالع ناظر باشد ٩ و در سر السرار آورده که باید که قمر در بار دهم آفتاب باشد و بعضی گفته اند که آفتاب در ثانی یا ثانی عشر طالع با ١٠ و در بحث رواسود که قمر معادن عطارد یا زحل بود و باخزری گفته است که اتصال قمر بزحل و زهره روا نبود چه اتصال او بان دو کوکب در این دو احتمار مکروه هست و از اتصال دیگر

کواکب پاک نبود و سبب منع زهره با آنکه کوکب زینت و نظافت است معلوم نیست مگر آنکه اتصال موجب غلبه رطوبت باشد و رطوبت موجب سستی اعصا باشد و آن مؤدی بضعف و ملال بود ٢ گفته اند که قمر در بروج خاکی و بادی بود و گفته اند در خانهای زهره و زحل نشاید ٣ اگر ماه در بروج منقلب نشاید که عطارد در طالع باشد بی مراد زود بیرون آید ٤ نباید که ماه متصل بود بزحل و زحل در وتد بود که آن دلیل دلتنگی و سامتی بود ٥ حذر کنند از آنکه قمر با آفتاب متصل بود خصوصا الاقویس که در گرما به تشنه شود و حرارت بدید آید و گفته اند اگر این اتصال بمریخ باشد دلالت بر غلبه حرارت و صفرا بود حمام مشروطات فی بحث
اگر قمر در بروج

مجسده باشند الا السنبله و مجسد ابرب در میزان و دلو روا داد
و حکیم کوشیار گوید در برجهای آبی باید   باید که قمر متصل بود
بمشتری که آن مورث شادی بر آید   باید که ماه و صاحب طالع
هر دو مسعود باشند   بهتر آنکه قمر بر زهره بود یا اتصال
محو تا آخر بدید آید و در هبات صنا بعد آید و صور نیکو
ببالد اما بشرطی که قمر از میزان بزهره نگرد   باید که ماه یا
خداوند طالع از صاحب ششم یا برج هشتم ساقط باشند
ششم وی چهار است   باید که ماه در برج منقلب نباشد
خاصه جدی زیرا که موی دیر بر آید و در عقب بروید و در
برج ثابت نیز نشاید و در میزان و دو قوس ثبت اتصال ماه بر زحل
روا نبود که سبب هلاک گردد نشاید که قمر با یکی از نحسین در طالع
وقت باشد خصوصا مریخ که زیان رساند حذر کنند اتصال قمر

٤٦
مریخ که دلالت بر نزاع و خصومت کند و از هفتم
مشروطات وی نوشته   آمده باید که ماه تحت
الشعاع بود از آفتاب منصرف شده و اگر منصرف شده باشد
باید که بسعدی متصل بود تا آنموی دیر بر آید و شادی افزاید
باید که در برج آبی بود و مجسد ابرب در برجهای ارضی سواد اشتیب
و صاحب اسرار النجوم گوید که قمر در بیوت عطارد و مشتری باشند
باید که ماه متصل بود بستاره که بطی السیر یا محترق یا راجع تا موی
دیر بروید و کم بر آید   باید که خداوند طالع منحدر بود از وسط
الارض بعضی آنکه قمر در عقرب بود و مریخ ناظر و از زحل
ساقط   باید که قمر بسعدی ناظر باشد   باید که سعدین
در اوتاد طالع باشند تا زیانی نرسد   اگر قمر تحت الشعاع
نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا قوه بدن را فزاید
باید که قمر ناقص النور بود تا موی کمتر بر آید و محذرات وی الف

که قمر با آفتاب نبکرد و برجهای کثیر السمر نباشند چون حمل
و ثور و اسد و جدی هشتم مشروطات دی بجت
باید که ماه در خانهای زهره یا مریخ یا شمس یا خانه
خود بود و از برج ثور و عقرب و سرطان بهتر است
که طالع وقت یکی از بروج ثابته باشد الا دلو و از منقلبه
سرطان نه جایز داشته اند باید که ماه زاید باشد در نور
یا در حساب باید که زحل متصل باشد بستاره مشرقی
که او در حساب زاید بود باید که صاحب طالع مسعود
و قوی حال و بطالع ناظر که آن دلیل سلامت و عافیت بود
نهم در چهار است حذر کنند که ماه در جوزا بود بجهة ناخن
دست یا در حوت بود بجهة ناخن پای و این دو برج های قمر
نباید بجهة آنکه حوت منحوس است نه برج جذام پای بجوت

و حادی عشر و عاشر که آن دلیل سوختن کشتی باشد و آنچه
در دوست نشاید که مریخ در یکی از اوتاد بر زبر باشد
که آن دلیل تباه شدن کشتی بود بدانکه
ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلالت
کند بر راکب کشتی و گفته اند که حمل دلیل ست سینه کشتی
و ثور بر جایگاه نشستن در کشتی و جوزا بر کنارهای کشتی
و سرطان بر هر دو پهلوی او و اسد وجه او و سنبله شکم
او که در آبست و میزان جانب او و عقرب جوبهای او و قوس
بادبان او و جدی سینه او و دلو خانه او و حوت دنبال
او پس از این جمله آنچه خواهی مسعود کن بماه یا صاحب خانه
مسعود چون این معنی معلوم شد بدانکه مشروطات او
جهار است باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع
باید که نیرین متصل باشند بسعدین که ماه با عطارد
باشد ... نیک حال بود باید که قمر در اول حمل

بود یا در وسط ثور یا در آخر جوزا یا در سرطان یا در وسط
سنبله یا در اول میزان یا در میانه عقرب یا آخر جدی
یا در دلو اگر سعدی بوی ناظر باشد ج وبی بیت چهار
نشاید که نحس در اوتاد طالع باشد خصوصا در وسط
السما که دلیل بد ماندن یا غرق شدن باشد و در اوتاد
نیرین نیز نشاید نشاید که ماه در قوس و حوت باشد
چه ایمن نباشد از بیم آن مریخ در عاشر و حادی عشر که
این دلیل که آن تلف مال باشد در کشتی بود. نشاید که
طالع حدود نحس باشد که خطر کلی بود
شرطهاء وی چهار است باید که
ماه و طالع بروج ثابته باشند و مسعود باید که
باشند از نحوس باید که زهره و مشتری در اوتاد باشند
خاصه در طالع و عاشر ملاحظه ساعت کوکب سعد کردن
باشد که این دلیل سلامتی کشتی بود ...

[illegible]

باید که او تاد از نحوس خالی باشند ب باید که حال ماه بروج ذو جسدین
باشد ج باید که طالع نیز یکی از بروج بخشنده باشد د باید که صاحب
طالع یا در عاشر یا حادی عشر بود ه باید که ماه با آفتاب و مشتری ناظر
بود بنظر مودت و باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود
بوده باشد ز باید که صاحب طالع جزو مقدم مسعود باشد ح باید که
طالع و حال ماه برج آتشی بود ط که طالع وقت و تدی باشد از طالع
جزو مقدم ی باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد و به سعدی متصل بود
یا باید که عطارد مسعود و قوی حال باشد یب باید که خداوند خانه
نیرین مسعود باشد یج باید که قمر در بروج مستقیم الطلوع باشد ید
باید که در اعمال ذهب صلاح حال شمس رعایت کنند و در اعمال نقره صلاح
حال قمر رعایت کنند یه باید که در هر عمل اتصال قمر با کوکبی که مناسب
آنست در لون ملاحظه کنند اگر در عمل چیزها ابیض اللون میکنند چون

وسفیداب و مانند آن باید که قمر بر بره بپیوندد و اگر عمل در چیزهای
زرد و سرخ چون سجوف و مراد سرخ باید که قمر با آفتاب متصل بود از تثلیث
یا تسدیس و اگر عمل در چیزهای سیاه کنند چون آهن و سرب ایصال قمر بزحل
باید تا نیک آید و اگر عمل در چیزهای الوان کنند باید که قمر بعطارد
بپیوندد تا موافق و اگر تیر آبها کنند و تصعیدات قمر را ببرج متصل
کرداند بنظر مودت بشرط آنکه مریخ قوی حال بود محدرات و رب است
اگر شاید که عطارد منحوس بود ۲ به پرهیزد از آنکه طالع برج
معوج الطلوع باشد ۳ حذر کنند از آنکه طالع حد نحوس باشد ۴
روا نبود که صاحب طالع در مقابله و مقارنه نحس باشد و ۵ روا نبود
که صاحب طالع در مقابله و مقارنه نحس باشد یا با ذنب مجاسده بود
۷ به پرهیزد از آنکه نحس در طالع باشد و ذنب نیز نشاید و ذنب ۸
که خداوند طالع منحوس یا ناظر باشد بنظر دشمنی نشاید که نیرین از طالع

وقت ساقط باشند ۹ نباید که این عمل در ساعات سست کنند
که همه بزیان آورد و بیشتر آن بود که با تمام نرسد
در باب علی الاجال باید دانست که ماه از آن وقت که از اجتماع
باز کرده تا تربیع دلیل بود بر عدل و انصاف در معاملت و از
تربیع اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود بایع و از مقابله
تا تربیع ثانی دلالت کند بر نیکویی حال مشتری و از تربیع دویم
تا مقارنه نیک باشد خریدن چیزها به پنهانی و گفته که قمر دلیل
بیع است و کوکبی که قمر از آن منصرف شده باشد دلیل بایع
و کوکبی که قمر بدو متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر را در این
وقت انصراف و اتصال نباشد بطالع و خداوندش نگرد که
هر دو دلیل اند بر فروشنده و غایب و صاحبش بر خریده
و وسط السما بر ثمن و وتد الارض بر مبیع از هر جنس که باشد
پس در خرید و فروخت مجملا ملاحظه این دلایل باید کرد

وهرچه ازین جمله خواهد بسعود خریدن باید ساخت اما در خریدن
علی التفصیل هست شرط است اول آنکه باید که ماه در برج مستقیم
بود که خرنده را فایده بسیار رسد باید که قمر زاید النور
والعدد بود باید که سهم السعاده در خانه مشتری بود
ومتصل بسعود و اگر در وتدی افتد بهتر باشد وخریده را بیشتر
از فروشنده نفع بود باید که ماه بسعود متصل باشد تا
در آنچه میخرد سود کند باید که دویم وصاحبش نیکو حال
باشند باید که مریخ از عطارد ساقط باشد باید
که بد احتیاط کالای خریدنی بکند اگر برده باشد موضع قمر
وطالع برج آدمی بود و اگر ستور بود بهیمی و اگر ضیاع
وعقار بود ارضی باقی برین قیاس و هر یک علیحده در باب
او گفته خواهد شد باید که کوکب مسعود باشد
... چهار است نشاید که ماه در ...

که خرنده را زیان رسد نشاید که قمر مجامع ذنب باشد
که عاقبت بوخامت انجامد حذر کنند از انکه قمر ناقص النور
والعدد بود که متصل بنحوس که خسران عظیم افتد روا
نبود که قمر بمریخ پیوندد که مریخ در بیع وسرعة لیل خصومت
واشغب باشد وعاقبت بنزاع انجامد
شرطهای وی ده است باید که ماه از سعدی منصرف
باشد وبسعدی متصل ودر جامع شاهی گوید که قمر از سعدی
باید وبنحسی ناظر تا فروشنده را بهتر بود وباید که در شرف
مثلثه خود باشد باید که جای قمر وطالع وبروج معوج
باشد تا فروشنده را نفع رسد باید که ماه ناقص النور والعدد
باشد تا جانب بایع راجح بود باید که آن دو کوکب که قمر از یکی
منصرف است وبدیگری متصل بعد سنتی بهم رسوند تا بایع میان
ومشتری موافقتی افتد ورضا جانبین بحاصل آید

باید که ثانی و صاحبش مسعود و قوی حال باشند
باید که سهم السعادة ناظر بود بطالع و ساقط از نحوس
باید که صاحب طالع در وتدی باشد خالی از نحوس و بکوکبی راجع
متصل بود باید که عطارد سریع السیر بود و مسعود باشد
باید که قمر با عطارد باشد وی سه چیز است نشاید
که طالع و موضع قمر برج مستقیم بود که فروشنده را زیان رسد
نباید که عطارد تحت الشعاع یا بطی السیر بود حذر کند
از آنکه قمر از سعدی باز گردد و بنحسی بپیوندد.
مشروطات وی پنج است باید که اوتاد اربعه نیکو باشد
بجهة آنکه طالع دلیل آنکس باشد که ابتدا کند بانبازی و آنکه دیگر
جفت باشد و آنکه مال بیشتر دارد و هفتم دلیل دیگر انباز بود
و دهم دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود و اندازه سود و چهارم
دلیل عاقبت کار پس بنا برین چهار خانه را ... کردن

76
و خداوندان ایشان را در جایهای قوی باید نهاد باید که طالع
و جایها در بروج ذوجسدین که آن دلیل بود بر امانت و اعتماد
و حکم ابتدا چون یاد داشته اند و حکیم ... در جامع
شاهی آورده است که در وقت شرکت کردن اگر قمر در حمل یا
در جدی باشد خصوصا که بنحسی ناظر بود و در ثور عاقبت کار
بد بود و فایده حاصل نشود و در جوزا دلیل دوستی و امانت
و در سرطان دلیل دزدی و غدر و خیانت بود و در اسد دلیل
نیکوئی و منفعت بود و در سنبله سود بسیار و سبب رضا
یکدیگر از هم جدا شوند و در میزان نیز کار هر دو بنا
انجامد و در عقرب دلیل جنگ و ناخوشی بود و در قوس دلیل
منفعت است اما با خصومت و در جدی هر دو ناشاد شوند
و اگر سعدی ناظر بود بهتر بود و در دلو زیان رسد و در حوت
هر دو راستی ورزند و نظر سعد در دلایل خیر بیفزاید و از
دلایل شر کند و نظر نحوس در دلایل شر بیفزاید و نظر سعود

ارز دلائل خیر بیفزاید و از دلائل خیر نقصان کند بهترین نظرها
درین کار آنست که سعود با قمر باشند یا در طالع یا ناظر باشند
از مثلثه بطالع یا بماه که دلیل نیکویی و منفعت و شادی
باشد اگر خداوند خانه ماه ناظر بود بماه بنظر مودت
دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند
و درین شرکت سود کنند و نظر صاحب طالع بطالع همین
حکم دارد بهتر آنکه صاحب طالع در طالع باشد تا منافع
یابند و عند الضروره ناظر بطالع باید باید که طالع و ثانی
و هشتم مسعود باشند خاصه بمشتری باید که قمر
زاید النور والعدد باشد تا هر دو شریک را فایده رسد
سهم السعاده در دویم باید یا در دهم با سعدی
و محذورات اضداد اینها باشد با چهار چیز دیگر نباید
که نحوس در اوتاد باشند حذر کند از آنکه خداوند خانه
ماه بماه از مقابله و تربیع نگرد یا ساقط از آن که آن دلیل

خصومت و منازعت باشد در وقت مفارقت پرهیزد
از آنکه قمر و صاحب طالع با زحل بود که آن دلیل دروغ و خیانت
باشد دو ابود که خداوند طالع بمریخ بپیوندد خصوصا
از نظر عداوت که آن دلالت کند بر نزاع و خصومت و
نظر نحسین بطالع دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد والله اعلم
مشروطات وی پنج است باید که ماه و
عطارد هر دو مسعود باشند باید که ماه بعطارد متصل
بود باید که بیت المال و بیت الرجا هر دو نیکو حال باشند
باید که قمر در جوزا یا سنبله یا قوس یا سرطان باشد
باید که قمر در خانه امید بود ساقط از مریخ تا مراد تمام
برآید محذورات وی ضد اینها باشد مشروطات
وی ده است حکما گفته اند اصل الباب درین اختیار
آنست که قمر با سعود نظری باشد جهت آنکه طالع دلیل

وام ستاننده باشد و سابع دلیل وام دهنده و قمر و
عطارد دلیل نفس وام پس چون قمر با سعود اتصالی با
دران وام سهولتی باشد حال عطارد همچنین ملاحظه
باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط
باید که ماه در عقرب یا قوس یا اسد یا دلو یا حوت باشد
باید که طالع یکی ازین برجها باشد باید که
ماه ناقص النور و الحساب باشد باید که ماه متصل بود
بعطارد و سعود و از نحوس بری باشد باید که صاحب
طالع و صاحب سابع مشکل یکدیگر باشند و از نحوس
پاک بوند و اگر قمر با عطارد بود و عطارد دور از مریخ
آن وام بزودی گزارده شود بهتر آن بود که عطارد در
طالع باشد و سعدی بروی ناظر و نحسین ازو ساقط و
خداوند هشتم با او یا خداوند خانه قوی حال تا آن کار

گوشت گاو خوردن زیان ندارد چون قمر در میزان و دلو
و از زحل منفصل خوردن سیر و ماهی موافق بود
قمر در حوت باشد متصل بمشتری خوردن ماهی تازه و
شور مناسب بود اگر قمر متصل باشد بآفتاب یا مریخ به تثلیث
خوردن آنچه ماکول بود زیان ندارد و محترزات وی بر زده اند
نشاید که در طالع وقت نحسی بود که غذا موافق نیفتد
حذر کند از آنکه خداوند خامس نحسی بوده باشد یا منحوس
که موجب ملال گردد نشاید که قمر در پنجم طالع منحوس بود
البته که خورنده را تب گیرد چون قمر در سنبله باشد
منحوس بمریخ یا زحل متصل آنچه خورد زیان دارد و از امعا
دشوار گذرد اگر قمر متصل باشد بزحل بهر اتصالی که بود
گوشت قدید و نمک سود مضرت رساند اگر قمر
بتربیع زحل یا مقابله او باشد گوشت وحوش و انواع صیدها
خوردن نافع بود خصوصا قمر در اسد باشد اگر قمر در قوس

بود منحوس و طالع هم قوس بود و مریخ در دهم طالع باشد
خوردن گوشت شکاری بسیار زیان مند باشد و انواع
علتها از وی پدید آید   اگر قمر در اسد بود متصل بمریخ
هر طعامی که بطبع گرم باشد زیان کند و معده را تباه
کند   اگر قمر در حمل بود و متصل بمریخ طعامهای گرم خوردن
در سر و مغز حرارت و یبوست پدید آرد اگر متصل بزحل
باشد از برودت و یبوست ضرر رسد   و اگر قمر در
حوت باشد این علل در پایها پدید آید و سایر بروج دلیل
سایر اعضاست و فی الجمله درین ابواب ملاحظه سعادت
و نحوست قمر باید کرد و در اتصال بسعد و نحس نیکو
تامل باید نمود تا ضرری   مشروطات
وی چهارده است   باید که طالع برج دو جسدین باشد
باید که این کار در ساعت زهره کند خاصه در روز

باید که مشتری در یکی از اوتاد طالع باشد   باید که عطارد در طالع
باشد که فرح اوست یا در یکی از اوتاد   باید که طالع برج
آتشی باشد بهتر آنکه سنبله بود که حظ عطارد درو
بیشتر است   باید که خداوند طالع در برج آتشی باشد
ناظر بطالع که آن دلیل کمال حدس باشد   باید که عطارد
نیز در برج آتشی باشد اگر در خانه و شرف خود بود بهتر
باشد   اگر قصد نظر دقیق دارد در علم حساب باید که
دلایل علم که مشتری و عطارد و بیکدیگر ناظر باشند
و بجانبهای یکدیگر بنظر مودت و محفوظ ذات وی دوا
آنکه نشاید که مریخ در طالع بود که خواننده دشمن آن
علم است   نباید که زحل در طالع بود که هرچه بخواند فراموش
کند و بعضی گفته اند که ناچار است از نظر زحل بطالع
که آن دلیل فکر دقیق است و حکیم باخرزی آورده است

که یکی شیخ الرئیس را گفت تا عطارد در طالع نیک حال افتاد
باشد تو بدین وجه رسیده شیخ انکار عظیم کرد و گفت
از عطارد چیزی ضعیف تواند بود مرا مشتری در خانه علم
افتاده و زحل بر تثلیث او تا مشتری بر سداد و اصابت دلالت
و زحل بر فکرت دقیق مشروطات وی
سه چیز است باید که ماه متصل باشد بزحل یا زهره
باید که طالع یکی از بروج هوایی باشد بهتر
آن باشد که سنبلین و قمر در ربع وتد باشند تا آخر [illegible]
زود بیاموزد و مجموعات وی [illegible] بود
مشروطات وی نه است یعقوب قصرانی گوید باید که
جای ماه جوزا یا سرطان یا سنبله یا حوت باشد که این بروج
[illegible] را ماند بر و بالست چه دلالت بر مواضع کنند
از بدن که مناسبتی با این صنعت دارد مثلا دو دست که این

صنعت بوده است [illegible] منسوب جوزا و سرطان [illegible]
وجه مناسب است یکی آنکه برج آبیست و دیگر آنکه منقلب
سعید بجهت سرعت سیر صاحبش و سنبله بجهت آنکه خانه عطارد
و عطارد دلیل صنعتها و [illegible] آدمی [illegible] اسطرلاب [illegible]
بروست و قوس نیز دلیل حرکت [illegible] آن که [illegible]
در کن اعظمست منسوب بدو و حوت هم برج آبیست و هم
در قدم که دفع آب بدو کنند نسبت بدو دارد باید
که طالع نیز یکی از بروج مذکوره باشد باید که ماه از نحوس
دور بود باید که صاحب طالع نیز از نحوست سالم بود
باید که قمر بعطارد ناظر بود و عطارد از رجعت و احتراق
دور باید که عطارد در وسط السما باشد و بعضی بجای
عطارد قمر گفته اند باید که سعود در طالع باشند یا
در افتاد باید که قمر بسعدین متصل باشد بود و [illegible]

بیجعی گوید که وقت تعلیم سباحت از رسیدن آفتاب بود
بیابق ده درجه جوزا تا رسیدن او بپانزده درجه سنبله
و اگر ماه در طالع وقت بود باکی نباشد و احتراز از اضافت
این مشروطات کرد مسروطات و بیت
کوشیار گوید که طالع برج ثعلب باید محمد ایوب گوید که طالع
باید که برجی باشد که عطارد در او را نصیبی باشد   باید که
قمر در یکی از بروج سنبله بود   باید که عطارد در طالع
یا عاشر حظی بود و اگر این میسر نشود باید که ماه با رب
بیت قمر در حظی از حظوظ عطارد بود   باید که عطارد در
حظ خویش باشد و اگر در سنبله باشد بهتر چه دلالت کند
بر یافتن مراد و رسیدن مقصود   طالع و صاحب الخمس
سباک باشند   باید که خداوند طالع در وسط السما با متصل
بود   باید که مشتری در برج و سهم [illegible] باشد مقبول

از خداوند خانه خویش باید که ماه با عطارد مسعود بود
یا متصل بود محمد ایوب گوید درین اختیار بهتر بود که
قمر از آفتاب جدا شده بود و بعطارد پیوسته بود یا از عطارد
منصرف شود و با آفتاب متصل گردد که بسیار فایده بود
اگر نامه برای حاجتی مینویسند باید که ماه متصل بود بدان
ستاره که مدبر آنکس باشد که مکتوب الیه است و مقبول
بود از آن ستاره چنانچه نامه سلاطین را باید که ماه با آفتاب
متصل باشد و نامه قضاة با مشتری و باقی را برین قیاس
باید که کوکب دلیل از رجعت و احتراق و سایر نحوس
دور باشد   اولی آن باشد که ابتدای نامه نوشتن
وقتی کنند که ماه منصرف نحسی از نحوس و عطارد باشد
باید که ماه زاید النور و زاید الحساب باشد   باید که قمر صاعد
بود تا نامه بمقصد رسد   باید که اوتاد از نحوس پاک باشند

و بد بشان ناظر خصوصا بطالع   باید که قمر در بروج مستقیم
باید که قمر سریع السیر بود تا نامه بجای زود تر برسد دیگر
بهتر آنکه خداوند طالع سعد بود در عاشر او را ناظر بود
باید که خداوند ساعت بصاحب طالع ناظر باشد بمودت
باید که عمل بساعت زهره و مشتری کند بشرط که ایشان را
در طالع نهد یا وسط السما   باید که طالع حدی بود در حدود
سعدی و حدود عطارد نیکوتر   باید که قمر و عطارد
هر دو در وتدی باشند یا در مایل اکثر ازین مشروطات
کتاب تعلیم و محاسبه دانیال پسندیده است محذورات
پنج است   نشاید که عطارد راجع باشد یا تحت الشعاع
یا منحوس که آن دلیل سامت و ملالت بود   نشاید که
در یکی اوتاد نحسی باشد که آن دلیل توقف و تعویق بود
حذر کند از ساعت زحل و مریخ که کار … و   نشاید

که قمر تحت الشعاع بود که آن نامه بمکتوب الیه نرسد بعضی
گفته اند که نشاید که ماه در خانه مشتری بود و سر این سخن
نیک ظاهر نیست   درین اختیار دو حال نگاه باید
داشت   یکی حال میان رسول بر اختیار سفر تجارت
و بجای او ذکر کرده خواهد شد   حال مرسل و رسول
و مرسل الیه دلیل وی طالع است و صاحبش و آن
کوکب که قمر از وی بازگشته بود و دلیل رسول نجم طالع است
و خداوندش و قمر و عطارد دلیل مرسل الیه هفتم است
و صاحبش و آن کوکب که مدبر آنکس است و شرط کلی
آنست که دلیل قمر است نزد رسول معتمد باشد اما شروط
جزئیه وی یازده است   باید که قمر متصل باشد بکوکبی
که مرسل الیه بوی مناسبتی دارد چون مشتری و زهره با
علما و زحل با مشایخ و دهاقین و باقی برین قیاس و نظر قمر

بجان کوکب بود ت باید از خانه یا شرف خود باید که
قمر و آن کوکب که تعلق بمرسل الیه دارد هر دو ممازج سعود
باشد و از نحوس سالم باید که قمر در یکی از حمل یا جوزا و
سرطان و سنبله باید که نیبا دبیستین و در ثور و میزان
و قوس و دلو میانه و در بواقی بد باید که طالع وقت
آبی باشد باید که موضع قمر برجی مستقیم الطلوع بود
باید که قمر متصل باشد بزهره باید که قمر در حساب و نور
زاید بود باید که اوتاد طالع از نحوس پاک باشند
باید که خداوند طالع و ماه و عطارد از مناحس سالم باشند
باید که عطارد در وسط السما باشد مسعود و قوی حال
باید که صاحب طالع بر صاحب سابع متصل باشد یعنی در دهم
وی باشد و ممنوعات وی نه چیز است نشاید که قمر در
عقرب و جدی باشد خصوصا با تصال نحسین نباید

۹۰
که قمر در وبال و هبوط باشد یا در موضعی ضعیف حال بود
مشروطات وی چهار است
باید که قمر سریع السیر باشد تا آن کبوتر از جوارح بسلامت جاید
باید که طالع وقت برجی آبی باشد باید که قمر در بروج
متصل بزهره بود باید که طالع برج مستقیم الطلوع بود
تا کبوتر راه را گم نکند ممنوعات وی هم چهار است
نشاید که قمر بکوکبی نحس متصل باشد که کبوتر را خطر بود
نشاید که قمر بعطارد بپیوندد که عطارد کوکبی سارق است آفت
حذر کند از اتصال قمر بمریخ خصوصا که مریخ در بروج
هوائی بود که کبوتر را از مرغان شکاری آفت رسد
بپرهیزد از بپیوستن قمر بزحل که کبوتر راه گم کند و ممکن که
از تشنگی هلاک شود مشروطات
وی دوازده است باید که طالع وقت برج آتشی باشد

خصوصا خانهای عطارد باید که طالع و صاحبش بری باشند
از نحس باید که خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط
السماء یا حادی عشر باید که ماه مقبول بود از عطارد باید
که خداوند خانه عطارد بعطارد ناظر باشد باید که صاحب بیت
قمر بخداوند خانه عطارد بپیوندد باید که خداوند خانه ماه بماه
ناظر باشد تا کار تعلیم باسانی از پیش رود باید که ماه و عطارد
هردو از نحسین ساقط باشند باید که قمر زاید النور باشد تا
چیزی نیکو بیاموزد باید که عطارد مستقیم و مشتری صاعد
باشد بهتر آنست که صاحب طالع در عاشر باشد و سعود بوی
ناظر باید که قمر مقارن عطارد بود یا متصل بوی اگر بسعدی باشند
متصل باشند بسیار دنیا بود فرزند در مکتب آرام گیرد و نیت
برآموختن مصروف دارد و محذورات وی هفت است نشاید
که ماه بزحل و مریخ ناظر باشند نشاید که قمر در مقابله و تربیع

۹۵

آفتاب بود روا نبود که قمر در ششم و دوازدهم طالع
حذر کنند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع ساقط
بود نشاید که عطارد در هبوط یا راجع بود که از تعلیم
بگریزد و چیزی نخواند حذر کنند از آنکه عطارد تحت الشعاع
که فرزند از مکتب نفور بود بپرهیزد از آنکه قمر در وبال
و محترق و ناقص النور که این همه دلالت کند بر آنکه فرزند
بدشواری چیزی آموزد و از مکتب فرار کند
مشروطات وی سه چیز است باید که ماه
در خانهای نیرین و عطارد بود و در حمل و حوت جایز داشته اند
باید که طالع برجی از بروج باشد باید که صاحب طالع
نیکو حال باشد ناظر بطالع و حذر کنند از آنکه قمر در خانهای
زحل و نیرین و عقرب و قوس باشد خصوصا در نیمه آخر قوس
که چیزی نیاموزد بدانکه اکثر منجمان

فرق میکنند در اختیارات میان سفر و میان نقل کردن
از موضعی بموضعی و از ملکی بملکی و بعضی این را منکرند
و گویند هرگاه میان سفر و میان انتقال از ملکی بملکی
فرق باشد پس پادشاه را حرکتی که افتد اختیار سفر
نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل باید کرد چو حرکت او
از ملک او در ملک او باشد بر هر تقدیر مشروطات
وی شانزده است باید که قمر در ثور و اسد و دلو و حوت قمر در
که بثابت پسندیده است و باقی در بروج مجسده میانه بود
باید که قمر و خداوند خانه او مسعود بوند باید که قمر
کم سیر باشد باید که قمر زاید النور و العدد باشد باید
که صاحب ثانی از نحوس دور بود و مقبول از خداوند خانه خود
باید که قمر بخداوند خود متصل باشد بمودت که سبب کمال
اختیار بود باید که طالع و سابع و صاحبان ایشان پاک

باشند باید که ثانی و ثامن و خداوند ایشان نیز مسعود باشند
و از نحوس بری باید که صاحب ثانی در طالع باشد یا در وسط
السما یا بیت الرجا و این کار غایب باشد بهتر آنکه مسعود
در سابع باشند که آن دلیل یافتن مراد باشد باید که رابع
برج ثابت باشد خصوصا ثور و اسد که آن دلالت بر لطافت
و نزاهت آن مکان دارد باید که صاحب طالع بطالع ناظر بود
باید که یکی از سعدین در رابع بود و مشتری در عاشر
غایت کار باشد باید که آفتاب از نحوس پاک بود و در
شمالی بود و صاعد و زاید النور و العدد بود و مخوفات
وی پنج است نشاید که قمر در حمل و سرطان و میزان
و عقرب و جدی باشد نشاید که نحسی در طالع یا صاحب
طالع یا صاحب ثانی بنظر عداوت روا نبود که نحس
در چهارم باشد یا بچهارم ناظر که آن دلیل رنج حذر کنند

اذا انکه در ثانی نحسی بود که بیم تلف اموال باشد و بر هر دو
از نحوست طالع و صاحبش و قمر و رابع و صاحبش و آفتاب
در نحوست این دلایل خطر عظیم باشد

مشروطات وی پنج است باید که قمر در خانهای زهره
و عطارد باشد در حدی و حل نیز جایز است و باید که طالع
یکی ازین بروج باشد باید که سعدین هر دو بقمر متصل باشند
بهتر آنکه یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع ناظر
بطالع سعدین و محذورات وی سه است نشاید که قمر
در خانهای نحسین باشد در عقرب و در ... نشاید
که طالع یکی ازین بروج باشد روا نبود که نحسی در طالع بود
و درین اخساد للمشروطات سی و چهار بیت

بنا حفظ حال زحل است و درین باب صاحب کتاب
التعلیق فصلی مشبع می آورد و حاصلش آنست که چون ماه

خانه بنی جان ساز که خداوند خانه چهارم زحل افتد
و وی صاعد باشد و در فلک اوج در هبات طالع و کثیر
العرض در شمال و ناظر بآفتاب و مشتری تا از جای نیز
و بلند و باشکوه آید و اگر در برجی دراز مطالع باشد
هم بلند آید اما اگر در برجی کوتاه باشد پست آید و بروج
دراز مطالع از اول سرطان تا آخر قوس و زاید الطالع
نیز گویند باید که ماه در بروج خاکی بود و قمر ایلی کفته است
که در بروج مجسده باید و بهترین سنبله است محمد ایوب
گوید که باید در بروج ثابت باشد بهترین اسد است و ثور
هم نیکوست و حکیم غزنوی گوید که بهترین برجها برای بنا
دلو است و میزان و برای ارتفاع نیکوست اما منقلب
باید که ماه زاید النور باشد و در حساب باید که صاعد
باشد در شمال و اگر باین حال سریع السیر باشد نهایت کار باشد.

باید که قمر متصل بود بکوکبی سعدی که آن کوکب قریب العهد باشد
بتشریق و اگر آن سعد خداوند خانه قمر باشد و مقبول او
اولی باشد بشرطی که در وتد باشد یا در مایل باید که برج تحت
الارض بود و بیت فوق الارض باید که ماه روی بشرف نهاده
باشد از هبوط باید که قمر در برجهای زاید مطالع بود که آن
دلالت بر نیکویی بنا و اتمام کند باید که آغاز بنا از هفتم ماه بود
تا چهاردهم که وقت کمال زیادت نور است باید که ماه متصل
بود بسعود از تثلیث یا تسدیس یا مقارنت باید که سهم السعادة
در یکی از اوتاد بود مسعود بسعدی و مقبول از خداوند
خانه خویش بنظر مودت و اگر در چهارم باشد آن بنا مبارک
و میمون بود باید که وتد الارض باچندانکه تواند اصلاح
کند که صلاح خانه چهارم که دلیل مسکن است یکی از شرایط کلیه
گرفته اند پس باید که از نحوس دور باشد و ... ...

باید که خداوند طالع و رابع و قمر و صاحب بیت معاون
یکدیگر باشند بنوعی از انواع قبول باید که قمر بمشتری
بپیوندد و مشتری بوسط السما باشد یا در یازدهم
تا آن بنا بخیر و خرمی کرده شود باید که زحل بحظ وفی
خلل باشد و در رابع بقمر و زهره بمودت بدو ناظر که
در آن خانه آب روان حاصل آید خاصه که استیلاء
قمر را باشد چه اگر زحل مستولی بود آب ایستاده بدید
آید و باید که زهره در چهارم باشد بقران عطارد
که آن بنا نزه و بیضا و آراسته گردد و اگر زحل در چهارم
نتواند کرد باید که او را قوی حال کرده اند و متصل سازند
بطالع و رابع و خداوندان ایشان تا آن بنا استوار
و پایدار بود باید که خداوند طالع در برج ارضی بود و
مشرق بود و دور از نحوس باید که طالع یکی از بروج

ارضی باشد و اسد نیز جایز داشته اند باید که خداوند
رابع همچنین بود باید که قمر از عقده جوزهر گذشته باشد
بیشتر از سه درجه بمشتری متصل بود باید که خداوند
خانه ماه ناظر باشد بماه از تسدیس که آن دلیل بقا بود
و در مقابله این خاصیت نیست اگر قمر در ثور باشد جز در
قوی حال بنا بر خداوندش مبارک آید گفته اند که بهترین شروط
آنست که ذنب در دوازدهم طالع افتد و سر این سخن معلوم
نیست مگر آنکه راس در ششم دلیل صحت و سلامتست
باید که از ثوابت ستارگانی که بر مزاج مشتری و زحل
باشند در یکی از اوتاد باشند یا با ماه یا با سهم السعاده
باید که خداوند جزو اجتماع یا استقبال متقدم در وتد
افتد یا در مایل و مشرق و مسعود بود باید که سعدین
یا یکی از هر دو در وتد الارض باشند و [illegible]

دیگری در رابع پسندیده باشد دلالت کند بر دوام
سرور و بسیاری خیرات باید که خداوند طالع بطالع
ناظر بود و بقمر و تحت الشعاع نبود و از نحوس پاک
پسندیده آنست که در بناهای پایدار طالع وقت یکی
از بروج ثابته کنند و بروج جسدین نشاید که طالع باشد مگر
قوس که چون طالع قوس باشد آن بنا باتمام رسد بعضی گفته اند
که حوت نیز جایز است که خانه مشتریست و در بروج منقلبه
اصلا نشاید اگر خواهد که بنا پایدار بود باید که اتصال
دلیل بکوکبی فوق الارض اختیار کند و غایت آن بود که بسمت
الراس نزدیکتر بود و باید که آن کوکب صاعد بود در
افلاک و در عرض و در شمال و دلیل هم صاعد و مسعود
باید و اگر بنا پست خواهد اتصال قمر بکوکبی تحت الارض
اختیار کند هابط و هم دلیل و جنوبی و محدود باشد وی
شانزده حیثیت است اجتناب از مریخ چرا اکابر گفته اند
باید [illegible] یخ را هیچ حصه نباشد در بنیاد نهادن که آن دلالت

کند بر تباهی کارها و ویرانی عمارتها بر عشاید که قمر و خداوند
او و سهم السعادة منحوس باشند بد و اگر اتفاق افتد که او را
نظری باشد بطالع تا یکی از دلایل باید که زهره قوی حال باشد و بدو
متصل زیرا که میانه زهره و مریخ صداقتست و نظر زهره بدو
تدارک نظر او کند   نشاید که میان زهره و زحل اتصال باشد
نشاید که قمر با زحل و ذنب باشد که بسیار نکوهنده بود
نشاید که زحل بدحال منحوس در رابع بود که آن دلیل رنج و مصیبت
وخرابی و تیرگی و غم باشد   نشاید که خداوند خانه قمر ساقط
بود از قمر یا خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام ناشدن بنا باشد
نشاید که خداوند طالع یا صاحب بیت تحت الشعاع بود
باسموس که قوت صاحب آن بنا باشد یعنی از انجام   نشاید
که ماه ناقص النور باشد   نشاید که مریخ بوتدی ناظر باشد
یا در وتدی بود خصوصا طالع یا رابع که دلالت کند بر سوختن
بنا و واقع شدن جنگها در ان موضع و در آمدن دزد و فتنها
خون ریختن   از شمس و خداوندها

آن بنا ماند بود
که صاحب طالع

بایکی از نیرین منکسف بود با هر دو در درجه مظلمه باشند یا
صاحب رابع محترق بود یا در دو بعد باشد آن خانه از بهر ادای
دین فروخته شود   در جامع شاهی آورده است که نشاید که زهره
مشتری بهم نبندند از بهر اتصال و این سخن بسیار نادر
افتاده است   بدترین حالها آن بود که ماه جنوبی و هابط
بود   و گفته اند که بدترین آنست که مابین میزان و الجدی بود
نشاید که صاحب طالع و خداوند خانه قمر راجع و محترق باشند
که هیچکس بران بنا آرام نگیرد   نشاید که صاحب ثامن بطالع
وخداوندش ناظر باشند که آن دلیل آفت و محنت بود
نشاید که خداوند هشتم بقمر متصل بود اگرچه سعدی باشد چه در
حالت بالعرض نحس بود که آن خانه مرگ و خرابست   در
خداوند سادس نیز چنین رعایت باید کرد که بطالع و صاحب طالع

شرایطی که در باب بنا نهادن بلاد گفته‌اند اینجا ملاحظه باید
کرد و آنچه خاصه این باب است هجده امر دیگر است بطلمیوس
که چون خواهند در موضعی شهری بنا کنند باید نگریست تا
آن زمین از کدام اقلیم است و دلیل آن اقلیم کدام کوکبست
او سعد است یا نحس و کدام برج حصه اوست هر کوکب که باشد
باید که در آغاز بنا مشتری مقارن وی باشد یا در وتد باشد
اگر مشتری کوکب دلیل باشد باید که یکی از کواکب ثوابت باشد
که بر مزاج وی باشد باید که ماه را بصلاح آورد و مشتری و
زهره ناظر سازد و یعقوب قصرانی گوید که درین باب اصلاح
حال قمر را اصلاح طالع موافقتر است باید که ماه بر تثلیث
طالع بنا افتد که آن دلالت بر نیکوی حال باشد باید که طالع
یکی از خانهای مشتری باشد باید که خداوند ساعت بنا سعد قوی
حال باشد باید که خداوند طالع کوکبی مسعود [illegible] قوی بود و اگر

خداوندش هم خداوند ساعت بود بهتر باشد باید که ستاره
دلیل آن شهر در شرف یا فرح بود باید که آفتاب در حد
سعدی بود باید که سهم السعاده و خداوندش در برجی
سعد بود باید که قمر با سهم السعاده بود یا صاحبش ناظر که آن
دلیل فراخی نعمت بود در آن شهر و نیکویی کار ساکنان شهر
باید که سهم الفواید خانه او بکار زنان داشت باید که زحل
را بمشتری و زهره بصلاح آرند که آن دلیل بر دیر ماندن
شهر و آبادانی آن و بسیاری مردم در آن و کثرت خیرات
و صلاح کار سلطان آن شهر بر مقدار قوت مشتری باید
که اثنی عشریه ماه در موضعی مسعود باشد و قوی بود بنظر
سعود باید که اثنی عشریه والی آن شهر نیز مسعود باشد
قوی بود بنظر سعود بطلمیوس گوید که در بنا شهرها باید
که ثوابتی بر مزاج زهره و مشتری باشند در اوتاد افتند که

ثبات و بقا آن شهر در بسیار سالها بر حال پسندیده
و عدم تغییر از آن حال حاصل شود از جهت سعادت مر آنها
کواکب متحیره که بطبع سعد باشند بکار دارند باید که
که در بناء حصینها از ثوابت رجل الجوزا یا ممسک الاعنه یا
کوکبی که بر مزاج علویین باشد بر جای درجه طالع افتد یا عاشر
یا درجه سهم السعاده تا نیکوی پایدار بود بهتر آنست که
در مثل این بناها طالع وقت اسد کنند که بر بروج ملکی
و ثبات او زیاده از عقرب و دلو است و دیگر بروج ثابته
شاید اما بنظر مشتری باید تا نیکو آید و محذورات همان
محذورات باب سابق است و آنچه خاصه این اختیار باشد
هشت چیز است نشاید که طالع برجی که مریخ را در وی حظی
بسیار بود حذر کند از آنکه خداوند ساعت بنا راجع یا محترق
باشند روا نبود که ماه بمریخ بپیوندد که دلالت کند بر تلف

و تباهی حال مردم از شهر کند نشاید که ماه بزحل بد حال سوخته
که سبب رنج و آفت ساکنان آن بلده باشد نشاید که مریخ
بسهم السعاده و خداوندش متصل که آن دلیل خرابی و فساد
حال سلطان آن دیار و بدی بخت باشد نشاید که زحل با سهم
السعاده بود که در آن شهر خیر اندک باشد و دشمن هر وقت
قصد آن ولایت کند و اگر زحل و مریخ هر دو بسهم السعاده
باشند و یا با صاحبش یا با صاحب طالع یا با خداوند خانه طالع
و الی بیم است در آن شهر جنگ و شغب بود طری کنید
جهد کن تا مریخ را ساقط کنی از یعنی از طالع در ابتدای
بنای شهرها و اگر میسر نشود باید که مشتری را قوی
کنی که نحوست مشتری دفع آن خلل کند
مشروطات وی چهارده است باید که قمر باشد در جنوب هابط
باید که ماه از نحوس منصرف و بسعود متصل و اولی آنکه آن

سعد که قمر بدو پیوندد و مشتری فی و صاعد و مستقیم بود اگر میسر
نشود باید که قمر متصل باشد بخداوند خانهٔ خویش بمودت تا
آسان تعدیل کرده داکی از تربیع یا مقابله بنگرد دشوار تر
باید که طالع برجهای هوایی یا آتشی بود باید که ماه
و خداوند طالع در یکی از بیوت هوایی و ناری باشد
بهتر آنکه طالع برجها زایل طالع باشد پسندیده تر
آنکه خداوند طالع معزلی بود و ناقص در سیر و متصل باشد
بستاره ناقص جمود نبود هم در حرکت باید که از ثوابت آنها
که بر مزاج نحسین اند چون منکب الاسد و مانند آن در حاق
درجه طالع یا عاشر یا اوتاد دیگر باشند یا با ماه در یک
باب از سعی شانی که بر مزاج مریخ و عطارد است خاصیتی عجیب
دیده‌اند باید که نیز زایل بود از طالع و متصل بود بکوکبی

که آن زایل بود از طالع باید که اگر ماه فوق الارض بود دفع تدبیر
خود بستاره بکند که تحت الارض بود و اگر تحت الارض بود دفع
تدبیر خود بکند بستاره که فوق الارض و هر کوکبی که بکوکبی بپیوندد
گویند تدبیر خود بوی داد خصوصا که بخداوند خانه پیوندد که
او را در آن خانه حظی بود چون شرف و سعد و مثلثه و درجه
و مانند آن باید که اسعار این عمل از نیمه سوم ماه باشد
تا آنکه وقت اجتماع نصف است چه روشنایی او کمتر از
نیم جرم او باشد اگر خواهند که بنا باز کرده شود باید که ماه
بخانه خداوند خود و با آفتاب ناظر باشد و اگر از ایشان ساقط
باشد هرگز آبادان نگردد طبع ایشان اوید است لااگر اسد
طالع باشد و قمر در عقرب بود و از آفتاب ساقط ممکن
که هرگز آبادان نشود باید که زحل در اوتاد باشد ساقط
از قمر و ضعیف و منحوس بود و مخفورات وی در جزایف

ماه بستاره راجع بپیوندد نشاید که خداوند طالع راجع باشد
نشاید که صاحب ثامن در طالع باشد که ویران کننده را باید
افکند   مسروطات عقده است باید که
در برج ارضی باشند باید که اوتاد ثابت باشند و سعود
منزین و اگر سعود را دران حظی باشد اولی و اگر خداوند
برج و شرف بود بهتر باید که نحس از طالع ساقط باشد
و اگر مریخ در ششم باشد و زحل در دوازدهم موافقتر
و برعکس نیز باکی نبود باید که قمر متصل باشد بسعود
باید که زحل ناظر بود بسعود و بعضی از حکما مثل حالی
زحل احتراز کنند و در آن تحقیق نیستند و اگر مشتری
زحل ناظر باشد دلیل آبادانی و زیادتی دخل باشد باید که قمر
اول ماه بر تثلیث زحل باشد تا برسد بسر او باید که زحل

بر یکی از حظوظ باشد باید که قمر و آفتاب قوی حال باشند در
وقتی با ما نیل نظر سعود باید که رابع و خداوندش مسعود
باشند و در اصلاح رابع باید کوشید بجهت یکی آنکه خانه
عاقبت است دویم آنکه ضیاع و عقار تعلق بدو دارد
گفته اند که درین اختیار اصلاح هر چهار وتد ضرور است
زیرا که طالع دلیل زمین است و عاشر دلیل دخل و حصه رابع
دلیل بندگران و سابع دلیل زراعت و صلاح حال از بزر
هر چهار باید که صالح باشد و الیس اسکندرانی گوید طالع
و خداوند او دلیل زمین است و عمارت آن و مشتری و ستاره
که ماه از و برگشته بود دلیل خبر دار و وسط السماء
دلیل درختان که درو بود و سابع دلیل نباتی که از حیره
و رابع و صاحبش دلیل غلام و مزارع و آنکه ماه بدو

پیوسته است دلیل عاقبت پس هر دلیل که قوی بود حال
مدلول او نیکوتر و منعکس بر عکس باید که ماه در حساب
زاید بود اگر در شرف خود باشد یا در وسط السماء و وتد خدا
وند و نکو در بهشت باشد باید که ماه و خداوند خانه اش طالع
باشد از نحس باید که طالع برجی خاکی باشد و اگر ثابت بود
اولی باید که سهم السعاده و خداوندش مسعود باشد
تا خیر و برکت باید که خداوند اثنی عشریه قمر با سعود نظری باشد
باید که صاحب ثانی بری از نظر نحوس و محفوظ باشد باید
که سهم الضیاع در موضعی نیکو افتد و قوی حال باشد محفوظ از آفات
و نحوها است نشاید که نحسی در یازدهم باشد یا در چهارم
نشاید که وتد الارض با کوکب آتشی آنجا باشد که ضیاع
از بی آبی خلل پذیرد نشاید که خانه چهارم برج آتشی بود آبی

طالع

برج آتشی

ودر

١١٢

و زحل از وی ساقط و وتدی ناظر بوی که آن به سبب تباهی
زرع بود روا نبود که وسط السماء برجی آبی باشد و مریخ
از وتدی ناظر بوی که دلیل فساد میوه ها بود
مشروطات وی هفت است باید که وتد الارض
که تعلق بمواضع مسکون برجی ثابت باشد باید که سعود
در اوتاد باشند خصوصا در رابع باید که خداوندان اوتاد
مشرقی باشند و زاید در سیر و صاعد در شمالی که این دلیل
انتظام کار و دوام و ثبات باشد و در مسکن شادی
روی نماید باید که ماه بسعود پیوسته بود و زاید بود
در حساب و صاعد در شمال باید که طالع و خداوندش مسعود
باید که صاحب طالع بقمر ناظر باشد باید که نیرین بمودت یکدیگر
نگرند مختصرات وی ده است نشاید که رابع برج با نحوس گرده
که بیم آفتی عظیم بود چون خرابی و سوختن و آمدن دزد و حرب

وفتنه وامثال آن نشاید که رابع بزحل نحوس کرده که سبب
تباهی وفساد آن جای بود بزلزله ومانندان
مشروطات آن دوازده است باید که ماه
تحت الارض بود در خامس یا ثالث واگر فوق الارض بود باید
که در حادی عشر بود باید که سعدی یا حافظ باشد از بروج ثابته
واولی آنکه مشتری از وسط السما بود نگرد یا زهره یا هر دو
کوید اگر اتصال مشتری بیشتر نشود زهره در عاشر نهادن نیکوست
و بودن مشتری در عاشر دلیل بود بر دوام آبادانی کار دیر
باید که زحل مشرقی بود و مستقیم السیر باید که ماه ناظر
باشد بزحل از تثلیث یا تسدیس تا نیک آید باید که ماه در
برج آبی بود و در اسد و دلو نهاده اند چه اسد
و دلو از بروج اعتدالند باید که زحل در یازدهم باشد
از طالع وسعدی قوی حال ناظر بود بسیم کوکبه اگر ماه به تربیع

آفتاب باشد و ناظر بود بسعود پسندیده است باید
که خداوند چهارم در موضعی نیکو قوی حال مسعود بود باید که ماه
زاید النور باشد تا زودتر باب رسد باید که طالع وقت برجی
خاکی یا آبی و بدین کار جدی و حوت شایسته تراند باید نحسین
زبون باشند و بطالع ناظر از تثلیث یا تسدیس یا کوکب
سعدی بدیشان ناظر بنظر مودت باید که صاحب بیت قمر در برجی
ثابت باشد ناظر بقمر و در بروج دو جسده بنیاد نهادن نشاید
محذورات وی چهار است نشاید که ماه مقارن مریخ باشد یا
مقابل او که دلیل تباهی بود وبعضی گفته اند که نشاید که قمر با مریخ اتصال
باشد بهیچ وجه نشاید که کوکبی از ده و نحس در وسط السما افتد که بیم
ویرانی جو و انباشتن چاه باشد نشاید که خداوند طالع نحس
نحسی بود یا راجع یا ساقط یا تحت الشعاع باشد بسیار خلل افتد
و گفته اند که بودن او در مقارن نحسین بیم ویرانی باشد با آنکه تباهی ازو

بود نشاید که نحسین در تحت الارض باشند خصوصا در وتد رابع
که نکو بخنده بود و خرابی آرند
مشروطات وی همان مشروطات کاریز است آنچه خاص این اختیار است
آنست که باید که قمر میان طالع و دهم یا میان چهارم و هفتم باشد
که هر یکی ازان ضد است و اگر قمر تحت الارض بود باید که متصل
بود بستاره سعدی که فوق الارض بود و قمر و از ستاره هر دو در بروج
ارضی یا مائی باشند و محذورات وی همان محذورات باب سابق است
و آنچه خاصه وی بود آنست که حذر کنند از بودن قمر در ربع حذر
و آن میان چهارم و طالع و میان دهم و هفتم بود چه آن
معنی دلالت کند بر آنکه آب از جوی باز ایستد و فی نفع باشد
مشروطات وی بیت است باید که ماه در بروج
آبی یا خاکی باشد کوشیار گوید که طالع و خانه ماه بروج ذو جسدین باید
و بهترین حوت است حکیم سنجری گوید که قمر در بروج ثابت باید و بهترین

برجی از ثوابت ثور است آنگاه دلو صاحب کفایه التعلیم گوید که
که قمر در بروج دراز مطالع باید تا آن درخت ارتفاع باید و از
بروج ثابت باید تا ثباتی داشته باشد و طالع نیز بروج ثابت
دراز مطالع باشد باید که ماه در طالع باشد یا درخت زود تر بر آید
باید که ماه متصل بسعدی باشد که آن سعد در طالع یا عاشر
یا شرف خود بود تا درخت نیکو بیاید و ثمر او بهتر بود باید که
خداوند طالع مشرقی بود و صاعد که دلیل بود و رستن زود و بار گرفتن
و این وقتی باشد که بطالع ناظر بود که اگر ناظر نبود فایده ندهد و
اگر شرقی نبود متحیر نبود باید که زحل قوی باشد و در وتدی یا مایل
او را در طالع یا در آن موضع که باشد حظی باشد بهتر آنست که طالع
یا خانه ماه برجی باشند که دلیل آن درخت بود در رساله مواهب از زحل
در منسوبات بروج سبق ذکر یافته اگر در برج ثابت باشد باید که خداوند

خانه او با او ناظر باشد از برج آبی تا در آن درخت خلل پدید نیاید
باید که ماه و طالع بنظرهای سعود آراسته باشند باید که ماه ناظر
باشد بزحل از تثلیث یا تسدیس باید که زحل در خانه یا شرف یا
فرح خود باشد باید که قابل تدبیر قمر سعد باشد در بروج هوایی
ناظر باشد بطالع باید که رابع و عاشر بدو سعود باشند باید که
قمر زاید النور والحساب بود و از شعاع تا درخت خشک نشود
باید که خداوند خانه ماه بماه ناظر بود تا صاحب آن درخت از آن نفع
گیرد و همچنین بود چون صاحب طالع بطالع نگرد باید که مشتری ناظر بود
بزحل بنظر مودت از خانه خود یا از شرف یا از موضعی که او را در آن
حظی باشد اگر قمر در ثور بود و سعدی نظر دارد از تثلیث یا تسدیس
از میوه آن درخت نفع تمام بمردم رسد اگر قمر در برج بادی باشد و
بسعدی متصل درخت زود برآید و بهتر بالد و میوه بیشتر دهد
اگر درختی کارد که بنای او مطلوبست چون نار و جوز و مانند آن اولی

آن باشد که قمر در برج ثابته باشد خاصه ثور و دلو و طالع نیز یکی از بروج
ثابت بود و صاحبش نیکوحال بود و اگر درختی می نشانند که بار
ندارد چون سرو و چنار و مانند آن باید که قمر در حد زحل
باشد تا نیکو آید و مجذورات وی هفت جزء است نشاید
که زحل متصل باشد بکوکبی هابط که بیم تباهی درخت و
فساد حال صاحبش بود نشاید که ماه متصل بمریخ یا آفتاب
بخصوص از برج بادی که آن دلیل خشک شدن درخت
بود از برج آبی نشاید که خداوند خانه ماه منحوس بود
بنظر یکی از نحوس که صاحب آن درخت از میوه نخورد
اشر
و ممکن که او را بعوض شد نشاید که صاحب طالع غریب
منحوس باشد که درخت و بر شاخ ریزد نشاید که خداوند
خانه ماه محترق باشد که نشاسته و درخت را خلل یا شد
حذر کند از نحوست و سقوط صاحب طالع از طالع

که صاحبش از آن درخت برنخورد حذر کند از نظر مریخ
بطالع بهر وجه باشد که بسیار ناپسندیده بود
بباید دانست که حوت برج است و تخم افکندن
سنبله را و در و بعد جدی را و در قوس گویند کشتن
و درخت نشاندن نوروز بس بصلاح آورد در هر یک از اینها
از شرایط کلیه باشد اما شروط جزویه است باید که طالع برج
ذو جسدین و خاکی باید که خداوند طالع در برجی منقلب
بود باید که صاحب طالع قوی باشد از نحوس و ناظر بود
باید که ماه در برجی منقلب باشد خصوصا سرطان و در
جدی نیز نیکو باشد باید که قمر زاید بود در حساب و عدد
باید که قمر از تحت الشعاع دور بود و از مناحس سلیم
بود باید که رابع و خداوندش مسعود باشند
باید که صاحب طالع زاید النور باشد و ناظر بطالع اگر

در باغچه‌ها و نقل کردن باید که قمر در حوت باشد متصل
بزهره تا ثمر او بر آید و در اختیار حرثی که رنگ و بو
دهد چون زعفران و عصفر همین معنی رعایت باید کرد
اگر قمر در بروج بادی باشد و بکوکبی سعد متصل دستها
بر آید بالیدن متوسط باشد اگر در بروج آبی بود زود
بر آید و بهتر ببالد محفوظات و در چهار آستن
نشاید که قمر ناقص النور بود که آن تخم تباه شود باخورد گوید
در اختیار اگر قمر را بوجهی نقصان باشد چیزی از آن تخم
بصلاح نیاید و منفعتی که خداوند کشت نرسد نباید که
نحوس را بصاحب طالع نظری باشد که آن زرع را آفت رسد
نباید که قمر بزحل متصل بود بنظر عداوت که هرچه بکارند
در بر بود و نشو و نما اندک بیابد نشاید که قمر بمریخ نگرد
بهر نظر که آن کشت از بی آبی تباه شود
مشروطات دیگر است باید که ماه در برج

کثیر التوالد باشد و آن مثلثه آبی و حوتی و بزعم بعضی میزان نیز بسیار فرزند خواست باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد

باید که صاحب طالع نیکو حال بود و بطالع ناظر باید که سعدی در رابع یا خامس باشد باید که صاحب خامس را با صاحب طالع اتصال قبول بود و اگر بخداوند چهارم نیز بنظر مودت نکرد غایت مراد باشد محذورات وی عواقب نشاید که نحسی در طالع باشد یا در وتدی خصوصا وتد الارض نباید که ماه تحت الشعاع باشد و در طریقه محترقه هم بد است

شروطات وی هشت است باید که طالع مسعود باشد چه او دلیل موجر است و ماه دلیل مستاجر و وسط السما دلیل اجاره و چهارم دلیل عاقبت پس اگر طالع مسعود باشد اجارت را نفع تمام باشد چه اگر طالع منحوس باشد پشیمانی باز آرد و سرانجام کار برو انکار باشد باید که قمر نیک حال باشد و در بروج ارضی باشد تا اجارت

بستاند و منتفع گردد باید که ماه منصرف باشد از سعدی و متصل بسعدی که آن دو سعد بیکدیگر ناظر باشند بنظر مودت باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر باشد باید که خداوند خانه از صاحبش دور بود باید که او بسعد مزین گردد خصوصا وسط السما تا اجارت نافع و دلخوش باشد و کار بر مراد رود و مستاجر عذر نیارد باید که خداوند طالع ممازج باشد با صاحب سابع با سعدی بایشان ناظر بود باید که رابع قوی باشد و خداوندش نیکو حال و بطالع ناظر محذورات او اضداد اینها باشد

شروطات وی هفت است

باید که قمر تحت الشعاع بود تا آن سر پنهان بماند باید طالع و خداوندش هر دو مسعود باشند باید که قمر بخداوند طالع ناظر بود بمودت باید که خداوند

عاشر و سابع هر دو ساقط باشند از نیرین باید که
صاحب ثانی قوی حال باشد و مسعود و متصل بخداوند
طالع یا تصال محمود باید که قمر در بروج منقلبه باشد
اگر بر تثلیث زحل بود نیکو آید اما باید که خداوند بیت المال
قمر بود و اگر در وتد الارض باشد بهتر و محذورات وی
دو است نباید که قمر و خداوند خانه او و خداوند طالع
و ثانی منحوس بود نشاید که قمر در عقرب و قوس باشد

مشروطات وی سه چیز است

دفین
باید که قمر و صاحب طالع متصل باشند بدلیل اتصال
باید که صاحب ساعت نیز بدلیل دفین پیوسته بود
باید که سعدین در اوتاد باشد و محذورات وی بودن
نحسین است در اوتاد که موجب تباهی بود
مشروطات وی دو است باید که قمر از سعدین

و عطارد مسعود متصل باشد و محذورات وی بودن
نحسین است در اوتاد که موجب تباهی بود
مشروطات وی دو است باید که قمر
بیکی از سعدین یا عطارد مسعود متصل باشد دد
تحفه آورده است که قمر در برج سنبله باید و در دلو
نیز جایز است و محذورات وی خلاف اینها بود و
دیگر احتراز باید کرد از ضعف مشتری که او دلیل امانت است
چون نیک حال نبود در آن امانت قصوری واقع
شود مشروطات وی چهار است
باید که قمر در بروج آبی باشد باید که طالع نیز یکی
از این بروج باشد باید که سعدین بطالع ناظر باشند
باید که دوم خانه او از جانب مشرق و شمال باشد
[illegible] هر چند آن موجب خللی نرساند اما اگر

در کتب اختیارات برین موجب ذکر کرده اند و با تجربه معلوم
کرده اند محذورات وی آنست که نشانند درین اوقات
آب را هم بجانب جنوب و مغرب بودن ناپسندیده است
مسوطات وی هفت است باید که قمر در
حمل و اسد و میزان و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی
نشاط و بقای قوت جهد باید کرد تا قمر متصل بود بزهره
که آن دلیل است بر خرمی و زیادتی شهوت باید که ماه
ناظر بود بمریخ بنظر دوستی که آن دلالت بر قوت تمام
کند بعد از آن باشد که قمر از مریخ منصرف بود و
متصل بزهره بر عکس نیز شاید اگر با آفتاب متصل باشد
دلیل بود بر دیگر بار کردن و از یاد محبت و کثرت لذت رغبت
اگر خواهند که فرزند بدید نیاید باید که قمر در

و طالع نیز برجی باشد عقیم و قمر از سعدین ساقط
اگر قمر در حوت بود لذت زیادت باشد خصوصا با نظر
مشتری بنیکو حال و در طلوع بادی نیز همین خاصیت دهد
اما در بروج آتشی نیز لذت و نشاط و خرمی بیفزاید و
محذورات دو چیز است نشاید که قمر بزحل متصل باشد
که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع باید که زحل
در سابع باشد که آن دلیل تباهی و خلل بود
مشروطات وی شانزده است باید که ماه در
بروج لثبت المولد بود چون سرطان و عقرب و حوت باید که طالع
وقت یکی ازین بروج بود باید که قمر بمریخ ناظر بود در بعد
باید که از سعدی منصرف باشد و بسعدی متصل باید که سعدی در
طالع یا وسط السما یا بیت الرجا باشد باید که صاحب طالع خامس

بوی ناظر صاحب برج ان الکفاه گوید بهتر آنست که آفتاب
در جوزا و سرطان بود اگر فرزند نرینه خواهد باید که قمر در برج
مذکر باشد در مثلثه شمس و خداوند طالع و صاحب بیت
قمر و خداوند خامس در بروج یا رابع مذکر باشند
و اگر انثی خواهد این دلایل در بروج یا ارباع مؤنثه باشد
باید که در طلب مذکر عدد ساعت معوجه ماضیه از روز
یا شب فرد باشد و در طلب مؤنث عدد آن ساعت زوج بود
طلب ذکر باید که در ربع اول روز بود که شمس زاید است
شب
و درین وقت نطفه بهتر گیرد طلب اناث باید که در ربع آخر
باشد در طلب بنین خداوند ساعت کوکبی مذکر باید در برج
مذکر و در طلب بنات برعکس باید که خداوند خامس مشرقی
باشد و نیکو حال باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد
[illegible]د که قمر از احتراق دور بود [illegible] است

نشاید که درجات محترقه باشند باید که خداوند ساعت در
طالع و خامس بود به پرهیزد از رجعت و احتراق و نحوست
صاحب خامس چند کند از فساد و زهره که دلیل تباهی
حال فرزند باشد
مشروطات وی پنج
باید که ناقص باشد در نور باید که قمر بزهره و مشتری ناظر بود
بنظر مودت و تربیع نیز جایز داشته اند بهتر آن باشد
که قمر جنوبی و هابط باشد باید که خداوند طالع و قمر در برج مؤنثه مستقیم الطلوع بود
که طالع بکر از ین بود
و سعدی بوی ناظر محذورات وی اضداد مشروطات است
مشروطات وی چهار است باید که ماه از نحوس
بری بود باید که زهره مستقیم السیر بود باید که قمر بسعود خصوصا
بزهره متصل باشد باید که زهره در فلک خویش مستعد بود
محذورات وی رجعت و احتراق زهره است

یا سنبله یا اوایل قوس باید که صاحب وطالع شش مسعود باشند
که آن دلیل حسن تربیت است باید که قمر از مناحس پاک بود
که آن دلیل بر قبول غذا او نشو ونمای طفل کند باید که قمر بصاحب
خانه خود متصل بود باید که نیرین بیکدیگر ناظر بمودت با مولود
تربیت تمام یابد باید که قمر محصور بین السعدین باشد تا دایه
بر وی شفقت بود محذورات سه است نشاید که یکی از نیرین
منحوس باشد نباید که نحسی در دوم باشد که غذا دشوار پذیرد
حذر کند از آنکه قمر محصور بین النحسین باشد که طفل تربیت
تمام نیابد و دایه بر وی مهربان نبود روا نبود که زهره و قمر
از طالع ساقط باشند که دایه را بیم بود نباید که صاحب
رابع وعاشر بد حال باشند و از طالع یا صاحب طالع ساقط
بود که دایه و طفل را بد بود
مشروطات وی بنخت باید که دور باشد از شعاع آفتاب

بهفتاد درجه و بعضی بود درجه گفته اند باید که ماه متصل بود
بخانه خداوند خویش و بخداوند طالع در کتاب تحفة الملوک آورده
که درین اختیار باید که قمر خداوند خانه خویش را ببیند مگر
خداوند خانه وی آفتاب بود که نظر ایشان بیکدیگر بسندیده بود
باید که خداوند خانه ماه با صاحب طالع در برجی از خیر و نیک
حال بود باید که طالع یکی از دو خانه مشتری بود باید که ماه
در برج آبی بود مسعود بسعود و محذورات اضداد اینهاست
نشاید که طالع خانه زهره بود که آن دلالت کند بر آنکه
مادر این فرزند بجز این فرزند هیچ فرزند دیگر از شیر باز نکند
مشروطات وی بنخت باید که ماه در
برج مسعود باشد و بعضی گفته اند که در حمل و ثور و سرطان
و میزان نیکست و در جوزا و سنبله و دلو میانه و باقی بد بود
باید که قمر محصور بین السعدین باشد باید که طالع و اوتاد از
[illegible]

باید که مستولی بر طالع یکی از سعدین باشد و اگر هر دو سعد با
هم ناظر باشند اولی بود و محذورات وی دو چیز است نخست نیز
که خداوند ثامن و سادس و ثانی عشر بطالع ناظر باشند یا در یکی
از اوتاد بوند دیگر نباید که قمر و خداوند طالع بصاحب ثامن سادس
و ثانی عشر نظر بود که آن موجب رنج طفل بود

بدانکه درین اختیار چاره نیست از احتیاط کردن
چه نو بریدن و پوشیدن در تن اثر عظیمست علی الاطلاق درین
باب باید که زهره نیکو حال باشد که کوکب ذنب است و خوش
حالی او بسیار نیکو بود و نباید که ماه در اسد باشد که بسیار بد
بود و آنچه عوام منجمان گفته اند که ثابت ترین برجها اسد است
چون ماه در اسد باشد جامه نتوان پوشید که بسیار با صاحب
بماند سخنی تمام نیست از برای آنکه بسیار بمشاهده رسیده است
که کسی بسیار جامه نو پوشیده و ماه در اسد بوده چون بران
حال وقوف یافته فی الحال بیرون کرده و دیگری بخشیده و اگر

برین وقوف یافته بسی بر نیامده که بوجهی شنیع آن جامه از وی
بر کندند پس اسد را درین معنی بیرون از شدت ثبات اثری
دیگر هست و خواجه نصیر الدین محمد قدس سره در شرح کلمات
بطلمیوس در تفسیر این کلمه الملابس جدد مکروه علیها لبسها
والقمر فی الاسد و لعظمها اذا کان منحوسا او علی مقابلة
الشمس می آورد که مراد از عمل قطع جامه نو است و بعضی
خیاطت و نسج نیز مکروه داشته اند و اولی آنست که
خیاطت بکنند و نه آغاز نسج اما استمرار در عمل محتاج
نباشد باختیار زیج چنین ثبات در جامها مذموم است
و استبدال محمود پس در ابتدای عمل و آغاز استعمال
یعنی پوشیدن و بان زینت کردن قمر در برج ثابت
نشاید و ثابت ترین اسد است چه بسمت الراس نزدیکست
و مطالع عشر در بلاد شمال هیا رو صورت اسد دال

بر توحش و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت تر
باشد و در این باب بعد موضع نحس که هبوط قمر است و
خانهٔ مریخ و بعد از ان دلو که خانهٔ زحلست دلیل
ثانی و ثبات و از همه جدی غایت تر بود باشد که خانه
است و شرف قمر حکیم احمد بن عبد المصری المهندس
در شرح همین کلمه فرموده است که بروج ثابته مکروه
در ساختن و بریدن و پوشیدن جامه اسد از
همه بدتر است زیرا که او قهر کند هر چه در جوار
او بود و دراز دستی نماید در هر چه نزدیک او
باشد پس معلوم شد که منع اسد از برای شدت
ثبات است و لیکن گفته اند که طبع اسد آتشی گرم و خشک
و طبع جامه ذهو بیت سرد و تر و نم پس طبع
اسد ضد طبع جامه بود بگدازد [illegible] باشد و [illegible]

پسندیده است   باید که خداوند ساعت ناقص المسیر بود
و منحدر در جنوب   باید که ماه زاید النور و الحساب
باشد   باید که قابل تدبیر ماه ساقط و ضعیف بود
باید که قمر متصل باشد بزهره و اگر اتصال مودت باشد
اولی بود   باید که بریدن و پوشیدن مسعود اتفاق افتد
و اگر ساعت مشتری بود جامه پاک باشد و اگر زهره
باشد در خرمی و شادی بگذرد و در ساعت عطارد
مسعود نیز نیکو باشد اما اگر ساعت شمس بود باید
که سعدی در طالع بود تا موجب شرف و بزرگی بود
و اگر ساعت قمر بود باید که بسعدی متصل باشد تا باید
بخیر و شادی داشته آید و اگر نحسی متصل بود نشاید
باید که سعدی در طالع وقت بود و اگر زهره باشد بهتر
و اگر ماه در عاشر بود بهتر و از ان جامه بها و جمال بیفزاید
باید که ماه با آن سعدی که در طالع است مسعود باشد

باید که زهره قوی حال بود و مستقیم خواجه در کتب
آورده است که در این اختیار طالع وقت و باز دهم
باید که مسعود باشد باید که ماه بخداوند خانهٔ خویش
ناظر باشد باید که خداوند خانهٔ ماه قوی حال بود و
از نحوس پاک و بسعود ناظر باید که طالع سرطان بود
یا اول میزان و قمر نیز در این دو موضع بهتر بود و در آخر
دلو و اول ثور نیز روا داشته اند چنانکه حکیم باخوری
گوید که آنچه منصوص کرده اند که قمر در برج منقلب باید موضع
جند است و در برج منقلب که چون ماه در وی باشد جامه
پوشیدن بغایت نامحمود بود ماه در اول ثور که برج
ثابت است جامه پوشیدن را بغایت مستقدم داشته اند
و با خود دلو بجهان و در برج حوت سراسر هیچ کونه نیست
باید که ماه بکوکبی متصل باشد که صاحب طالع او منصرف
بود و از کوکبی منصرف شود که صاحب طالع بدو متصل بود

باید که قمر دونده بود از دلایل بوتد باید که صاحب
طالع مسعود در موضعی نیکو ناظر بطالع و سعود و آنچه
از وی احتراز لازم است هشت چیز است نباید که ماه
در برج ثابته باشد و تباه ترین همه اسد است چنانکه
در سبق ذکر یافت نباید که قمر مقارن نحوس باشد یا در
مقابله و تربیع ایشان که آن دلیل نامرادی باشد از جهة
ملوک و سلاطین و وقت استعمال آن جامه از اقتصار
طبیعت آن نحس خصوصا که قمر در برج ثابت بود حذر کنند
از مقارنه و مقابله آفتاب که آن دلالت کند بر آنکه آن
جامه بارنج و ملال کهنه شود و نامرادی بود از جهة سلاطین
بپرهیزد از ساعت زحل که جامه زود چرکین گردد
و بآن جامه دارد غمگین و دژم بود حذر کند از ساعت مریخ
که جامه در رهن کرده و از سپاه بآن خلل رسد روا
نبود که قمر در طریقه محترقه باشد از بهر آنکه در وی نحوستر

موثر است و بطلمیوس گوید حذر کن از پوشیدن جامه وقتی
که قمر در برج آتشی بود حذر باید کرد از آنکه ماه ابطا باشد و ضعیف
حال که قصور تمام پدید آید مشروطات عیش
باید که ماه متصل بود به یکی از سعدین خاصه بنظر مودت باید که قمر
بعطارد ناظر بود باید تا در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر رود
و خوردنیها از هر نوع بیش آید اگر قمر به زهره متصل باشد با وجود
اتصال عطارد در آن مجلس با قومی تازه روی و خوب و سرود گویا
و نشاط انگیز ملاقات کند اگر قمر با وجود نظر عطارد بمشتری
بپیوندد در آن محفل با فقها و اصحاب دیانت و ارباب ورع مصاحبت
کند باید که عطارد خوش حال بود و متصل بمشتری تا کار بمراد باشد
اگر عطارد مسعود بزهره ناظر باشد در ضیافت نشاط و
خرمی بود و هیچ غائله پدید نیاید باید که قمر در بروج ذو جسدین باشد
تا امتزاج نیکو دست دهد باید که از ثوابت آنها که بر مزاج زهره
و عطارد اند در یکی از اوتاد باشند با سهم السعاده

و صاحبش با ایشان و آن ستارگان سماکین اندر شرف واقع
و در وتد باشند آن تا در نشاط بیفزاید و محذورات مجلس
نشاید که ماه با عطارد به مریخ متصل باشد خصوصا بنظر عداوت
که در آن مجلس جنگ جویان و مخالفان پدید آیند و طعامها ناساز
گار پیش آرند و بدان دعوت جایز نبود روا نبود که قمر با
عطارد اتصال کند که در آن مجمع با قومی دون و حقیر ملاقات
کند و سخنان موحش ناخوش شنود که موجب شماتت گردد
نشاید که یکی از نحسین در وتد بود که مجلس بر مراد نگذرد
حذر کند از آنکه قمر در عقرب بود که در مجلس مخالفت پدید آید
و عیش منغص گردد بدانکه عطارد دلیل
بازیهاست پس بهمه حال باید که رعایت حال او بکنند و صاحب حجره
دلیل ابتدا کننده بود و سابع و صاحبش دلیل حریف و ثانی
دلیل کاشانه است و مشتری و آفتاب دلیل مهتر هر کدام که از این
دلائل مسعود و قوی باشند صاحبان آن دلیل بر برد و هر کدام

که ضعیف منحوس باشند صاحبش باید در کفایة التعلیم آورده
که یکی از رموز هرمس آنست که میگوید که از ده درجه ثور تا
ده درجه اسد شرقیست و از ده اسد تا ده عقرب جنوبیست
و از ده عقرب تا ده دلو غربی از ده دلو تا ده ثور شمالی چون
مریخ در ربعی از این ربعها باشد اهل آن ربع در حرب غالب
آیند برای آنکه مریخ با ایشان باشد چنانکه قمر اگر قمر در ربع
مقهور باشد او غالب آید پس از ملاحظه این حال که اصلیست
در این باب غافل نباید بود اما شروط دیگر بیست و دوات
باید که در طالع سعدی باشد تا کار بمراد رود ماه که صاحب
طالع و عاشر بود با آغاز کننده به برد باید که در سابع نحس بود
تا آغاز کننده غالب بود و اگر ماه متصل باشد بسعدی آنکه آغاز
به برد و اگر متصل بود بنحس آنکه اول بارد مغلوب و اگر خواهند
که هر دو برابر باز زنند خداوند سابع و طالع هر دو را در وسط السما نهند
اگر ماه و عطارد هر دو نیکو حال باشند چنانکه هر دو راست باز زنند

قصرانی گوید که در آن جانب باید نشستن که قمر در برج آن جانب بود
از شمال و جنوب اگر اتفاق افتد که در جانب قمر نشینند بحسب دلالت
آن موضع بر جهات اربعه چنانچه ماه در برج حمل بود و حمل دلیل
مشرق است در جانب شرقی نشینند و همه برین قیاس بباید دانست
که مشرق یار شمال بود و مغرب معاون جنوب پس در نشستن
ملاحظه این جهات کنند تا غالب آید باید که مریخ در آن جانب بود
که مصاف بود جهت آغاز کنند تا غالب آید اگر صاحب طالع
نحس کند و صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کننده بود
اگر صاحب طالع و سابع متناظر باشند در بیت الرجا و شرف باشد در
طالع باشد ایشان بمراد بود و بمراد برخیزند اگر خداوند طالع
و سابع و عاشر زهره در طالع هر حریف بکرمی برخیزند و خرم
خوشدل باشند اگر طالع برج ذوجسدین بود و خداوند طالع
نیز در برج ذوجسدین باشد هر دو لعبها راست کنند و دغا

بباریدن باید که قمر در بروج منقلبه باشد الا در جدی و در جوزا نیز
موافقت باید که قمر متصل باشد بزهره یا عطارد یا مریخ تا بازی نیکو آید
باید که طالع برج رابع المطالع باشد و اگر سنبله کنند بهتر که
که عطارد صاحب نظر بود باید که قمر زاید النور و العدد باشد
اگر خواهد که بازی دیر کشد طالع برج ثابت کنند و اگر منقلب بود
زود گذرد اگر قمر متصل بود بزهره و عطارد سعود با
وجود آن مشتری در طالع بود آغاز کننده ببرد اگر ماه از عطارد
منصرف باشد و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر حضور کسی که
آغاز کننده را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد بصاحب
طالع متصل شود دلالت کند بر حضور کسی که با آغاز کننده خصومت
کند و حریف او را تعلیم دهد اگر طالع یکی از بروج مجسد بود
و قمر خالی السیر هیچ کدام بر یکدیگر غالب نشوند اعظم شرایط
در این باب آنست که عطارد مسعود باشد و طالع و صاحب طالع
ناظر و آفتاب با مشتری بوی ناظر [illegible] است

نشاید که خداوند طالع و خداوند سابع صاعد بود در جنوب
بلکه باید که هابط باشد در شمال نشاید که صاحب طالع و سابع در
وسط السما باشد و عطارد در طالع بود که میان ایشان مباحثه
بسیار رود نشاید که در همین حال [illegible] با وجود بودن خداوند سابع
و طالع در عاشر مریخ در طالع بود که دروغ بسیار گویند و آخر
بجدال کشد نباید که زحل در طالع بود که هیچ یک نبرند نه مراد
برخیزند روا نبود که قمر در اسد و جدی و حوت [illegible] متصل بزحل
نباید که حذر کنند از آنکه قمر در طالع باشد که هر که آغاز کند ازو
به بود شرایطی که در باب نرد گفته شد در شطرنج
مرعی دارند آنچه خاصه شطرنج است آنکه باید که قمر از عطارد
منصرف بود و بمریخ متصل از بهر آنکه عطارد دهنده لعبت
و مریخ برزنده لعب باید که زحل مسعود و قوی حال باشد و طالع
و بصاحب طالع ناظر بود و آفتاب با مشتری بوی ناظر صاحب [illegible]
[illegible] عطارد [illegible] مسعود باید

چون این شرایط بجای آورده شود آغاز کننده ببرد و محذورات ساعت و احوال

مشروطات وی بحث اگر ستور

ریاضت یافته میخرند باید که طالع و جای ماه برج منقلب باشد اما
ذو رهیوش گوید که جای ماه و طالع حمل باید باشد یا بجز از بروج
ذو جسدین و بقول کوشیار قمر در اسد شاید و اگر این ستور
ریاضت نایافته باشد و طالع و موضع قمر نیمه آخرین اسد باشد
باخوزی گوید قمر در برج منقلب باید متصل بسعدی و اگر طالع
برج ذو جسدین کنند بهتر باشد چهارپای ذو دیر ریاضت پذیرد
بهای شتر زیادت شود باید که ماه متصل باشد بکوکبی مستقیم السیر
بهتر آنکه از کوکب سعدی باشد مشرقی و صاعد تا در بها نیکویی ستور
بیفزاید باید که اوتاد از نحوس خالی باشند و نحوس دورتر بماند که ساوس
و صاحبش سلیم شد از مناحس باید که صاحب [illegible] بصاحب طالع
و خداوند دوازدهم با او موافق باشند اگر صاحب طالع در حمل
باشد بسیار نیکویی باشد صاحب سر الاسرار گوید درین اختیار قمر

اما در بهای بکاهد اگر قمر در اسد یا حوت باشد و مریخ در وسط السما
دلالت کند که از سبب دلال زیان گیرد و ملکه زند و از وی رنج یابد
نشاید که قمر در برج منقلب باشد و منحوس بود از مریخ که [illegible]
چهارپای سرکش شود و تیز باشد روا نبود که در وقت
خریدن مریخ در هشتم طالع باشد که صاحبش را نکبتی برسد

مشروطات وی دوات

اگر چارپایان بلند کش باشند چون شتر و خر باید که طالع وقت
جای قمر به نیمه آخرین قوس باشد اگر بجهة شاخ چون گاو
و گوسفند طالع و جای قمر همه که گفتیم شاید و در نیمه آخر
اسد نیز تجویز کرده اند اگر خواهند که آن چارپا قیمت زیادت
گیرد باید که طالع برج ذو جسدین کنند و قمر را بستاره که
سعد متصل سازد محذورات وی آنکه است که نباید که ماه منحوس بود و ناظر زحل
یا متصل باشد بسعدی بهتر آنکه زهره باشد زیرا که موافق
ثمانث وطرست تا باز آمدن اگر ستاره باز آید ماند که ماه

چارپا [illegible]

در بروج دو جسدین   باید که قمر از سعود منصرف شده باشد
(در) آنکه در طالع باشد آن سعد یا کار بهم او بود   اگر ماه در بروج
دوم باشد زهره را ببینند در بین نزهتگاه کسانی باشند
که به مدارا ایشان شادمان گردند   اگر ماه در عاشر باشد
محصور بین السعدین در آن نزهتگاه شادی بسیار دست دهد
از برای تماشای بوستانها باید که در بروج خاکی باشد
ناظر به زهره و طالع وقت نیز یکی از این برجها باید   از برای
تماشای آن مواضع که بر لب آب بود یا در آن محلها آب
بسیار بود باید که قمر در بروج آبی بود و به زهره متصل بود
و محذورات وی دو است   نشاید که ماه با مریخ باشد خصوصا
از مقابله و تربیع که آن دلیل اندوه و ملال باشد   نشاید که قمر
به زحل بپیوندد که دلالت بر دل مشغولی و حیرت کند
مشروطات وی بیست است باید که
طالع بروج ذو جسدین بود   باید که [illegible] قوی باشد

باید که زهره خالی باشد از نحوستها   باید که زهره
ناظر بود بقمر و طالع   باید که زهره خداوند طالع باشد
باید که زهره متصل بود بعطارد و صلاح حال عطارد رعایت
باید کرد که در همه عملها ممد و معاون است   اگر عمل برای
ذکور کنند طالع و خداوندش ذکر باید و بجهت اناث
مؤنث   چون عزیمت خواهد کرد برای کاری بنگرد
تا آن کار از کدام ستاره حاصل شود و بکدام عضو
تعلق دارد پس تقویم آن ستاره را بر آن عضو مسلط
باید کرد تا مقصود حاصل گردد و هرچند وی قوی تر
بود کار زودتر برآید و این سخن اگرچه زیادت در علم
نجوم و اختیارات مدخل ندارد اما چون اکابر در اختیارات
خود آورده اند بنا بر تتبع ایشان ذکر کرده میشود
دلیل آنکس که عزیمت در حق وی خواهد کرد باید شناخت   در ساعت ستاره
تا اگر ستاره او مذکر بود و اگر مؤنث بود در ساعت ستاره مؤنث

که زودتر فایده دهد   باید که دلیل عزیمت کنند قوی تر باشد
از دلیل آنکس که عزیمت برای وست تا کار برمراد بود
باید که قمر در آخر سرطان باشد یا اول ثور یا میانهٔ سنبله
وصاحب سرالسرایر گوید بهتر از همه آنست که قمر در منزل
نثره باشد   باید که قمر در حد زهره بود از بروج منقلبه
تا عمل بزودی فایده رساند و تخلف نکند و در توقف نیفگند
باید که آفتاب مع الراس باشد و ابو معشر گوید که قمر
یا ذنب باید درین نوع عملها و این سخن از غرابتی خالی نیست
ومحذورات وی چهار است   نشاید که این عمل
در ساعت وایام زحل و مریخ کنند   نباید که نحسین
بهره وقمر نگرند   نشاید که زحل و مریخ در اوتاد باشند
حذر کنند از انکه نحسین بر مواضع سعدین مستولی
باشند   مشروطات وی دو است
باید که طالع برج منقلب باشد   باید که ماه نزد

بروج منقلب بود وجدی از جمله مناسبتر بود
باید که یکی از نحسین بماه ناظر بود و نظر زحل اولی بود
این کار در ساعت زحل باید کرد خصوصا در روز شنبه
باید که زحل در وسط السما بود و قوی حال باشد
باید که نیرین از یکدیگر ساقط باشند   بعضی مقابله
جایز داشته اند   باید که طالع وقت حد زحل باشد
رعایت بروج باید کرد و در تذکیر و تانیث چنانچه در عمل
محبت سبق ذکر یافته   صاحب سرالسرایر گوید در اعمال
بغض باید که قمر با راس باشد   اگر عمل تفرقه و تخریب میکند
رعایت احوال مریخ کند چنانچه در زحل شرح داده شد
تسلیط باید کرد ستاره عمل را بر عضوی یا خلطی که متعلق
بدوست بوهم درست چنانچه سابق مذکور شد مثلا
مریخ را بر خون گمارد و قمر را بر بلغم و قس علی هذا و این
خاصه حکماء هند است ومحذورات وی دو چیز است

حذر باید کرد از ساعت زهره و عطارد در وقت عمل
نشاید که قمر ناظر بود بیکی از سفلیین بنظر مودت
مشروطات وی شش است باید که اصلاح حال قمر و عطارد
بکند باید که قمر بطالع ناظر بود باید که عطارد صالح الحال
و قوی و مسعود باشد باید که زهره قوی حال باشد و قمر
بدو متصل بود باید که طالع یکی از بروج مستقیم باشد
باید که صاحب طالع محصور بین السعدین باشد و اگر با راس
مجاسده و بمشتری متصل باتصال محمود نیکوتر بود محذورات
وی آنست که نشاید که عطارد منحوس باشد و قمر و زهره ضعیف
حال و از یکدیگر ساقط مشروطات وی چهار است
باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد باید که سعدین
بطالع ناظر باشند یا بصاحب طالع باید که عطارد و مشتری
بپیوندند بنظر مودت باید که کواکب سعد در اوتاد طالع باشند
و محذورات وی سه است نشاید که طالع برج معوج الطلوع

حذر کند از آنکه قمر ضعیف حال بود به پرهیزد از آنکه سعدین
از طالع ساقط باشند مشروطات وی
چهار است باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و هنوز
تحت الشعاع بود و اگر چنین نباشد فوق الارض بود
بهتر آنست که نیرین و خداوند طالع در وتد الارض باشند
باید که قمر از نحسی منصرف بود و بسعدی متصل تا کار مراد
ساخته شود محذورات وی دو چیز است نشاید که نیرین
با صاحب طالع یا خداوند خانه قمر بر وسط السما باشد
که آن دلیل ظاهر شدن باشد مشروطات وی
چهارده است باید که ماه تحت الشعاع باشد باید
که خداوند طالع نیز تحت الشعاع باشد باید که نیرین از طالع
ساقط باشد باید که نیرین تحت الارض باشند بهتر
آنکه دلایل تخصیص کوکب العرض تحت الارض باشد باید

وتد
که مریخ از طالع ساقط باشد باید که ماه متصل باشد بخداوند
خانه خویش یا صاحب رابع باید که صاحب طالع از وسط
السما ساقط باشد باید که ماه متصل باشد بعطارد
که عطارد تحت الشعاع باشد باید که خداوند چهارم ساقط
بود از خداوند عاشر و از صاحب طالع تا نیک پوشیده باشد
اگر خواهد هرگز آشکار نشود باید که قمر روی باجتماع
نهاده بود و در رابع طالع بود و اگر خواهد که بعد از مدتی
آشکار شود باید که قمر از اجتماع منصرف بود و صاحب
طالع فوق الارض متصل بسعدی تحت الارض و محذورات وی
اضداد اینها بود مشروطات وی هفت است
باید که ماه در یکی از بروج منقلبه باشد باید که نیرین
بطالع ناظر باشند باید که طالع وقت مسعود باشد
باید که نیرین بطالع ناظر باشند مودت چون مودت دلیل بود
بر ظهور و شهرت و سقوط دلالت کند بر خمول و خفا بهتر

اگر آفتاب ناظر بود بصاحب طالع از تثلیث باید که یکی
از نیرین در وسط السما باشند باید که اکثر کواکب فوق
الارض خصوصا ستاره غرض و محذورات وی اضداد اینها است
مشروطات وی هفت است باید که
ماه قوی حال باشد باید که برج سهم مسعود باشد
باید که خداوند سهم در وتد باشد یا مایل بهتر آنکه برج
سهم خانه سعدی باشد باید که خداوند طالع پیوسته بود
بصاحب سهم بنظر مودت باید که ماه متصل باشد که آن
دلالت کند بر شادی و خرمی کند و دوستی زیادت شود
اگر برادران از مهتر اند زحل را بصلاح آورد و اگر کهتر اند عطارد
را و اگر چون خواهران محدود دهره را و مجنن طبقات را
ملاحظه کند و کوکب آن طبقه را بصلاح آورد و محذورات آنست
که نشاید خداوند سهم از طالع ساقط باشد یا در خانه خود

با از قمر که دلیلست بر عایب بودن مرور

مشروطات وی چهار است باید که سعد بود و صاحبش

مسعود بود باید که طالع یکی از خانه مشتری باشد

باید که زهره که کوکب مکتبست نیکو حال بود در سیم یا ناظر

باید که مشتری و نیرین قوی حال باشند و در معلمی آموختن

باید که عطارد مسعود و نیک حال باشد تا در آموختن سعی

کند و در علوم دقیق النظر بود محذور وی آنست که نشاط

که تحصیل در او تاه باشد خاصه در طالع

مشروطات وی یازده است باید که نیکویی مسعودی

عطارد ملاحظه کند باید که قمر در برج آتشی بود بهترین

خانهای عطارد است خصوصا سنبله باید که قمر بعطارد

متصل بود باید که عطارد مستقیم السیر باشد در بروج مستقیمه

باید که عطارد بمشتری بپیوندد بمقارنه یا تثلیث باشد پس

قمر در طالع وقت روا باشد باید که قمر جسد تین یا تثلیث زهره

باشد باید که ماه متصل بود بمشتری یا مریخ با تمام قوت و

وطری در باب اسب خریدن خصوصا فصلی آورده است اگرچه بعضی ازان

بعضی ازان نکات ما را معلوم نیست اما بجهة تبرک ایراد ذکر کرده

میشود وان فصل مشتمل بر دو نوع نوع اول باعتبار اسنان اسبان

و نوع ثانی باعتبار الوان اسبان اما نوع اول اگر اسب دو ساله

خرد باید که قمر در عاشر باشد هشتم مسعود بود و اگر سه ساله خرد

باید که قمر در وسط السما باشد و طالع مسعود بود و اگر چهار ساله

خرد باید که قمر میان وتد سابع و رابع باشد و مسعود بود و اگر

پنج ساله بود آنچه خرد باید که قمر میان وتد الارض و وتد طالع باشد

اما نوع دوم اگر اسب سیاه خرد باید که زحل در طالع نبود و قمر

بزحل متصل بود تا بدان اسب شاد و خرم شود و اگر اسب اشقر گلگون

خرد باید که مریخ در طالع وقت نباشد و قمر ازو ساقط باشد تا زیان نرسد

و اگر کمیت بود باید که قمر در طالع وقت یا قمر متصل با فتاب

نامدار اسب شد کرده و اگر خشک باشد یا جرمه باید که زهره
در طالع وقت باشد با قمر بدو متصل تا آن اسب فربه گردد
و نیک صورت تا صاحب برج گشتن قادر و توانا نبود و اگر اسب
ابلق باشد باید عطارد در طالع وقت باشد و قمر بدو متصل باشد
تا نیک آید و براد برسد و محذورات این چیزاست نباید که ماه
بکوکب منحوس متصل باشد که آن حیوان بر دل صاحب گران و ناخوش
آید نشاید که قمر بزحل ناظر باشد که ستور را بیم بود و خداوندش را
ملال افزاید حذر کند از مقابله قمر و مریخ که آن دلیل تباهی
چارپای بود نشاید که قمر بزحل ناظر باشد که ستور نشاید که
جای ماه و طالعش برجی سبعی باشد به بهرود از آنکه قمر بکوکبی
راجع پیوندد که آن چارپای را علتی پدید آید و گفته‌اند که اگر آن
کوکب صاعد باشد در تن ستور نقصان پدید آید و در بهای وی
چیزی نفزاید نشاید که قمر بکوکب هابط پیوندد که نقصان برسد
و گفته‌اند که اگر آن کوکب از طریق مستقیم بود در تن ستور بفزاید

اینها باشد   مشروطات وی شش است
باید که موضع قمر زاید السیر بود   باید که موضع قمر
در بروج زاید بود یعنی برجی که ارتفاع آفتاب در روز با وی
میشود   باید که طالع نیز برجی معوج باشد   باید که
که صاحب طالع نیز یکی ازین بروج بود   باید که عاشر
و خداوندش از نحوست دور باشد   باید که قمر با عطارد
باشد و عطارد مشرقی و سریع السیر بود سالم از نحوستها
و محذورات وی اضداد اینها باشد
مشروطات وی هشت است   باید که مشتری در یکی
از بروج معوجه باشد   باید که قمر مقارن عطارد بود
و هر دو ناقص السیر باشند   باید که خداوند وسط السما
دور باشد از نحوس   باید که عطارد نیز از نحوس سلیم
بود   باید که یکی از دو تد دو برج مؤنث باشد   باید که صاحب
طالع ناقص باشد در سیر   باید که ماه از نظر زحل پاک بود

باید که طالع از نحوس بری بود و مختفیات اضداد آنها بود
دیگر آنکه نشاید که قمر در بروج مستقیم بود و نباید باشد در حساب
که هرچه ذخیره کند ظاهر شود و بدان اطلاع یابند
مشروطات وی یازده است باید که سعدی در
طالع وقت باشد تا غذا موافق آید و هرچه خورد زیان ندارد
خداوند پنجم در طالع باید خصوص کوکبی که در پنجم باشد سعد
اگر قمر در پنجم طالع مسعود موافق‌تر بود اگر مشتری در
پنجم باشد غذا نیکو هضم یابد اگر قمر در حمل و جدی باشد
متصل بشمس یا مشتری خصوصا در حمل گوشت گوسفند خوردن
نیکو باشد کسی را که از همه چیز پرهیز کند اگر قمر در سنبله
باشد متصل بکوکبی خصوصا زهره همه نوع میوه‌ها و تره‌ها
خوردن موافق باشد و زیان ندارد اگر قمر در جوزا
و میزان و دلو باشد متصل بعطارد گوشت مرغ خوردن
مناسب باشد چون قمر در ثور باشد با اتصال زهره

در بن سر آن جست باشد حاصه و فوق زهره در بطن السیر باشند
باید که قمر با آفتاب ناظر بود و نبود از وی وصول کند که دلیل نبود در
صحت باشد باید که یکی از سعدین در طالع باشد
حجامت نشاید که ماه مقابل آفتاب باشد
نشاید که قمر در تربیع و مقابله مریخ بود که گوشت از اندام برد
از آن جراحت ضرر رسد و گفته اند نظر مودت مریخ ضرر نکند
حدود کند از آنکه قمر با زحل بود که دلالت بر بطوء التیام دارد
و سبب صحت صاحبش کند و نیکو شود
مشروطات وی هفت است باید که هر دو سعد در وتد باشند
و اگر یکی در عاشر بود و یکی در رابع بهتر بود باید سعدی
با ماه ناظر باشد باید که ماه زاید النور العدد باشد
باید که ماه در حدود سعد بود باید که صاحب طالع باشد

نیز باید که قمر حال بود و مسعود بود باید که در مثلثه
یکی از سعدین بود ... وی نحس است نشاید که
قمر بمریخ ناظر بود خصوصا از تربیع که او تباهی کار باشد اگر ماه
درین حال در برج آبی باشد دلیل هلاکت اهل کشتی باشد
از غرق و اگر برج خاکی باشد دلیل شکستن کشتی باشد
نباید که ماه در دلو باشد بمقابله آفتاب یا مریخ
یا تربیع ایشان که وخامت عاقبت بود حذر کند از بودن
مریخ در وسط السماء که دلیل صاحب کشتی است یا حادی
عشر که دلیل مال اوست و ازین معنی حذر در وقت کشتی
در آب افکندن غافل نباید بود که وی دلیل تسلط دزدان
است بر کشتی و بود مریخ درین دو خانه کمتر ضرر رساند
نشاید که کوکب ثابته که بر مزاج مریخ اند چون قلب العقرب
و راس الغول و دبران و منکب الاسد ... باشد با طالع

١١٠
با سانی تمام گردد و قمر نیز درین حال روا داشته اند اگر ...
که وام در رسیدن پنهان ماند باید که ماه در تحت الشعاع باشد
منصرف از آفتاب و متصل بسعدی و ... است وی حقیقت
نشاید که ماه بمریخ ناظر باشد خصوصا از تربیع نشاید
که قمر در مقابل زحل و آفتاب بود حذر کند از انکه مقارن
زحل باشد و این از همه بدتر است نشاید که عطارد در زحل
نگرد که در ادای آن وام تعویق افتد روا نبود که عطارد
بمریخ پیوندد که آن دلیل آشکارا شدن وام و در زیان مردم
افتادن بود بپرهیزد از ساعت زحل و آفتاب که بغایت
ناپسندیده بود
شروطات وی هشت چیز است
باید که ماه بمشتری ناظر باشد که آن دلیل شادی بود
و زود بازیافتن وام است نیز باید که عطارد بیکی از

وی هشت است نشاید که قمر در طریقه محترقه باشد
نشاید که عدیم العرض باشد حذر کند از آنکه قمر جنوبی
هابط باشد روا نبود که ماه در اول درجهای حمل و اسد
و قوس بود نشاید که طالع یکی ازین درجات مذکوره بود
حذر کند از نحوست قمر و عطارد و ممازجت ایشان با
زحل نباید که ماه و عطارد ببرج نحس بوند که آن دلیل
خصومت باشد به پرهیزد از ساعات آفتاب و مریخ
که در وی هیچ خیر نبود مشروطات وی
چهار است باید که خانه دوم و صاحبش بصلاح باشد
باید که مشتری قوی حال باشد که آن بطبع دلیل مال است
باید که دلیلها در برج ثابت باشد و طالع نیز در برج ثابت
باشد باید که مشتری و ماه و سهم السعاده و سهم المال
و ... از نحوس پاک بود خاصه از مریخ [illegible]

مطمحش و شاهد منور سالکان مسالک دین و ایمان
مناهج یقین که مطالع اقمار هدایت و مطالع آفاق ولایت بوده‌اند
علی الخصوص ابن سیاره اوج سبحان الذی اسری و سیاح
برج والنجم اذا هوی قطب سپهر اصطفا حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ نمایم تحیات فایحات
و شمایم دعوات رایحات بر روضات زاهره ازاهیر
حقایق علوم و مشاهیر عالم اصحاب کالنجوم چنین گوید
فقیر حقیر حسین بن علی المشتهر بالکاشفی اناره الله بلطفه
الخفی که چون بمدد دستیاری توفیق و تفویض باری مرود سعادت تحقیق
مسائل که آثار انوار احاطه جهات سته نموده در علم
نجوم ساخته و پرداخته شد برین ترجمه از مواهب زحل
افتتاح ابواب مداخل این علم بر وجه مستقصا با بهای
اعمال و احکام با سهل وجوه میسر گشت و از کتاب میامن المشتری

اثر حسن مصان حساب ارقام تقویم بعمل جدول تسهیلا
وتحقیقا بر منابر ظهور عرصات نور طلوع جلا عود ار
شد و برکت نسخه سلطح المرسح جواهر اصناف لعالی الیوالید
در رسته انتظام نکورت نظام پر حجم تمام مزید برفت
وصحت نسخه لوامع الشمس اشعه اشعار لطایف آثار انظار
احکام سنین عالم را بر عالمیان تحجین بعنه روشن کرده
و بمیمنت نسخه مناهج الدهر مباسم احکام موالید حالا
ومالا به بحتی درجه کمال متمتع گشت و دیباجه مناهج
عطارد خامای دوا بای صحایر ارباب تحقیق مسایل طالع
وتدقیق غوامض انکشاف تمام وضوحی لا کلام پر بخشید
وقت آن آمد که با مداد رسالة لوایح القمر اعنه حقایق اخبار
وازمه دقایق آن با یادی فارسیان نکته پرور دانش اندوزی و
شهسواران میدان حکمت معدلت سپرده مدد کلام جهان افروز

سبعه کاشفه که مطالعت صفحه سیارات پرتوی از شعاع
سموع بلوغ اسرار ایشان تواند بود رقم اتمام و سمت اکمال پذیرد
و بی غائله شبهت مظنه ریبت این بضاعت مزجات و قبی
بدولت قبول خواهد رسید که این رساله حقیر کما هی پرتو نور
علی نور جواهر یافت که بشرف مطالعه خدام آستان سعادت
فرجام آصف ایام دستور الانام ملجأ الامراء شرقا و غربا
وعزا با معاذ العلماء ورایه ونکبا نقطه دایرة الاماله
منطقه ذروة الجلال له مدبرا فالعین لعد ایادی الاضافات
الفلکیه مشرق اسنی الفضل بالاشراقات الملکیه حراست
الممالک الخاقانیه امین حضرت السلطانیه عند السلاطین
عزیز مطاع لدی الخواقین مکین امین شهسوار عرصه
رفعت که در مضمار فتنه ایلچی ایام رام دایض احکام
اوست آصف جم جاه مجد الدین محمد کافتاب درتمام

احترام از زمره خدام اوست لازالت بنیان دولته
موطدة الدعایم و ارکان حشمته موکده المعالم مشرف
گردد و بنظر ارتضی و بعین الرضا ملحوظ و محظوظ شود
اگرچه عقل دوربین بیقین می داند و خرد رهنمای بتحقیق
می شناسد که اهدای این تحفه محقر بحکم نقل التمر الی هجر
دارد غایت انبساط و نهایت جسارت و فی الحقیقة این
این نسخه معتبر استحقاق نظر خداوندی که محل علوم و نقاد
اسباب فهم است ندارد فاما رجاء واثق و یقین صادق
است که بعوارف مسکین نوازی و عواطف درویش
پروری انظار میامن آثار متوجه این مختصر ساخته
محل رضا و موقع قبول رساند شاید که متصدی تالیف این
مجموعه باضافات مراحم خاطر فیاض و اشراقات لمعات
ضمیر مقدس از حضیض خمول و ادبار باوج عزت و اشتهار

مترقی گردد و از محفل الطاف و فاتحة الآثار و عین لا لجة
الانوار بقسطی اتم اجزل و قسمی اعم اشمل محظی شود
بیت انا الذی املت من نائل ان تم املی نلت ما املت من املی
کرم بکوب حسیر شکسته وادی بینی فلک شوم بنده کی و بخت دو دست
و من الله نیل المطالب و المقاصد و هو مراد کل طالب
و قاصد و وضع اساس این رساله و مبانی بنیان او
بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه لایقه افتاد چنانچه در فهرست
موضح می شود مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی
و فواید که بر استعمال آن مرتب شود در سه فصل فصل اول
در تعریف اختیار فصل سیوم در فایده اختیار
فصل دوم در موضوع و مبادی این علوم مقاله اولی
در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتراز از آن
لازم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این مقاله بر

بر سه فصل اشتمال دارد فصل اول در شرایطی که اختیار
بی آن نشاید فصل دوم در آنچه احتراز از آن لازم باشد
فصل سیوم در شرایطی که سبب کمال اختیار بود
مقاله ثانیه در اختیارات جزویه صد و پنجاه و اند اختیار
که بر ترتیبی لایق ایراد کرده میشود و در مبداء مقاله
در جدول مفصل خواهد شد تا هر اختیاری که مطلوب
باشد بزودی بنظر اطلاع در آید خاتمه در بیان اختیارات
متفرقه مشتمل بر بیست فصل فصل اول در اختیارات
در اتصال قمر بکواکب سته و اختیارات در حالات او در بروج
فصل دوم در اختیارات نقل قمر در بروج وقتی که خالی
السیر باشد فصل سیوم در اختیارات قمر
بحلول او در منازل فصل چهارم در اختیارات منازل
بجدول ابوریحان فصل پنجم در اختیارات منازل جهة

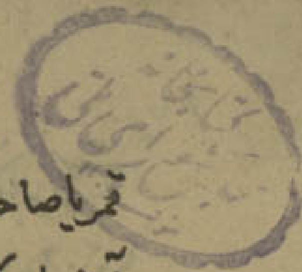
فتح قلاع بمذهب حکما فصل ششم در اختیارات
منازل بمذهب حکما جهة فتح قلاع فصل هفتم
در اختیارات درجه مخصوصه فصل هشتم
در اختیارات درجات بمذهب قصرانی فصل نهم
در اختیارات نزول کواکب در حدود یکدیگر فصل دهم
در اختیارات حلول کواکب در وجوه یکدیگر فصل یازدهم
در اختیارات ایام فرس بر موضع فصل دوازدهم
در اختیارات ایام هفته فصل سیزدهم
در اختیارات سکر بلدیه و تحقیق مواضع آن فصل چهاردهم
در اختیارات ساعات بت کواکب غیر آفتاب
فصل پانزدهم در اختیارات ساعات بقول ابو معشر
فصل شانزدهم در بیان اختیارات مامونی
فصل هفدهم در اختیارات تمیم بمذهب حکمای هند

فصل هیزدهم در اختیارات کلی که هم به مذهب
جوکیان فصل نوزدهم در اختیارات جکرجو کنی
فصل بیستم در نکات غریبه و نوادر اختیارات و بعد
از توضیح فهرست شروع میرود در مقدمه کتاب بعون
الله ملک الوهاب مقدمه در تعریف اختیار و موضوع
و مبادی و فواید آن مشتمل بر سه فصل فصل اول
در تعریف اختیار صاحب روضة المنجمین آورده است
که اختیار پیدا کردن وقتی مسعود است جهت مهمی
که مناسب آن باشد و نزدیک باین سخن است آنکه حکیم
فاضل کیا کوشیار گوید اختیار سعادت وقتی مختار باشد
که آن وقت موافق مطلوب و مقصود باشد حتی و مجاز
صاحب غرض باخذ او بند طالع ایجاز چیتی پسندیده و امام علامه

فخر الملة والدین الرازی فرموده که اختیار عبارتست
از برگزیدن وقتی که از بهترین وقتها باشد که یافته شود
از آن اوقات که موافق مقصود وی بود در آن بهترست
که آنوقت روی طلب کند و حصل این تعریفات همانست
که اختیار طالب وقتیست مسعود مناسب مطلوب
و موافق مقصود و صاحب کفایة التعلیم آورده است سبب
که اختیار کردن مزاج آسمانست بسبب آغاز کارها
و تمییز تا حکم آنکار بر وفق آن مزاج حاصل آید اگر آنکار در
وقت آن مزاج کرده شود و بدین سبب واجبست که
بخت در اسباب کلمه آنکار تامل کنند و اختیار باز جوید
که آنچه از جمله ممکنات است با مستقبلات اگر ممکن باشد آنگاه
اختیار کنند تا فایده بران مرتب گردد و در اختیارات
با خبر آورده است که چون برای کسی اختیار مهمی کنند اگر طالع

آنکس معلوم باشد باید که در اول طالع اصل و انتها و تحویل او نظر کنند
که بران جهم دلیل هست یا نه مثلا شخصی را اختیار تزویج می باید
اولا بباید دید که در طالع او بر تزویج دلیلی هست یا نه اگر آن دلیل
قایم باشد آنگاه در اختیار آن شروع باید نمود والا در آن
خوض نباید کرد تا طلب محال نکرده باشد و تضییع اوقات ننموده
و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را قایم مقام طالع
اصل دارند بشرایطی که در رساله مفتاح عطارد مذکور شده حکیم
اسمعیل باخرزی فرموده است که سلطان معز الدین سنجر ماضی انار الله برهانه
منجمان را امر کرد که اختیار سفری کنند و در آن اختیار و در آن اختیار
میان اهل این صناعت منازعت بسیار رفت تا بر یک اختیار اتفاق
نمودند و بعد از آن اتفاق سلطان را از آن سفر پشیمانی افتاد
و فسخ عزیمت نمود دریغ همه ضایع شد پس شرط آن بود که از روی
طالع اصل و انتها و تحویل پادشاه بدیدندی که این سفر وقوع خواهد یافت

یا نه تا این همه رنج نکشیدندی و در بعضی از کتب اخبار مسطور است
که چون حکما در طالع اسکندر ذو القرنین هیچ دلالت ندیدند
بر سفر و دلیل نحوستی نیز در طالع بود قریب سه سال اجازت ندادند
که سفر کند و اختیار را موقوف داشتند و او نیز چون صورت
حال را معلوم کرده بود از سخن حکما عدول ننمود فصل دوم
در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علم آنچیز باشد که در آن علم
از عوارض ذاتی او بحث کنند چنانچه در علم طب از احوال بدن
انسان از حیثیت صحت و مرض و موضوع این علم افلاک و
کواکب است از آن روی که از قوت بفعل آرند آنچه بر که ایشان
بر او کرده باشند و مبادی هر علمی آن باشند که موقوف علیه
شروع باشد در مسایل آن علم و مبادی این علم بر سبیل اجمال است
اما م آورده است قضایای تجربی و قضایای مقبول بوده جمع
مجربات پس چنانچه مذهب جمعیست چه معتبر است که هر گاه



قمر یا صاحب طالع متصل نباشد بکوکب غرض انتسابات هر
آینه باید که ایشان را متصل کرده اند بکوکبی از ثوابت که بر مزاج
کوکب الغرض باشد تا مقصود حاصل گردد و معلومست که
تجربه بمعرفت طبایع ستارگان ثابته نرسد زیرا که
کمترین شرطی در صحت تجربه آنست که یک فعل از یک کوکب
در یک درجه بارها ببینند و این وقتی ممکن باشد که عمرها
وفا کند که ثوابت دو دور یا بیشتر تمام کنند و مقرر است
که یک دوره ایشان بقول اصح دو بیست و چهار هزار
سال تقریبا تمام کنند پس تجربه احوال ایشان وفا نکند
و آنچه از طبایع ستارگان ثابته معلومست جز بوحی
و الهام محیط و ظهور در نیامده و این از قبیل معقولات نیست
پس محقق شد که در مبادی این علم تقاضای معقول را
چنانچه بتجربه فصل سوم در فایده اختیار ناچار است

گرد جهان سیر آن بنمایند و دوران از پی یکدیگر منازل و
مراحل بپیمایند خصوصا شیخ الاسلام ثوابت که نزد منجمان
اسمش بکیوان اشتهار دارد و مشتری که قاضی القضات
ولایت افلاک و انجم و معطی سعادات دینی و دنیویست
از روی ارادت و عقیدت پاک بعبادت آدمی شتابد
و نوعی از اتصالات که هر دو در برج واحد جمع آیند می
واو بی امر ملک دیان صورت وجود نگیرد و منجمان این وضع
را قران علویین گویند و حوادث عالم سفلی از روی کلی
مثل ملل و دول و تغیرات از قران این دو کوکب و اوضاع
آن استدلال میجویند و سبب تغیرات و حادثات میدانند
و رغبت جمله خلایق عموما و ارباب دولت و حکومت و اهل
خصوصا بدانستن امور عالم میباشند بیش از وقوع آن بعضی
اکابر زمان و افاضل دوران نظر بجانب کثرت بر خلاف محیی الدین

بن بصر الدین الناری فرمودند که توجه مدتی که در این فن
شریف سعی بسیار کرده ومن الجمله تمام دستی بخود و نیز زمانه
در غایت اضطراب افتاده و دولت قدیمی باخر رسیده
و نوبت ظهور دولت حضرت شاه ولایت پناه سلطان
سلیمان تاج بخش گیتی ستان هادم بنای طغیان
پناه ممالک ایران و توران ناصب لوای امن و امان
باسط بساط عدل و احسان رافع معالم ابهت و
جهانداری عنوان صحیفه دادگستری فهرست جریده
رعیت پروری کهف الملوک والسلاطین قهرمان الماء والطین
ظل الله فی الارضین ایة الله فی العالمین بعدله و احسانه
وارث اولاد سید المرسلین ابی المظفر شاه اسمعیل الحسینی الصفوی
بهادر خان خلد الله تعالی ظلال سلطنته وسیادته و افاض
علی العالمین عدله واحسانه الی یوم الدین المسلمین بسبب

بموجبی

بموجبی که سابقا حکمای نامدار و فضلای ذوی المقدار
قرانات این ده کوکب استخراج کرده اند و احکام
بران نوشته اند و کتب و نسخ بسیار پرداخته اند قرانات
باقیه اثنیه مثلثه مائیه را و چند قران از مثلثه
ناریه و قران نحسین در سرطان که در اثنای قرانات
مذکوره واقع میشود باستخراج طوالع سالهای قرانات
و آنچه بدان تعلق دارد از دلایل و احکام در سلک بیان
در آورد گفتم از شرایط ادب و عقل و قانون اهل فضل
بدیع و بعید نماید در خدمت سلیمان عصر از منطق
الطیر گفتن و در مجلس اکابر و افاضل شروع در مسایل
حکمت کردن اما بفرموده و اشارت عالیه آن
حضرت شروع در امر مذکور نمود و از باری تعالی

توفیق در اتمام آن رفت امید که مستحسن افتد و
مقبول گردد و از خطا و زلل محفوظ و مطالب آن از ان محظوظ
بحرمة النبی و آله الطیبین و عترته الطاهرین راست
در تعریف قران و انواع آن قران عبارت از بودن دو کوکب
یا بیشتر در تحت جرم یکدیگر در برجی واحد و مبداء اتصال
آنگاه بود که بعد هر یك از دیگری نصف جرمین آید
و قران شش نوع بود ثنائی و ثلاثی و رباعی
و خماسی و سداسی و سباعی و معظم احکام
عالم بر انست چنانچه بطلمیوس حکیم در کتاب صد
کلمه چنین آورده که لا تغفل امر المایة والعشرین
قرانا التی لکواکب المتحیرة والنیرین فان فیها علم
علم اکثر ما یقع فی عالم الکون والفساد و خلاصه در
شرح

شرح این کلمه این عبارت آورده که هر قران که عدد
آن کمتر اتفاق افتد تاثیر آن بیشتر بود و مدت آن
بعیدتر تا بحدی که بیان کرده اند که قران سباعی دلیل
طوفانات و انقلابات کلیه باشد و قرانهای دیگر کواکب
ثنائی که هر ماهی واقع میشود تاثیری چندان ندارد و از
تمامی سخن خلاصه و اعظم قرانات از ثنائی قران علویین
پس قران نحسین در سرطان پس قران سعدین در
حوت و ارباب نجوم و اهل احکام و علماء و فضلا و
دانشمندان این فن اسناد امور کلیه عالم و حوادث
عظیمه و تغییرات فاحشه و نظم و ترتیب آن مبادی
کلیه فلك و اوضاع کواکب از چند چیز کرده اند اول
احتراق زحل در بعد ابعد که قریب بسی سال شمسی
واقع میشود در قرانات علویین و دوم قران نحسین

در سرطان و چهارم قران سعدین در حوت و پنجم
رجعت مریخ در عقرب چهار است
اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و مبدا آن از روی مکان
حمل است و از روی زمان اول روز [illegible]
نزد حکماء فرس و بعضی حکماء هند سیصد و شصت
هزار سال شمسی است بقدر درجات فلک هر درجه
هزار سال از گرد آمدن هفت ستاره در اول نقطه حمل تا گرد آمدن
ایشان دیگر بار در همان نقطه و از ان مبدا و تا اول سال
طوفان نوح علیه السلام صد و هشتاد هزار سال روز عالم
شمسی گذشته بود [illegible] و از ان مبدا تا اول
تا اول تاریخ ملکی یکصد هشتاد و چهار هزار و یکصد و هشتاد
سال شمسی تمام شده بود و دور اعظم بهر هزار سال شمسی

۱۸۰
یک درجه از فلک البروج رود و دور اکبر بهر صد سال شمسی
یک درجه رود و دور اوسط هر ده سال درجه رود
و دور اصغر بهر یک سال درجه رود
هم چهار است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اعظم که
بهر هزار سال شمسی یک برج رود و اکبر که بهر صد سال
شمسی برجی رود و اوسط بهر ده سال برجی رود و اصغر بهر یک
سال برجی رود بنخست اعظم که بهر سیصد
و شصت سال شمسی برجی و کوکبی دهد ابتداء از حمل و زحل بعد
از آن ثور و مشتری و همچنین بر توالی بروج افلاک و لا محاله
بعد از سی هزار و دویست و چهل هزار شمسی دور از سر گیرد
و دوم فردار اکبر است که دوازده سال شمسی حمل را دهند
و یازده سال ثور را دهند و همچنین توالی یک یک برج
و نقصان یکسال و حوت را یکسال باشد سیوم فردار

اوسط آنچنان باشد که هر یک از سیارات و راس و ذنب را
هفتاد و پنجسال بر ترتیب شرفها دهند اول شمس پس قمر
پس راس پس مشتری پس عطارد پس زحل پس ذنب پس مریخ
پس زهره چهارم فردار اصغر و آن چنان باشد که حصه
کوکبی را از فردار اوسط و کواکب هفت گانه و راس و ذنب
بترتیب شرفها بخش کنند چنانچه حصه هر کوکبی همان
باشد که در فردارات مز البند ذکر کرده اند و با بتدا هر دور
بصاحب فردار اعظم کنند پنجم شریک فردار اصغر است
و آن چنان بود که سالهای فردار اصغر هر کوکبی هفت قسم
متساوی کنند و بکوکب دهند به ترتیب افلاک و ابتدا
از صاحب فردار کنند و دو دیگر اعتبار کرده اند که
۴۹۹۰
مدت آن چهار هزار و نهصد و نود سال باشد بقدر مجموع
۱۴۶۱
عطایا و عطیه کواکب آفتاب که هزار و چهارصد و شصت و یکسال

و زهره را ۱۱۰۰ و عطارد را ۴۸۰ و قمر را ۵۲۰ و زحل
۲۶۴ و مشتری را ۴۲۹ و مریخ را ۲۸۴ چون این
مدت بگذرد باز نوبت آفتاب رسید در مبدأ تاریخ
ملکی پانصد و هشتاد سال از سالهای اصحاب گذشته
بوده است اما فصول عبارت از آنست
که از وقت قران علویین که دلیل طوفان بوده است
و پیش از طوفان اتفاق افتاده بود دویست و هشتاد و نه سال
بقول حکمای هند دویست و هشتاد و سه سال بقول
فارس و این قول معتبر است و آن قران در اول حمل بوده
که اول قرانها عظیمتر است و طالع سال قران و طالع وقت
قران سرطان بوده است و مشتری در شکل طالع و زحل

و از آنگاه هر سیصد و شصت سال شمسی که بمنزلهٔ سیصد و شصت درجه
فلک البروج است و آفتاب او را در یکسال دور کند یکروز
شمرند و آن دور را چهار قسمت کنند و هر قسمی را فصلی خوانند
نزد بعضی مدت فصول اربعه متفاوت است زیاده و کم می باشد
حکیم ابومعشر و مانند او از متاخرین فصول دور را
کما بیش شمرده اند و هر فصلی نود سال شمرده اند بی کم و بیش
و طریق احکامیان است که هر سال یک برج انتها رانند
یک کوکب را نوبت دهند بر توالی سال و ابتدای دور اسلام
بجوزا بوده است و نوبت زهره را رسیده برای آنکه دور
دوازدهم بوده بدان دلیل که از روز آدینه که طوفان واقع
شده تا روز پنجشنبه هجرت سه هزار و هفصد و هشت سال
شمسی است و سه ماه و بیست و هشت روز و کسری چون دور هفتاد

دیگر سال که از اول قرانست تا وقت طوفان بر سبیل زیاده
کنند سه هزار و نهصد و نود و نه سال و سه ماه و بیست و هشت روز
و کسری باشد چون این جمله را بسیصد و شصت قسمت کنند
حاصل آید یازده دور تمام و چهل و سه سال از دور جوزا باشد
و نوبت زهره را رسید و انتهای سال از سال چهلم از جوزا
بسنبله و نوبت از زهره بمشتری و امروز که ماه ربیع و آن
اول محرم نهصد و سی است موافق ۹۴۶ ملکیه انتهای دور
و نوبت قمر را داده و قبل که سپرده دور تمام شده و از دور
چهاردهم دویست بیست و یکسال گذشته و از فصل سیوم چهل
یکسال و از قران طوفان چهار هزار و نهصد و دو سال شمسی و انتهای
سال این دو معدود که از دور چهاردهم دویست و هشت یکسال گذشته
و از طوفان چهار هزار و نهصد و دو سال تا اول نهصد هجری درست نه نهصد سی
شمسی که درینجا گذشت این تفاوت بواسطه سال شمسی و قمریست

وانتهای سال از سال دولت بعث ویکم از اسد بقوس
رسیده و نوبت از قمر بمریخ. چون این مقدمه معلوم شد باید
که نیک تمام سطح حمل نزد از جمهور واز رسیدن وی به بیست
درجه وچهارده دقیقه حوت نزد بعضی از اوایل
وآن چهار نوعست عظمی وکبری ووسطی وصغری
واستاد متقدم بطلمیوس در زیج بیان فرموده ودر کتاب ثمره
بدین عبارت فی القران الاصغر تفصیل القران الاوسط
فی الاوسط القران التفصیل الاعظم بعبر آخر
مقتضی قران اعظم است در قران اوسط باشد که
دلایل آن مناسب دلایل قران اعظم باشد وبی قیاس
حکم قران در سال که دلایل طالع آن سال مطابق دلایل
قران اصغر باشد چنانچه بحقیقت حکم قران اعظم واوسط
واصغر در سال بلکه در ماه ودر سیران یافت هر گاه بدلایل

از سبب طبع آتشی شرح واز سبب سعی دربین شود ونیز
تا آن جاه داده ولیس مقبوض وضعیف مانده بود از آنکه دلیل اسد
دل وسینه بود وحکیم اسمعیل باخرزی گوید که در حدود دی
دیدم که معروفی یکی از نزدیکان خود را قبایی بخشید ویکی را
کلاهی ویکی را موزه وهر سه روزی پوشیدند که ماه در اسد بود
ودران روز احتراق زحل در اسد وماه در محاق آن
هر سه را تحذیر کردند که روزی بغایت منحوس است ودو کس که
کلاه وموزه داشتند بدیگری بخشیدند وآنکس که قبا داشت
آن روز سوف کرد وپس از آن بروزی چند پوشید پس آنکه کلاه
پوشیده بود چهل وپنج روز بیمار شد وبیماری مخوف و
بعاقبت از آن مرض بصحت رسید وآنکه موزه پوشیده بود
سی روز بیمار شد وعاقبت شفا یافت وآنکه جامه پوشیده
هشتاد روز بیمار شد واو را از روی [illegible] ان بردند بعد از
دو روز خفته یافت ودران حال خطایی کرد که سبب نکوهش

وسویم روز هلاک شد و ظن چنان می افتد که مرض آنکس را
بدان سبب افتاد که او دیگر باره مراجعت کرده جامه را
جامه را پوشیده و غرض ازین حکایت آنست که مراجعت
با آن لباس بدتر از حال اولست و بزعم بعضی از حکما
اعتماد بر بریدن و پوشیدن بر منازل قمر است و در
بعضی منازل که از بریدن و پوشیدن منع کرده اند
و در کتب نجومی ثبت کرده اند در ان باب خطا المتر اکثر افتند
و با اختیارات منازل را بعد ازین تفصیل ذکر خواهیم
کرد و اصل هند حکم جامه پوشیدن و بریدن و باز
افکندن بر ساعتها کنند و بدان ایمانی خواهد رفت
و آنچه حکما از تجربیات درین باب حکم کرده اند هفتند
جنانست باید که قمر در برج منقلب باشد خصوصا
حمل و سرطان و میزان و در جدی مکروه داشته اند
و در ذو جسدین نیز شاید بتخصیص حوت که بجا

در برج میزان جمع آمده اند منجمان آن زمان که انوری شاعر یکی
ازیشان است بطوفان باد حکم کرده اند و وقت قران بر منارها
و مواضع مرتفعه چراغها افروخته اند چندان بادی نیامده که یکی را منطفی
سازد و در بعضی ولایات که پیوسته بادی آمده در آن زمان
باد نوزیده و آنچه هوائی که در سرطان نه واقع شده در سنه ۹۰۹
هجری بعضی حکم بطوفان آب کرده بودند این منجمان [illegible]
چون کسی این حکم کند که برج سرطان ضعیف ترین بروج آبی
و کواکب با آن در آن جمع شده بودند و لازم نیست که اثر قران بفور
در وقت قران باحوالی آن از قوة بفعل آید و گفته اند که اثر کواکب
علوی بعد از امتزاج ظاهر شود و آنکه بتجربه چه افلاک ایشان
ازین عالم دورتر است و اثر کواکب سفلی زودتر ظاهر شود و آنچه
بتجربه رسیده است آنست که احوال همه کواکب بیشتر از امتزاج بظهور
میرسد و ابو المحامد غزنوی در کتاب آورده که زحل از پیش اثر

میکند و از پس تجربه بر قول او دالست و حادثها که در عالم واقع شده
بعضی پیش از امتزاج بوده بعضی بعد از امتزاج و نیز مقرر است
و تجربه دالست بران که بعضی که دیر دیر واقع میشود مثل قران
اکبر و اعظم و اوسط و اجتماع کواکب در برجی واحد که هست
که اثر این بعد از امتزاج بمدتی از قوت بفعل می آید مثل قرانی
که دال بود بطوفان بعد از قران بمدتی مدید و پس طوفان
نوح علیه السلام از قوه بفعل آمد و دیگر لازم نیست که اثر اجتماع
کواکب در میزان طوفان باد باشد که برج بادیست و خرابی بواسطه
طوفان باد باشد بلکه شاید که تغیرات و خرابیها و تفرقه ظاهر شود در عالم
بواسطه امری که طبع او موافق باد باشد مثل خون که گرم و تر است
و در تواریخ مذکور است که هلاکو خان بجانب خراسان و عراق و تبریز
آمده بعد از اجتماع کواکب بوده در میزان و خرابی بسیار واقع شده
در اکثر اقالیم خاصه بغداد مذکوره و قتل و کشش بسیار از حد و اندازه

۵۷

۱۹۰

واقع شده و خلق بسیار کشته شده اند چنانچه بسیاری از مواضع بواسطه
عدم خلق خراب و ویران شده و هنوز خراب و ویرانست و بعمارت
نیامده است و نیز اگر علم نجوم فروع و اصول آن از احکام
و زیجات و علم هیات باطل بودی و اعتبار نداشتی از علمای متقدمین
و متاخرین که در جمیع علوم معقول و منقول اند در هر جهانی در مدت
مدید اوقات صرف علوم مذکوره ننمودی و خراج چندین ساله ممالک
صرف رصد بستن نکردندی و نیز مجرد آنکه منجم عالی باشد و سوای از
حسابی که بیرون تقویمات از زیج چیزی دیگر بیرون بیاورد
نباید نفی علمی چنین شریف کردن از عقل عقلا دور باشد و هر علم
احکام از علوم ظنیات بعد از آنکه بکنه آن رسیده باشند
و ظن احتمال صدق و کذب دارد پس اگر علم نجوم بدین واسطه معتبر
اعتبار نداشته باشد پس هر علمی که از جمله ظنیات باشد
نیز همچنین مثل طب و غیر آن و آنکه انبیا علیه السلام نیز این علم کرده اند

براسطه آن بود که دران زمان بعضی از ازمنه دیگر افلاک و انجم و اوضاع
ایشان از علت غایی فاعل آن سایر آثار عالم اسباب شناسند آنرا لازم
بهتر بدانسته باشند چه فرقست میان آنکه جمیع خلایق عالم عالم و
جاهل میگویند که آتش و نان بخته شد بواسطه هیمه و طباخ و خباز و
سایر اعمال و افعال که از جوارح صادر میشود بمس و دستور این
و انکه بعضی علما گویند که افلاک و انجم و اوضاع ایشان سبب ظهور
وجود اشیاء معین است و در عالم کون و فساد بواسطه
این این ممنوع است و غیر معتبر و ان پسندیده مستحسن غالبا که هر کس
که این عقیده باشد مخالف شرع نخواهد بود بعد از تمهید این
شروع کنیم در اعمال قرانات و احکام آن و طلب تقسیم انما
توصی اتمام آن از باری تعالی و بنویسم اعمال قرانات
مثلثه ناریه احکام او از ابتداء سنه ۱۰۷۳ از ابتدای طالع سال

[illegible]

زایچه طالع سنه عالمیه فی شهر شعبان سنه ۱۰۷۳ الهجریه قران العلویین فی القوس

مستولی بر درجه طالع کوکب زحل بشرکت زهره به تثلیث
یکدیگر در سال سابق زحل در بعد ابعد محترق شده که منذر است
و مستولی بر مرکز عاشر کوکب آفتاب و مدبر در صورت طالع قمر
و عطارد و زهره بالا و شرکاء و بعد از گذشتن
از شب سه شنبه ۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۷۳ الهجریه موافق ۵ آذرماه
جلالی سنه ۵۸۵ ملکشاهیه قران علویین است در برج قوس
بدرجه و دقیقه مستولی بر جزو قران کوکب مشتری بشرکت

زهره زحل در نطاق چهارم و اوجی مشتری در نطاق اول
اوجی اما زحل اقرب بنقطه اوج و هر دو در نطاق چهارم تدویر
اما زحل اقرب بذروه تدویر و عرض هر دو شمالی اما عرض زحل
ازید مستعمل کوکب مشتری را و شرف دارد و اجتماع ربیعی
در برج قوس در وقت تحویل سال مذکور سفلین به تثلیث
و مریخ به تربیع علوین و عطارد مقارن زهره در حوالی قرون
به تثلیث زحل و مریخ و تثلیث زحل و مریخ و مشتری
و قریب باین سال انتقال دور از جهاد دهم به یازدهم انتها
از اسد بسنبله و والی و صاحب نوبت کوکب زحل را با
قمر باد منتقل شده و والی فصل اول کوکب مریخ با سایر دلایل
و شواهد دلالت والله اعلم بر تغییر کلی در ممالک و دول
و امور عالم و خروج فتنه گروهی و بیرون آمدن قومی که دعوی
دین و ملت کنند و سخن در باب شریعت و طریقت گویند و ا

بزرگ از قوت بفعل آید که سالها و قرنها از آن سخن گویند
و تاریخ سازند و مردم طویل و جسیم صاحب قوت با جرأت
دلیر شجاع قدم بدایره وجود نهند که عمر اکثر ایشان طولانی بود
و ظهور در روش رسم و عادات اکابر و اعوان و انصار و
امرا و رؤسا و سرهنگان و رعایا که در ظل دولت او باشند
هیچ مناسبت با صاحب دولت گذشته نداشته باشند و
صاحب قران غریب باشد به نسبت با اهل اقلیم که در تحت
تصرف او در آمده باشد و اوج عظمت و شوکت صاحب
قران در اوایل و اواخر زیاده باشد در اواسط او کثرت
خروج و خوارج و ظهور مخالف و قبض و ملال و تفرقه تشویش
کشند و محاربه و مقاتله و جنگ و جدل و لشکر کشی محتاج شود
و غالب و فیروز بیرون و فتوحات کلی روی نماید و محتمل اکثر
احوالی و امور دی که قران قوس را و آخر حوتی اقتضا کرده باشند

وکذا در حوالی این قران از قوت بفعل آید و بظهور رسد و صاحب
قران کبری و عظمی قران قوسی و او حوتی است در زمان این قران
ظهور کند با اثر دولت او در مدت این قران ظاهر تر گردد و
مرتبه اش اوج کبری و حکم و فرمان او در اکثر بلاد و اقالیم
منتشر گردد و خلایق صغار و کبار خواص و عوام در وقت
انتقال دولت و سلطنت انواع مضرت و تشویش کشند
بعضی مواضع خراب شود و مردم بسیار از وبا و طاعون
و تنگی و قحطی و بیماری فوت شوند و تلف گردند و از مردم
شریر و بدنفس و اعدا و مخالف محاربه و مجادله و محاصره
زیان و نقصان کشند و جلای وطن اختیار کنند و اهل مصر
و شام و عربستان و مغرب زمین بغایت پریشانی کشند
و ملک و مملکت و سلطنت و حکومت بدیگری منتقل
گردد و بدین جهت انواع خرابی و پریشانی بمردم آن بلاد

و محاربه و مقاتله و خون ریزش و فوت خلایق و تاخت و
تالان و برده و بسیر بظهور رسد و اغنیا و مردم مالدار
فقیر و عاجز شوند و مردم سفله و دون غنی و مالدار گردند
و جاه و مرتبه و عزت یابند و تغییر کلی در امور آن بلاد و اقالیم واقع
شود خاصه در دین و مذهب و بلاد هند و سند از انقلاب
و فتنه خرابی و ویرانی پذیرد و شور و شر و فتنه در جزایر
و دریابار و سواحل از قوت بفعل آید و قوام دولت و
استحکام امر سلطنت بشمشیر و محاربه و مقاتله و ظلم
و تعدی باشد و از اهل مشرق و جنوب و مخالفت ایشان
متضرر شوند و ملال بینند و در سال سوم از این قران
خوف کلی بینند و اندوه کشند اما عواقب آن بخیر و خوبی
مبدل شود و دولتش اوج و رفعت گیرد و کارها کلی
بسهولت و آسانی از پیش برد و بر اعدا و مخالف فایق آید

وسال یازدهم ازین قران مرتبه‌اش بغایت بلند شود و وزرا و کتاب
واهل فضل و علما و مدبران و اهل هنر دخل کلی در مزاج صاحب
قران داشته باشند و زمام ملکی بدست ایشان باشد
و مهمات را از روی عقل و تدبیر از پیش برند و از قاعده
وقانون بیرون نروند و شدت و دغدغه و تفرقه و دست
تنگی و حیرانی در اکثر اقالیم شایع گردد و در هر گوشه لشکری
از هر قومی مخالف سر بر آورند و خرابی و ویرانی کنند خاصه در
حوالی آذربایجان و عراق عجم و بقاع الخیر و مدارس و مساجد
بایر و معطل گذارند و بعضی منهدم سازند خاصه در سال
سیم ازین قران علما و فضلا و اشراف و اکابر پریشان
حال باشند خاصه در عراق عجم و معظم این قران دلیل است
بر کثرت امراض طویله ردیه و قوت خلایق و شدت وجع
و مفاصل و سل و دق و تب ربع و خون خلایق و حیرت و خوف

خاصه در مشایخ و ارباب خاندان قدیم و مردم صحرانشین
و مزارعان برنج و تعب و دشواری وجه معاش بدست
آرند و حیوانات اهلی تلف شوند و کم باشند و شدت
در فصل شتا در اکثر زمان و کثرت ابر و بخار و رعد
و برق و باران و برف و سیل مخربه و غرق شدن کشتیها
و شورش دریا و فساد اثمار و اشجار و خرابی باغ و بستان
و کثرت عداوت میان امم و انصار و در ترویج دین
خود کوشند و اختلاف در میان عامه خلایق جهت
دین و مذهب و لغت گوید زیان طالب و کثرت قطاع
الطریق و خرابی بناهای قدیم و عالی بواسطه زلزله و هبوب
ریاح مضره و سعی حکام و قضات و اکابر و ارکان دولت
بعمارت حصار و قلعه و سور بلاد و فضیحت زنان و کثرت
فسق و فجور و دشواری در حمل و فوت و موت اطفال

و زنان حامله و ارزانی جواهر آینه و میل اکثر خلایق
بمطالعه علوم دقیقه و ریاضی و نجوم و حکمت فلسفیه
و کثرت تزویرات در خلایق و رواج کار معرکه گیران
و مستعبدان و امور مذکوره اکثر در طرف مشرق
و قهستان و عراق و دیلم و بغداد و نیشابور و
جرجان و باب الابواب و دماوند و ری و منتهی بر
واقع شود و در دیار دیگر و فارس و آذربایجان و ساری
و شام و فرغانه و طوس و کابل و خوارزم و سمرقند
دلیلست بر بسیاری مناکحات و مزاوجات و رغائب
و سفر و نقل حرکت و جلاء وطن و افتادن ارباب جاه
تدبیر و اکابر و اشراف و مراتب ظهور کرده و دنی
عداوت و خصومت و محاربه و فقر و فاقه عامه و دنیا
دونان و مردم سفله در مدینه الرسول علیه السلام

و یمن حجاز و یمن و بصره و طرابلس و شام و آمل و ساری
و موصل و تبریز دلیلست بر ظهور سنن انبیاء و رواج
شریعت و غزا و میل اکثر خلایق بامامت و دیانت
و معموری مساجد و مدارس و بقاع الخیر و رباطات
و عدل و انصاف و ثبوت و راستی و خیرات و طاعات
و آمد شد تجار و قوافل و کثرت بیع و شرا و خرید و فروخت
و سلامتی مسافران به طرف شدن دزدان و قطاع
الطریق و میل اکثر خلایق بمطالعه علوم دقیقه و حساب
و نجوم و تواریخ و قصص و علم ادوار و ساز و نواختن انواع
سازها و بیش نغمها و علمها و کثرت لهو و لعب
و سرور و شادی و عیش و طرب و کامرانی و محبت
و مودت میان اکثر مردم و طرح نمودن عمارات
عالیه و اتمام یافتن عمارات حصار و قلعه و سور

دبلده و قصور و باغ و بوستان و اسفال حال مردم از نوعی
بنوع دیگر و طلب هوا و اکثار وجات و چون دولت صاحب
اوج گیرد و قایم شود و مخالفان و معاندان ملک و مملکت
و دولت و ملت از میانه برخیزند و احوال مذکوره و ملایم
ملکیه مسطوره در اکثر بلاد متعدد شود و علم و علما
طرح در اندازند و طریق علم پیش گیرند و بعبادت و زراعت
آبادانی کوشند و در ظل دولت صاحبقران بفراغت روز
گذرانند و از عدل و انصاف بهره کلی یابند و دست تعدی ظلمه
شهریان و بدنفسان از سر خلق و عجزه کوتاه کرده بلکه جابره مذکوره
از میان برخیزند و ابرار و اشراف و اکابر و ارباب فضل و علما
و قضاة غلبه کنند و حرمت و عزت یابند و در بیشتر بلاد ملوک
و سلاطین از سخن ایشان براه روند و احتمال دارد که قران قوسی
و اشد [illegible] که قبل ازین واقع شد و قران مسرقه باشد و قران آخر حوتی

قران صغری دوازدهم نوبت که در مثلثه مائی واقع شده باشد
و این قران ~~قران کبری باشد~~ دوازده قران در مثلثه مائی واقع شده
باشد بعضی ثابت و بعضی مسرقه و قران سیزدهم انتقال از مثلثه
مائی بمثلثه آتشی شود که این قرانست بهر وجه که باشد در مدت
این قران و حوالی او تغییرات کلی در اکثر اقالیم بظهور رسد
از هر جانب عالم دیگر گون شود و بعضی معموره رو بویرانی آورد و طوفان
و زلزله و خسف و ظلمت و بادها برخیزد و بعضی بلاد را آب گیرد
بگیرد و بعد [illegible] بعد از آن [illegible] سعادت و صاحبقرانی در آید
۴۱ سال [illegible] ناقصه [illegible] از قران قوسی [illegible] اول سال حمل
[illegible] از قران اول آخر حوتی و سال [illegible] ۲۱ ناقصه قران کبری قوسی [illegible]
دوم نزد بعضی و سال دوم از قران [illegible] در سرطان و انتهای جزو [illegible]
قوس [illegible] قوس سالحداه کوکب و انتهای طالع سال قران قوسی
[illegible] قوس سالحداه کوکب و انتهای طالع سال قران اول حوتی

[illegible] سال [illegible]

وانتهای جزو قران قوس دو به نوبت به برج اسد سالحدا کوکب

وانتهای طالع سال رسیده به برج جدی اسالحدا کوکب

انتهای جزو قران نحسین رسیده به برج اسد سالحدا

کوکب و طول نیر اعظم محاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انفصال

صبح ادینه روز یکشنبه ۹ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۹۴ هجریه موافق

۱۶ شهریور ماه قدیم سنه ۱۰۵۲ یزدجردیه ملاحی اول [illegible] دمای [illegible]

سنه ۶ ملکشاهیه طالع سال عالم [illegible] وسط [illegible]

۲۷ [illegible] صورت

ذوالحجه طالع شهر ربیع الاول الهجریه الواقعه فیها قران العلویین فی الاسد

مستولی و [illegible] طالع موجودیت و مستولی [illegible]

عطارد [illegible] شرکت زحل و مشتری و عطارد [illegible] تحت الشعاع

[illegible] زحل و مشتری [illegible] دوازدهم مقابل زهره و [illegible] سنه ۶

اول ماه رجب المرجب سنه ۱۰۹۳ هجریه [illegible]

ملکشاهیه قران علویین [illegible] در برج اسد در نصف النهار

روز مذکور [illegible] کوکب عطارد

بشرکت [illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] قریب

با وجود [illegible] در [illegible] اقرب [illegible]

و عرض [illegible] شمالی اما عرض زحل [illegible]

و [illegible] در وقت تحویل سال در دوازدهم [illegible] اجتماع [illegible]

در برج اسد [illegible] قران [illegible]

علویین قریب [illegible] الجزم [illegible] در برج اسد [illegible]

باسایر دلایل و شواهد دلیلست بر شدت شر در ما و دولت و جیش
اتراک و عساکر و ظهور اعدا و مخالف و خروج مدعیان
از اطراف و جوانب و محاربه و مقاتله و عداوة میان ملوک
و سلاطین و ارکان دولت و آشوب و تشویش و تفرقه و
و فتنه و تاخت و تالان و برده و بسیار در اکثر ولایات
خرابی و ویرانی بلدان و عمارات و بقاع الخیر و مساجد
و املاک و باغات و نقل و حرکت عامه از اوطان خویش
بی اختیار و فوت ایشان در بیشتر اقالیم و تلف دواب
و قتل و کشتن بسیار در ناحیه مغرب و افتقار و درویشی
و جمله از اغنیا و اکابر و تجار و مردم دادند و استغنا
و بزرگی و حرمت و عزت و جمع اسباب و اموال
در خرده مردمان و سفله و دون و عاجز و فقیر و مردم

ایشان ظلم و ستم و زیادتی ملوک و امرا و لشکری
و کتاب و مستوفیان و عمال با رعایا و عجزه و
مساکین و مزارعان و برافتادگی ارباب زراعت
و اصحاب بیوتات قدیم از آن ممر گرفتاری و
پریشانی عالم عموما و ارکان دولت و ملوک
از جانب عدو و مخالف و تلف خزاین و اموال و اسباب
سلطان و حضرت اشراف و سادات و قضاة
و علما و اهل فضل و ارباب زهد و تقوی [illegible]
و مفسدان و غمازان و مردم اوباش و [illegible]
اهل خوف و ارباب صنعت و ویرانی و خرابی
بازارها و شدت و تنگی و قحط و غلت مطعومات
در اکثر بلاد و فوت و موت از اندازه بیرون
انحراف خلایق از جاده شریعت و ظهور مردم ملحد

کلی در امور رعایا از لباس و پوشش و مرکوب و رسم
و سلوک و اعمال و اشغال و دین و مذهب و تکلم
مردم بیشتری بجهوره و طریق سابق بجای گذارند و از
باب طرح جدید بظهور رسند و کم قومی که در میانه
از میانه برخیزند و قومی دیگر مردم در میان نهند
که وضع احوال ایشان هیچ مناسبت بمردم سابق نداشته
باشد بخلاف مردم پیشترین بود و در زبان خلق و
معاش تغیر راه دهد و در حوالی این قران صاحب دولتی
پیدا شود با شکوه و شجاعت و تمهر از ناحیه
که قریب بجانب شمال باشد از جانب مشرق و شرارت
و تعدی و تفرقه از وی و مردم او بمردم عالم رسد
و رسم و آیین نو نهد و ادارهٔ دولت او در اکثر
اقالیم رسد از اهل مغرب متضرر شود و
دولتش طولانی باشد و در سال دویم از این قران

یا یازدهم یا دوازدهم دولتش اوج گیرد اکثر مخالفان
و معاندان و عدو ملک مملکت از میانه برخیزند
خاصه در سال دوازدهم و یکی دو دیگر سالی خصم با شکوه
ظهور کند و بدست صاحب کشته شود و انواع غنیمت
و اسباب او بصاحب قران رسد و عساکر و عمال
از و فایده و بهره برند و احوال مذکوره بیشتری در حوالی
قران یا سال پیش از قران از قوت بفعل آید الجمله
نا ملایم باشد و از الجمله بسبب فراغت و راحت بود
بعد از قیام دولت بظهور رسد اعدا و خوارج
بر طرف شوند و اراذل و مردم شریر و سفله مغلوب
و منکوب کردند و ابرار و اشراف و علما و قضاة و
اکابر و وزرا و ارباب همه عزت و حرمت یابند
و رعایا و مردم صحرانشین از عدل و سویت [illegible]

بهره کلی یابند و بعمارت و زراعت و آبادانی و معموری
کوشند و وجه معاش باسانی بهم رسانند اما چون
صاحب طالع صاحب قران علویین راجع افتد و بد حال و مغلوب
نیز بد حال داله باشد بر آنکه اکثر مردم در مدت
این قران رنج و تعب کشند و [illegible] مفلسی بر ایشان و شدت تنگی [illegible]
بیشتر شود و از باری تعالی فنا و موت طلب نمایند
و موت بر حیات اختیار کنند و هر طرف که نقل
نمایند و تحویل کنند آن محل بر ایشان بدتر باشد
و رفاهیتی نیابند و جانب مشرق و صقلاب و روم
و دمشق و کرمان و مداین و خراسان و سند
و ارمنیه و ترک و باب الابواب خرابی و ویرانی
بیشتر واقع شود و از صاحب قران و نواب او
مضرت کشند و اهل شام و اندلس و فرات و حبشه

دکو

کوفه و موصل و بعضی از فارس و عمان و سیستان و اندلس
احوال ایشان بهتر گردد و از عدل و انصاف ملوک
و ارکان دولت و وزرا و عمال بهره یابند و از شدت
و تنگی و بعدی سالم و مرفه الحال باشند و عامه
خلایق و اکثر اکابر و اشراف اصفهان و جرجان و
قهستان و بعضی هند و روس و مغرب [illegible] که
بموجب خاطر خواه کامرانند و مراتب عالیه یابند
و در آبادانی کوشند و [illegible] بدولت
و اقبال و سعادت و کامرانی و فتح و نصرت و شادمانی
در آمدن سال صدم [illegible] شمسی از تحویل قمری اول
سال ٦٠ شصتم از قران [illegible] و سال چهلم از قران
دو [illegible] و سال بیست [illegible] از قران نحسین در سرطان
و انتهای جمیع قران قوسی اول رسیده به برج حوت

سالحداء کوکب   وانتهاء جذو قران و اواخر حوت
رسیده ببرج دلو سالحداء کوکب   وانتهاء سال کبری رسیده
ببرج حوت سنبله سالحداء کوکب   انتهاء جذو قران قوسی دوم
رسیده ببرج حوت سالحداء کوکب   انتهاء طالع سالی
رسیده ببرج جدی سالحداء کوکب   وانتهاء جذو قران
تحسین رسیده ببرج حوت سالحداء کوکب ...
وطلوع نیر اعظم بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضاء
از روز چهارشنبه ۲۳ شهر شوال سنه ۱۱۳۰ هجریه موافق ۲۰
شهریور ماه قدیم سنه ۱۰۷۱ یزدجردیه ملاحی اول فروردین ماه
جلالی سنه ۶۲۳ ملکشاهیه و طالع سال عالم را فی معمورة عالم
که آن را قبة الارض خوانند بحسب موامره زیج جدید الغ بیکی
بطریق بعد و ابهت ببرج حمل   عاشر ببرج جدی
مدین صور رسواه اعلم

۲۱۶

فی الهند
ذلکه طالع سنة العابدین فی شهر شوال لسنة ۱۱۳۰ الهجریة الاقصر منها دار العلوم

سنبله بدرجه طالع سال کوکب مریخ بشرکت آفتاب بدرجه
عاشر شرف زحل بشرکت مشتری ... و صورتا آفتاب و در شب
شنبه یازدهم محرم الحرام سنه ۱۱۴۰ هجریه موافق ۲۳ خرداد ماه جلالی
سنه ۶۲۳ ملکشاهیه گذشته از شب مذکور ... قران علویین
است در برج حمل ... درجه ... مستعلی جزو قران
کوکب مریخ بشرکت آفتاب و مریخ بدرجه شرف زحل
مشتری ... در نطاق دویم اوج مشتری قریب بحضیض
... در نطاق اوج ... اما زحل از بدست مستعلی

[illegible]

در بین قران زحل باشد و در وقت قران سوی زهره باقی
کواکب ناظر نجزد قران با سایر دلایل و شواهد دلیلست والله اعلم
بر خروج و ظهور کسانی که دعوی ملک و مملکت نمایند
و در دین و شریعت و ملت سخن گویند و انتقال دولت و
سلطنت از ناحیه شمال بجانب مشرق و انتقال دولت و تغایر
بظلم و تعدی و شمشیر و محاربه و مقاتله و عدل و انصاف
در حصر باشد و سلکان و مردم دون از مسابه بر
خیزند و اکابر اشراف و حکام را از ایشان دغدغه و
و تفرقه کشند و تفاوت نرخها و کثرت بیماریها
حادثه یابس و زیان آبها و خشک سالی آب و تنگی آب
و زمان و قحط و موت خلایق بدان واسطه و تغیر و تبدیل
رسوم و عادات و سلوک و معاشرت و معیشت
و لباس و اکثر این تاثیرات در جانب مشرق و اقلیم

در دیار واقع شود و خرابی و ویرانی عمارات و مدارس
و بقاع الخیر و قلاع و حصار و خرابی املاک باغ
و بوستان و مزارع و قنوات و تفرقه مزارعان و ارباب
از کثرت ظلم و تعدی و تکالیف دیوانی بمرتبه که صورت قباله
کهنه و بخشش بنظر در آورند و از املاک و اراضی گریزان
و برنجه گریزان باشند و دیوانیان سازند و جلای وطن کنند
و انواع تفرقه و دغدغه و خرابی و پریشانی بحال خلایق
و عوام الناس راجع گردد و اختلافات کلیه و تغیرات
فاحشه در میان عامه از قوت بفعل آید و اهل زمانه مرتکب
از باری تعالی خواهند و علما و فضلا و فقها و قضاة بحث و مجادله
و گفت و گوی در ملل و دول و دین و مذهب کنند و تغیرات
در امور مذکوره واقع شود و هر کسی دین خود را رواج
دهند و حوادث عظیمه از قوت بفعل آید که سالها بسیار

و قرنهای بیشمار از آن سخن گویند و تاریخ سازند و بحصر
احوال و اوضاع که قران تحویل سال اول و دویم و اواخر صحیح
اقتضا کرده باشد در حوالی این قران تازه گردد و ممکن که
بعض مواضع در جانب شمالی از آب کثرت بارندگی
خراب و ویران شود و صاحب این قران آوازه دولت
و سلطنت و حکومت او باکثر بلاد و اقالیم برسد و دور کار
را با اوج عظمت و شوکت گذرانند هر کس که در زمان دولت
او ظهور کنند از اکابر و اشراف و فقها و علمای ارکان
دولت و امرا و صدور و قضاة بعدل و سویت و ر[illegible]
و معموری و آبادانی مایل باشند و خیرات ایشان بفقرا و
عجزه دلجمع و عاید گردد و رسم و رسوم و آیین سلطنت نگاه
و طبقه هر یکی غالب شوند و اکثر مردم در روش و پوشش
و معاشرت پیروی اتراک کنند و سال اول از این قران

کار صاحب دولت بالا گیرد و بر اعدا و مخالف ظفر و منصور
گردد و در سال دوازدهم دولت سلطنتش اوج گیرد و
برتبه کمال رسد و انواع فتوحات روی نماید و ملک
و مملکت او معمور و آبادان گردد و در سال نهم از خروج
خارج خوف و تفرقه کشند و در ضبط ملک و مملکت
و قلاع و بلاد سعی نماید و عساکر نصرت شعار را
گرد آوری کنند بر اعدا و مخالف غالب آید و اهل بیت طالع
را از صحیح دوستکاری باک نبود و رعایا و مردم او را
بفراغت و سرور و شادی گذرانند و عمارات عالیه
طرح اندازند از مدرسه و خوانق و حطیم و رباطات
و مساجد و مدارس با تمام رسانند و رواج دهند بهند
و اهل کشمیر و قندهار و جیلان و بعض از عراق
و عرب و زابلستان و لرستان و کردستان

وخوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه و بلاد مغرب
و سواحل و در اوایل این قران انواع ضرر و پریشانی
و حیرانی و سرگردانی کشند و بعضی یاغی و طاغی شوند
و تغلب و زیادتی جویند و با رعایا و عجزه ظلم و تعدی
نمایند و ناحق و وبالان کنند و شهرها و بلدها و حصارها
قلعه مستحکم سازند اما باید که زمانی اکثر مبتلا شوند
و گردن اطاعت نهند و مطیع و منقاد گردند یا بقتل آیند
و آنان که تابع شوند نزد صاحب قران جاه و حرمت
و معرفت یابند و در امور ملکی و مالی دخل سازند
و بعضی افتند و مردم بابل و آذربایجان و شام و دیار
طبرستان و دیار بکر و عراق عجم در مدت این قران
مختلف الاحوال باشند و خرابی و ویرانی در بعضی از
بلاد مذکوره واقع شود والعلم عند الله تعالی و تقدس

و اولی آنست که این کتاب را بدین فصل ختم کنیم چه در قرانات
مثلثة آتشی بسیاری از مواضع و شهرها و ولایتها خراب گردد
و عمارت و معموری روی بنقصان و خرابی نهد خاصه ربع
که در میان مشرق و شمال باشد از حوالی از نواحی شاش
و فرغانه و خوارزم و دیار طبرستان و شهرهای
بلغار و خزر و روس و ارمنیه و بلاد این ربع بیشتر
خراب شود و بحر محیط بحرکت و جنبش در آید و جانب
جنوب معموری و آبادان گردد و از اوضاع کواکب قرانات
مذکوره چنان معلوم میشود که در زمان هیئت قران
حتی که در سنه ثلاثین و تسعمائه واقع میشود ظهور
صاحب دولتی باشد که او را امام زمان توان گفت و دین
و مذهب و شریعت غرا ترویج دهد و عالم را بداد
و عدل و راستی و معموری و آبادانی مشحون سازد و دین

مصطفوی و طریقه نصری تقویت کند ماده دولت
و نیک نامی او باکثر آفاق رسد و اهل بدعت را
از صفحه ایام براندازد و حلاوت در ظل دولت او مرفه
الحال باشند و از تفرقه و دغدغه بیرون آیند
و از حوادث زمانه محفوظ گردند و از فکر و تامل
بیرون آیند و در زمان قران قوسی اول قدری باقرا
او اخر حوتی که آنرا بعضی قران عظمی گویند و تفاوت
بواسطه زیج بوده باشد و طوفانها و حادثها عظیم
بر خیزد و رستخیز بود و عالم بعضی از جا آمده و خلق بسیار
تلف شوند و آنکه مانده باشد هلاک خود را از باری تعالی
طلب نمایند و از دست جهال مردم در دوزخ و [illegible]
و بدنشان مردمان و عیاران و راه زنان نجات [illegible]
و بهیچ نوع چاره نتوان کرد و بعضی برضا و بعضی بقهر

و پریشانی کشند و بی چیزی برند و وجه معاش را
نیابند بهر طرف گریزان شوند و انتظار قیام قیامت
کشند و محتمل که در زمان قران مثلثه آتشی خاصه
در قران قوسی دویم حادثه ظاهر شود و فتنه
دیگر پدید گردد که نزدیک نوبت باشد
بدین اختصار کردیم و از حق تعالی
طلب آمرزش داریم و استمداد
میکنیم از آنچه گفتیم و نوشتیم
و هو الولی المعونة و لا یعلم
الغیب الا هو و هو اعلم
و احکم بحقایق الامور
تم الکتاب
بعون الله
الملک
الوهاب